

اے بذات پاک اللہ الصمد بہ بود و مابدی از یارب بدہ، یارب جان میستاند از سلیم  
 یارب دآرد سونار حجیم، عزیز میفرماید ع بگریز از ایشان اگر چه باشند  
 خویشان، سرخ ہر کس نبود داغ غلامی زد دوست، گر پدر من بود دشمن و  
 اغیارم دوست، چون این مقدمہ معلوم شد دیگر پنج وقت نماز را وقت جماعت  
 باید گذارد کہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم در باب جماعت مبالغہ و تاکید بسیار  
 کردہ اند کہ **ان فی الجماعۃ رحمۃ**، مادرست آنکہ مروتہا را و بہ لطف حق  
 افکند بر و پرتو، چون خضن را بجماعت ادا کند بخانہ باید متوجہ قبلہ نشیند تا زانیکہ  
 خواب غلبہ کند آنگاہ سہ نوبت کلمہ شہادت و سہ بار قل ہو اللہ احد و سہ بار قل  
 اعوذ برب الفلق و سہ بار قل اعوذ برب الناس بخواند و بکف دست پدید بر اعضا  
 خود بجا آید و ثواب آنرا با اہل قبور کہ منتظر خیر زندگان اند بخشند تا سبب آسایش ہر ایشان  
 میرسد حق سبحانہ تعالیٰ برو بخشایش رحمت کند کہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم  
 میفرمودند **انکم ترحمکم** خدا را بران بندہ بخشایش است کہ خلق از وجودش  
 در آسایش است، بعد از ان رو بطرف قبلہ بہست راست خواب رود و ہر گاہ کہ  
 از خواب بیدار گردد کلمہ سبحان اللہ تا آخر بخواند بعد از ان طہارت سازد و در ستر  
 ہر عضو سہ بار القادر گوید یا دعا یا یکہ فرمودہ اند بعد از تمامی و خواند این دعا بخواند اللہم  
**اجعلہ من التوابین واجعلہ من المطہرین واجعلہ من عبادک الصالحین** اجعلہ  
 من الذین لا خوف علیہم ولا هم یخزون بعد از ان دو رکعت نماز شکر وضو گذارد بعد از ان  
 ملاحظہ اوقات گذشتہ خود بخند کہ از غفلت نگذشتہ باشد شکر آنرا بجا آورد و انچہ از غفلت  
 و بیداری گذشتہ باشد در حسرت و غم تقصیر او شدہ باز گشت بحضرت حق سبحانہ و تعالیٰ  
 بکند تا توفیق شکر زیادہ شود و مضمون قول حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ **لئن شکرتم لا زدکم**  
 و این کلمہ باز گشت سہ بار بنمائی و تضرع و خشوع ہر چه تمام تر بگوید خداوند بحضرت تو باز شکر

ار هریدی و تصیری که بر من گذشته است از دانسته و نادانسته آشفته آن  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا  
 عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ یکبار این را نیز بگوید ابیات چون بدرگاه تو خود را در پناه  
 آورده ام . یا آله العالمین بارگناه آورده ام به بردت زین بار خود پشت و تا آورده  
 ام و عجز و زاری بر در عالم پناه آورده ام . من نمیگویم که بودم سالها در راه تو بهستم کن  
 مگره که اکنون رو برو آورده ام . چاره چیز آورده ام حقا که در گنج تو نیست نیستی و  
 حاجت و خذر و گناه آورده ام . دل دور ویش و دلریش و بنحویش بهم . این بهم  
 برو عوی عشقت گواه آورده ام . چشم رحمت بر کشاموی سفید من به بین . زانکه از  
 شرمندگی رو به سیاه آورده ام . بعهده به نیاز تمام صد بار استغفر الله (بے  
 من کل ذنب اذنبت محمدا و خطاه سلاسله و التوب الیه من الذنب  
 الذی اعلم و من الذنب الذی لا اعلم و انت علام الغیوب و تبدان بنماز  
 تنجید شمول شود و دو رکعت نیت کرده دو اذنه رکعات به شش سلام بگذارد و دو رکعت  
 اول بعد از فاتحه آیه الکرسی و در دوم آمن الرسول بخواند و در هشت رکعت سوره یسین  
 بخواند و ده آیت در هر رکعت ازین هشت رکعت دو رکعت اول بعد از فاتحه تا انانحن  
 حتی الموت و در دوم تا دماکی لا اعبدا الذی و در سوم تا وایه لهم الا رض المیتة و  
 در رکعت چهارم تا انانحن و در رکعت پنجم تا وایه فی الصور و در رکعت ششم تا وایه لفضل منکم  
 و در رکعت هفتم تا وایه و امر دون الله و در رکعت هشتم تا آخر سوره و در دو رکعت دیگر  
 سوره بار سوره اخلاص بخواند و این روش خوابه یوسف ابوایوب محمدانی است که سیر سلسله  
 خواجگان است قدس الله تعالی ارواحهم یعنی در هر رکعت یک نوبت سوره یسین  
 خوانده اند و بعد از آن دو رکعت دیگر نیت کرده بگذارد و مجموع در حقیقت سیزده  
 رکعت می شود و هر که دو رکعت نماز شسته بمنزله یک رکعت نماز است ادا میشود و این

از برای آنست که اداست نماز طاق و قشود چرا که سر تعالی سبحانه فرودست و رکعت محمد  
 آمده است هر سوره که خواند بخواند درین دو رکعت بعد از سلام آیه الکرسی آن رسول  
 بخواند و این دعا نیز بخواند اللهم ارزقنا حبك وحب من یحبك وحب ما یقر بک  
 الیه اللهم انصر من نصر الدین و انصر من نصر اهل الدین اللهم انصر اخذل  
 و من خذل الدین و اخذل من خذل اهل الدین اللهم احفظنا من العلة  
 فی الضربة و من المذلة عند الشدید و عند الشقاوة عند الحاققة و من الفیضه فی یوم  
 القيمة اللهم زین ظواهرنا بحدیثک و باطننا بحببتک و قلوبنا بمعرفتک و ارجوانا  
 بمشاهدتک و اسرارنا بمعانیته جنابک سبک اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا  
 اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه و لا تکلنا الی انفسنا و لا الی احد  
 من خلقک طرفه عین و لا اقل من ذلک و کن لنا و الیا و ناصر و حافظا و عوننا  
 و معینا و علی کل خیر و لیلک و ملقنا و مؤید اللهم ربنا اتنا من حضرتنا و من غایبنا  
 و کل مؤمن مؤمنه فی الدارین حسنه یا واسع المغفره اللهم ارنا الاشیاء کما هی  
 اللهم سهل علینا بحجودک و سیر علینا بکرمک یا اکریم الکریمین و یا ارحم الراحمین  
 اللهم تب علینا حتی نتوب الیک و اعصمنا حتی لا نغدر و حبب لنا الطاعات  
 و کره الینا الخطیئات بفضلک و کرمک یا ارحم الراحمین و صلی الله علیه  
 خیر خلقه محمد و اله و احبابه اجمعین و ثواب ابن سینره ده رکعت نماز را  
 یا رواح جمیع اولیا و پدران و ماوران خود و جمیع امت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 به بخشند تا حق سبحانه و تعالی عوض هر یک رکعت نماز ثواب ده رکعت نماز دهد و بدین نظم  
 گر یک بدهی تو ده دهند ده گر شام دهی سحر دهند ده هر ده بدی و مولا ده  
 تا بر در دست ده دهند ده بلکه عوض هر یک هفتصد بدی و اگر خواهد بحساب بدی  
 همچنان که حق سبحانه و تعالی گفته است مثل الذین ینفقون فی سبیل الله کمثل

حقه امتت سبع سنابل في كل سنبله مائة حبة والله يصاعف على يستاء  
 والله داسع عليم واین ثوابها را نیز در راه و رضای خداے تعالی بار و حاج  
 آن جماعت بخشند و از فضل حق سبحانه تعالی و از درهای رحمت او طلب غناست و  
 رحمت کند بلکه از و جزا و آیه طلبد رباعی از زندگیم بندگیه تست هوس  
 بر زنده و نان بتو حرامست نفس بدخواهند تو مقصود دل خود همه کس  
 جامی از تو همین ترا خواهد و بس . آنگاه بذاکر حق سبحانه و تعالی که از سر خود تلقین  
 گرفته است متحول شود و اگر وقت تنگ باشد تسبیح رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت  
 نماز گذارد و است اگر بنا بر ضرورتی ترک شود باید که پیش از نیم روز قضا کند بطریق فعل  
 تسبیح گفتن در کار است گو یا در وقت ادا کرده است و اگر در سفر باشد و یقین و اندک که سحر  
 نخواهد یافت از اوّل شب گذارده بخواب رود و اگر سحر بگاه باشد در حالت اقامت  
 بجهت دفع غفلت اندکے تکیه کند بر دست راست متوجه قبله و باز پیش از صبح برخیزد  
 و طهارت تازه کند و سنت بامداد و رخانه گذارد و بجهت روشنی اول این دعا را چهل و یکبار  
 بخواند یا رحمن یا رحیم یا حی یا قیوم یا بیده السهلات و الاصل یا ذا الجلال  
 و الاکرام یا لا اله الا انت اسالک ان تحیی قلبی مع محرماتک ابد یا الله  
 یا الله یا الله آنگاه بسجده رود و فرض نماز جماعت گذارد و در جاسے نماز خود متوجه  
 قبله نشیند بذاکر یا با حضار سپر خود چنانکه گذشت مشغول باشد تا آفتاب یک قد نیزه  
 بر آید برخیزد و دو رکعت نماز اشراق نیت کرده گذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه پنج بار  
 سوره اخلاص بخواند ثواب آن چنان باشد که صد برده خرید در راه رضای خداست  
 آزاد کرده باشد و بقول دیگر یک حج و عمره تمامه گذارده باشد و بعد از آن دو رکعت  
 نماز استخاره نیت کرده گذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون  
 یکبار و در دوم اخلاص یکبار و از حق سبحانه تعالی طلب خیر کند و از دیار

توفیق طلبد حق سبحانه و تعالی چشم و دل او را بجانب خیر کشاید و اگر تقصیر رود  
 کاتب حسته کاتب نامه سیاه را نگذارد که آن تقصیر را نویسد بامید آنکه باشد که توبه کند  
 دین میان ندامت پیش آرد و بجانب حق باز گردد و بعد از آن هر کار که در حسته باشد  
 از دنیوی و عقیبتی مشغول شود اما بحق سبحانه حاضر نشد از تواند به پیروی حاضر شود  
 نماز مانیکه آفتاب یک نیزه بر آید در آن محل چهار رکعت نماز چاشت گذارد و در رکعت  
 اوّل بعد از فاتحه و الشّمس و صلیها و در دوم و الیل ذالینش و در سوم و الصّحی  
 و در چهارم الحمد شرح و اگر نه در هر رکعت سه نوبت اخلاص بخواند و اگر وقت دست دهد  
 تا دوازده رکعت رکعت ست حضرت مولانا یعقوب چرخ قدس سره در انسیه  
 نوشته اند که پنجاه مرتبه صلّی الله علیه و سلم فرمود که هر که نماز چاشت را دوازده  
 رکعت گذارد حق سبحانه و تعالی در بهشت قصری از زر و نقره بر او بنا کند بعد  
 از نماز چاشت سربچه نهاده هفت بار الوهاب بگوید تا هر چه محبت غیر و خیریت  
 است از دل خدایت بیرون کشد دل صافی شود و دیگر هر وقت که طهارت  
 شکنزد و وضو سازد و شکر وضو گذارد و دعا کند که اینجمله از آداب طریق است  
 و دوام وضو سبب فراخی رزق است چون وقت نماز دیگر شود بجماعت ادا کرده  
 شود سه نوبت کلمه بازگشت هفتاد بار استغفر الله من کل ذنب تا آخر بخواند  
 تا بر مضمون حدیث نبوی صلّی الله علیه و سلم عمل کرده باشد یعنی لیکن  
 علی قلبه حتی استغفر الله فی کل یوم سبعین مره و بگوید و بعد  
 اهتمام نماید که تا وقت نماز ختن خود را از گفتن بالاعین نگاهدارد و بدو که  
 جائز است مشغول باشد و اجر آنرا بمضمون ان الله لا یضیع اجر الحسینین  
 از بحق سبحانه و تعالی چشم دارد و این اعمال بمنزله پیرهن است تا ماده مستعد  
 مسهل شود و نگاه مسهل خورده موادی که از ره گذر نفس و طبع است

حاصل شده احراج کند خلاص یابد بدان اسے طالب صادق ہر گاہ کہ باین  
 دولت شریف مشرف شوی ز نہار ہزار ز نہار کہ از مصاحبت و ہم نشینی بدین  
 کئی بلکہ گفتگو نیز بشنخ و بامریدان دیگر نکنی اگر چه آن شیخ ہمہ پیران کس باشد  
 مگر با جازت پیر خود چرا کہ در ہم نشینی ایشان ضرر نماند نقصانہا بسیار باینکس  
 عارض میشود پس بر طالبان این راہ باید کہ از صحبت ہمچنین کسان و از ان جلاست  
 کہ غیر ازینہا باشند بطریق اولی اجتناب نماید و السلام

الحمد للہ العظیم والصلوٰۃ علی رسولہ الکریم کہ دین ہنگام خیر و برکت الضمام نسخہ  
 معتبرہ نافعہ یعنی الفاس الفیس من تالیفات حضرت کاشف الاسرار زین  
 الابرار خواجہ علیہ السلام الاحرار قدس السلام اراہم الی یوم القرار بر اسے افادات  
 طالبین حسب اسرار شائقین علیہ الطباع پوشیدہ مسرت بخش  
 دیدہ نظر گیان گردید و در دماغ ناظرین معرفت قرین  
 ہو اسے خیر یاریش بسوی سجدہ اکملہ  
 علی ہذا الانعام للمزید فقط  
 کتبہ محمد محبوب علی

عنقہ

# آغاز رساله شریفه

خواجہ عزیزان علی راہبختی قدس سرہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله اجمعين بيان  
 اسے دوست خدا زاد ک اللہ تعالیٰ صدقاً و یقیناً و دو لثاً و اقبالاً عزاً و جللاً کہ  
 روندہ راہ را وہ ششوط نگاہ داشتنی ست شرط اول آنست کہ باطہارت باشد و  
 طہارت بر چہار انواع است طہارت ظاہر ست و طہارت باطن و طہارت دل و طہارت  
 سر طہارت ظاہر معلوم خاص عام ست و لیکن در پاکی و صلاحی آب تا امکا نشست احتیاط  
 باید کرد و در پاکی جامہ کہ اثر بسیار دارد و طہارت باطن از لقمہ حرام و مشروب حرام  
 کہ در حدیث آیدہ است کہ ہر کہ یک لقمہ حرام خورد چہل روز نہ فریضہ او قبول است  
 و نہ نافلہ او و نہ وعای او مستجاب و طہارت دل از صفات ناپسندیدہ و از غل و غش  
 و کینہ و حسد و مکر و خیانت و بغض و عداوت و محبت دنیا ظاہر کہ منظور نظر  
 خلق ست تا پاک نئے شود نماز و طاعت او قبول نبود پس منظور نظر خالق تا پاک  
 نشود بدولت محبت و عشق الہی مشرف نگردد و طہارت سر از توجہ کردن ست بغرض حق  
 سبحانہ ششوط و دم خاموشی زبان ست از کلام ناشایست و مشغول و اشتغال  
 آن بقراءت قرآن و امر معروف و نہی منکر و اصلاح آدمیان و آموختن علم و آموزانیدن

که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هَلْ يَكِبُ النَّاسُ عَلَىٰ مَنَاحِرِهِمْ وَتَرَاهُمُ لِحَاصِدِ  
 السِّنِّهِمْ یعنی آدمیان که در آتش انداخته میشوند در روی از در و پائے زبان  
 ایشان است رباعی ایزد چو بنا کرد حکمت تن و جان به هر عضوی مصلحت کرد  
 نهان به کز مقدس ندیده بودی ز زبان به محبوب من نیکو و بزدان بد جان چون  
 مریم رضی الله عنها خاموشی گزید حق تعالی عیسی علیه السلام را در طلی سخن در آورد  
 که قَالَ اِنَّ عِندَ اللّٰهِ اَنَا لِي الْكَتَّابُ چون مریم تن خاموشی گزید اگر حق تعالی  
 عیسی دل را بگو یابی در آفرینش عجیب غریب نباشد تا مریم تن عرق قدسی نگرند  
 با نفع احیا چو سیما نتوان بود و در خبر است که ابل بهشت را هیچ حسرتی بزرگتر از آن  
 نیست که لحظه بر ایشان گذشت باشد در دنیا که در و ذکر حق تعالی نگفته باشند  
 یا بر بنیابر صلی الله علیه وسلم صلوة نگفته باشند شش سووم خلوتت مغرت از خلق  
 نادیده در زنان نامحرم نه نگردد که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند که نظر در نامحرم تیر  
 زهر الوده است چو بر دل رسد جز بملاک چه باشد چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم  
 فرموده است الظَّرْمُ سَهْمٌ مِّمَّ مَسْمُومَةٍ مِنْ سَهْمِ ابْلِيسَ تیر مکر شیاطین بد  
 پوشش و چشم و هلاک گردی اگر تیر کار گرایی چنانکه در زنان نامحرم نظر کردن  
 حرام است در آخر دامن خوبصورت نیز نشاید نظر کردن که حرام است قال الله تعالی  
 قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَحْضَرْنَ مِنْ ابْصَارِهِنَّ وَيُحْضَرْنَ مِنْ وَجْهَتِمْ مَنْقُول است  
 از رسول صلی الله علیه وسلم که مرعاشه صدیقه راضی الله عنها و عن ابیها دید که  
 که نان بیرون آورده بود تا بد رویش بد رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند که خود  
 چرا بیرون آوردی که او مرد است ام المؤمنین رضی الله عنها فرمود که این درویش  
 نابیناست حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمودند اگر او نابیناست تو بینا  
 و هر که حلال دارد و یا حجاز دارد و نظر نامحرم کردن را خوف کفر است و دیگر فائز



غزلت نگاهداشتن دست است از ناشایست گرفتن و فائده پای از نابایست رفتن  
 و فائده گوش از ناشنیدن که جنس نفس است که دشمن ترین دشمنان است و کشاده شدن  
 در مای غیب بر دل فائده دیگر نقوش دنیا از روی آئینه دل دور کردن تا نقوش آخرت  
 بر تو زند چون صافی تمام یابد نور وحدانیت در و پر تو زنده ال تجلی شود و فریاد بر آرد  
 رباعی زان می خوردم که روح پیمانه اوست پیسته شده ام که عقل پیمانه اوست  
 دودی بمن آمد آتش در من زده زان شمع که آفتاب پروانه اوست شش ط  
 چهارم روزه است فائده روزه تشبیه است با روحانیان محقر کردن نفس اماره  
 است خصوصیت الصوم لوانا الجزی به و ثواب نهایت انما لوقای الصابون  
 اجرهم بغیر حساب راه گذر شیطان را گرفتن سپهر حال کردن که الصوم خفته من النار  
 و در دل گریه گان شناختن و بخشنودن و بدوشادمانی رسیدن که للصائم فرحتان  
 فرحة عند افطاره و فرحة عند لقاء ربه و صحت تن حاصل کردن فائده روزه بسیار  
 و بشمار خاصه در ایام متبرکه که در ماه ربیع ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم که در حدیث  
 با سند صحیح که راوی روایت کرده است گفته است که هر دو گوشتم که با دو که اگر از فلان  
 نشنوده باشم که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که سه روزه از ماه حرام کین چهار ماه است  
 که ذکر کرده شد به بخشنده و آدینه و شش به مقصد ساله عبادت در دیوان عمل و  
 ثبت گردانند توفیق باد انشاء الله تعالی شرط پنجم ذکر است فاضل ترین اذکار گفتن  
 لا اله الا الله است لفظ بر تخت وجود هر که شاهنشاه است که او را سوے عالم حقیقت  
 راه است هر نور یقین که آرد دل آگاه است دستش زبده و نیک جهان کوتاه است هرین  
 پیش می بود تهنات اندیشه اکنون همه لا اله الا الله است ای خواجہ تراغم مجال جاه است  
 اندیشه باغ و باغ خرمن گاه است ما سوختگان عالم بخریدیم ما را غم لا اله الا الله است  
 و مرغ ذکر را دو بال و پری باید تا پر باز کند بعد از آن پرواز که الی یصعد الکلم یک پر حضور

ویک بر اخلاص و دیگر بد امله حضور آگاهی باشد معنی دانند حق تعالی دانا و بینا و شنواست  
 اگر بسند و نیست میخواند و اخلاص آن بود که از کردار و گفتار نه دنیا خواهد نه جاه و مال و نه  
 بد دنیا تعلقی دارد و نه بعضی طلبدار بهشت و جزو و قیصور و آنها را و اشجار و اثمار و در میان ذکر  
 گوید الهی مقصود من تویی از تو ترایم خواهی رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که هر که گوید لا اله الا الله بیرون آید از دوزخ و مرغی سبز و مرغی را بود بال سفید کلل سبز و یا قوت بر آید بر آسمان  
 تا بعرس رسد و آواز کند همچون زنبور انگبین فرمان آید مراد که ساکت باش گوید چگونه  
 ساکت باشم تا که گوینده من آمرزیده نشود حق تعالی فرمان فرماید فرمان مرغ را که ساکت باش  
 باش که گوینده ترا آمرزیدم و آن فرشتگان شمانیز گواه باشید که سجالات زلات گویند این  
 مرغ را باب غفران محو گردانیدم حق تعالی هر آن جانور را مقتدا زبان که امت فرماید تا آمرزش  
 خواهد صاحب خود را تا روز قیامت شود امتنا و صدق آن جانور بیاید و دست  
 گویند خود را بگیر و پروتا بهشت و لیکن تلقین از مردی باید گرفتن که او را اجازت  
 یابد چنانکه تیر از ترکش سلطان باید گرفتن و اگر کسی ترکش باید گرفتن قوله تعالی  
 یا ایها الذین امنوا اذکر الله ذکر اکتیر از خبرست که روزی  
 هزار اندر هزار نفس زده می شود مرد را از نفس سوال خواهند کرد که بر چه آوردی و بر چه  
 فرو آوردی رباعی زهر نفس بقیامت شمار خواهد بود گنه گنه مکن که گنه گار  
 خوار خواهد بود با سوار که فردا پیاده خواهد شد با پیاده که فردا سوار خواهد بود  
 پس بنده را باید که نفسها را که بیهوده بر آورده است تصف کند و این است  
 تا صاحب بیعت نشود و تهمایان را نشاید گفتن سر یکم با تو دارم در نامه چون یکم  
 اسرار فاش گردد از کلاس سر بریده شرط ششم نگاهداشت خاطر بسته  
 خاطر چهارم تبسم است خاطر رحمانی و خاطر ملکاتی و خاطر شیطان و خاطر نفسانی خاطر  
 رحمانی تنبیه غلت است و خاطر ملکاتی ترغیب طاعت و خاطر شیطان ترغیب معصیت

و خاطر نفسانی مطالبه شهوات است و رونده راه را خاطر می که پیدا میشود در وقت ذکر باید  
 که نفی کند و بر کار باشد تا روشن شود که قبول کردن است یا رد کردن است و اگر نتواند تمیز کند  
 گوید خداوند میدانی که نمیدانم و میدانم که میدانی آنچه شیرین است آن کرامت فرماید و اگر  
 دعا خواند بسم الله الرحمن الرحيم اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل  
 باطلا وارفقنا اجتنابه لا تكلنا الى انفسنا ولا اقل من ذلك وكن لنا واليا  
 وحافظا وناصرا وعلونا و معينا و على كل خير ذليلا و مقلنا و مؤيدا بنا  
 امتنا و من حضنا و من غاب عنا و كل مومن و مومنة في الدارين حسنة يا واسع  
 المنفعة و يا ارحم الراحمين شرط هفتم رضا و ادون است بکرم خدا تعالی و توکل و تقوی  
 بهم ازین باب است در سر و جهر و شدت در خاور و کنیان خوف و رجا باید بود در جمیع احوال چون  
 بگری و در جمعی و غمخوری و ستارے حق تعالی نظر کند رجا قوت گیرد و چون بقمارے روشد رید  
 الشکابی نظر کند خوف قوت گیرد و چون نظر بر توفیق شود بنده را رجا پیدا شود که اگر خواست داد  
 و اگر خواستی توفیق نداد و توفیق عزیز است بر کس ندهند و این گوهر ناسفته بهر  
 بند است و چون بتقصیر خویش نظر کند خوف پیدا شود و بنده همان بهر که بتقصیر خویش  
 غدر بدرگاه خدا آورد و در نه سر او را خداوند بشی و کس نتواند که بجا آورد و توفیر او در دنیا  
 نیست که در میان خوف و رجا باشد در جمیع احوال اگر چه در طاعت و حضرت و اولا تا من ارچه  
 در جمیع معصیت از دوا و اتیان است این مباحث خواجہ و نویسنده هم مشوہ اسلام در میان خوف  
 و رجا بود بشرط هشتم اختیار صحبت صالحان است و بجران فسادان و مر ضعیفگان را و بر  
 حجاب باید بود و تا نظر بر ناجرم نیفتد و ناجرم را نیز بر روی نیفتد و سخن عزیز نیست با عی  
 با هر که نشستی و نشد جمع دلت و ز تو نیز بید رحمت آب و گلت به از صحبت و اگر تیر انگی  
 به هرگز نکند روح عزیزین بجلت بشرط نهم بیداریست و در و سه فوائد بسیار است  
 اول تخلق با خلاق الله لا تاخذ سنة ولا نوم گفتیم بخدمت بصلالت بستم

گفتا که تخلقوا باخلاق الله و شب فاختجاء عاشقانست که راز و نیاز بحضرت بی نیاز  
عرضه میدارند بی تنویش اغیار سه از صبح وجود بخیر بودیدم : آنجا که من حق تو بودیم هم  
در روز اگر کسی نیامم محرم به شب هست و نعمت هست مرا پیش همم : هر دو تو و سعادتی  
که سالکان راه یافتند در شب یافتند دولت بگی خواجهی خیر و شب زنده داره خفته نایما  
بود دولت به بیداران رسد : شش و هفت گاه شست لقمه است باید که لقمه حلال پاک بود و این  
از جمله فریضه است قال الله تعالی کلا مما فی الارض حلالا طیبا و رسول صلی الله  
علیه وسلم فرموده اند که عبادت ده جز است جز روزی حلال طلب کردن است باقی  
همه عبادت یک جز است حلال آنست که بوقت خوردن و زیدین او بخدای عاصی نشود و طلب  
آنست که بوقت خوردن او بریت قوه طاعت یا خد و چون حلال پاک بود و اسراف نکند  
سه که خدا گفت کلاوا شربوا : از پی آن گفت ملا تر فرواد و چون خورد باید که با ذکر بود  
اگر بغفلت خورد و بچنان بود که ذبیح بپسبیل می خورد کلا کلا و اما المید که امام علیه  
ظاهر آیه تقاضا می کند و چون خورد با غافلان همگامه نشود و با عی نشین باید که صحبت  
به گرمی پاک تر امید کند : آقا به بدان بزرگی راه دهنه ابرنا پدید کند : گوهر از ناقصان  
ره مطلب نه تا آنکه این مایه کاسی دارد و باید که پزنده طعام با طهارت و با ذکر بود و با  
غفلت و تیرگی نشود که خواجه حضرت صلوات الله علیه و سلامه بر نزدیک خواجه خواجگان  
خواجه عبدالخالق عجد والی قدس الله تعالی روح آمدند سفر و حاضر ساختند خواجه حضرت  
صلوات الله علیه و سلامه خوردند و گفتند آنکس که خمیر کرده است به طهارت بوده است  
این لقمه لائق خلق مانیست رزقا الله و لجمع عجینا حلالا طیبا ایدین بلعالمیر

نعت الرسالة الشریفة من خواجه عزیزان علی مرتضی  
قدس سره

آغاز رساله حضرت مولانا یعقوب چرخي قدس سره که مسمی بآله انسبت

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنا منبع ارض و سما را که جنس انفس منظر انواع کمالات گردانید و انبیا و اولیا را و سائل تکمیل ساخت و محمد رسول الله علیه الصلوٰۃ و السلام درین باب بمنزله ارشاد بر همه نشان تفضیل کرد و امت اورا نیز بنابرین بهترین اعم گردانید و بعضی از امت را بولایت خاصه محفوظ داشت و دلیل بران متابعت ظاهره و باطنه اورا گردانید قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و هر کس که از سعادت متابعت او ردی بتافت بشقاوت ابدیه مستهلک شد که قُلْ اطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُكَافِرِينَ پس هر که خواهد که نجات و ولایت خاصه شرف شود ویرا از متابعت او چاره نباشد بنا براین معنی فقیر حقیر یعقوب بن عثمان بن محمود الغزنوی ثم الحرخي لا زال جدا کجند محمود اخوست که شمه از سیرت و طریقت ستقیمه که بوسه رسیده بود از حضرت مخدومی شیخ الاسلام و المسلمین قطب المشایخ و اللاولیا فی العالمین خواجه بهار الحق والدین المشتهر المعروف بفتحبند رحمه الله تعالی علیه در قید کتاب

آورده تا فوائد آن بر روزگار ماند و سبب شد اصحاب اجماع یا شد و ذکر سلسله  
و احوال عجیب ایشان را بعضی لطیف اختصار کرده شد تا آنچه بدست جاذبه ترتیب  
کرده اند بقلم شرح نتوان داد و چون بعنایت بیغایت داعیه طلب درین فقر پیدا  
شد و قاعد ضلّ الهمی بحضرت ایشان رسید و بجای اظهار امت ایقان میگردم و بکرم  
عام ایشان التفات می یافتم تا بهدایت صمدیت یقین شد که از خواص اولیاء الله اند  
و کامل تکمل اند بعد از اشارت غیبیه و افعات کثیر و تفاول بکلام الله کردم این آیت آمد  
لَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِمْ تَقْتَدُونَ فَرِحَ أَبَاوَكَمْ مَسْكَنَ اَيْنَ فَتَقَرُّو  
متوجه فرما شرح عالم سبب الحق و الدین الباخروی رحمه الله علیه نوشته بودم که  
ناگاه بیک قبول الهی در رسید و بقراری در من پیدا شد قصد حضرت ایشان کردم  
چون بقریه کو تکاب هندوان که منزل ایشان بود رسیدم حضرت ایشان را بر سر راه  
منتظر دیدم تلطف و احسان نمودند و بعد از نماز شام صحبت داشتند و همیشه  
ایشان بر من مستولی شده بود و مجال نظر نبود گفتند العلم علما علم القلب ذلك  
علم الانبياء والمرسلين و علم اللسان ذلك حجة على بن آدم اميد است که از علم  
باطن نصیبی بهر دست فرمودند و حديث ادا جالستم اهل الصديق فاجلسوهم بالصديق  
و انتم حواسيلس القلوب يدخلون في قلوبكم و يظنون الى هم صحتكم و ما سوزم  
امشب تا اشارت بچه شود تا بان عمل کنیم چون بایاد کردند گفتند مبارکباد که اشارت  
بقبول شد و ما کس را قبول نمیکنیم و اگر میکنیم ویر قبول میکنیم قاتما هر کس چون آید و وقت  
باشد سلسله مشایخ خود را بنحوا به عبد الخالق عجل وانی رحمه الله بیان کردند و این فقیر را  
بوقوف عددی مشغول کردند و فرمودند که اول علم لدنی این سبق است که خواجۀ محمد بن  
عجل وانی در پیش یکی از کبراموالا ناصر الدین غفر له میخواند باین آیه رسید که  
اَذْعُوزَ بَعْكُمْ تَصْرَعًا وَ حَيَّةً كَمَا تَقَالَى بندگان خود را فرمودند

اگر اذن حق سبحانه و تعالی باشد بتورید بعد از آن یکی از بندگان خاص خدایتعالی  
 بنحوا به عبدالحق رسید و ایشان را این سبق تلقین کرد و مشهورست که آن بنده بزرگ  
 خضر بود زاده الله تعالی علما و حکماء بعد از چند وقت در ملازمت ایشان مخفی بودم  
 تا غایتی که این فقیر را از بخارا اجازت سفر شد گفتند که آنچه از ما بتورسیده است  
 به بندگان خدایتعالی برسان تا سبب سعادت ایشان باشد و در حال وداع  
 سینه باز گفتند که ترا بخدا سپردیم ازین سپارش امید بسیار شد زیرا که در حدیث است  
 ان الله تعالی اذا استودع شیئا خلقه و چون از بخارا ارتحال افتاد بشهر کاشان  
 سبز رسیده شد و چند وقت آنجا اقامت افتاد خبر وفات ایشان رسید فاطمہ مجروح  
 و محزون شد و خوف عظیم متولی شد که فعوذ بالله مبادا که باز بعالی طبیعت میل افتد  
 و داعیه طلب نماید و روحانیت ایشان را دیدم که زید بن الحارثه را یاد کردند و این آیه  
 را خواندند و ما فحکمک الا لا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات  
 انا قتل انقلبتم على اعقابکم و چون از صحبت ایشان محروم شده بودم میل شد  
 که طائفه دیگر را که از درویشان بودند لاحق شوم و بطریقه ایشان متوجه شوم باز روح  
 ایشان را دیدم که میگویند قال زید بن الحارثه اللیث احدنا ستم که اجازت  
 نیست و از میان صحابه زید بن حارثه را تخصیص کردند زیرا که زید داعی حضرت  
 رسول الله بود صلی الله علیه و سلم یعنی سپهر خوانده رسول بود صلی الله علیه و سلم  
 حضرت خواجگان ماقدر الله را و احم طالبان را بفرزنده قبول میکنند پس  
 اصحاب ایشان ادعای ایشان باشند و الله اعلم و در کثرت و گرایش از ادروقت دیدم  
 انتم ما شمارا در قیامت بجه یا بم فرمودند بشرع یعنی عمل کردن بشریعت ازین  
 بشارت اشارت شد با آنچه در میان خود میفرمودند که ما هر چه یافتیم بفضل الهی برکت  
 عمل کردن بآیات قرآن و احادیث مصطفی و طلب کردن توحید از ان عمل رعایت تقوی

و در دو شریعه و قدم بدون در عریضت و عمل کردن سنت جماعت و اجتناب از بدعت  
 بود چون در بخارا اجازت میکردند از طلبت خواجہ علاء الدین عطار رحمتہ اللہ علیہ  
 سر الملک البخارا فرستادند بطریق اشارت متابعت ایشان فرمودند بموجب سپارش  
 چند سال ملازمت ایشان کرده شد لطفت و کرم ایشان را بر همه کس نہایت نمود علی الخصوص  
 باین فقیر از صحبت شریف ایشان محروم شدم خواستم بابتثال امری کہ خواجہ  
 ما رحمۃ اللہ کردہ اند کہ انجہ اند ما بتور سیدہ است بدیگر کہ برسان تقدیر حال بکنیم  
 بطریق خطاب مر حاضر انرا و کتاب مرغابنا انرا و این فقیر خود راستی این نمیداند قائما  
 اعتقاد اینست کہ اشارت بیک حکمت نموده باشد تو چشم خویش را دیدن می آموز  
 فلکسار است گردیدن می آموز و از روح مقدس ایشان ستیغید میشدم و درین کار  
 عظیم یکے از ان امور کہ فرمودند و اہم و ضو بود و ذکر مداومت بروقت قلب بود  
 و ذکر اشارت بود بنماز ما سے نافذہ و اوقات تریفہ و این مصیبتہ ما را و فوائد آن بیان  
 کردہ شد و بعضے از فوائد ایشان و فوائد خواجہ علاء الدین رحمہم اللہ تعالی آفریدہ شد  
 بعون خالق الکلون بدانکہ حضرت خواجہ براق دس اللہ تعالی روحہ در طریقت نظر قبول  
 بفرمودی رشیح طریقت خواجہ محمد بابا سماعی بود و ایشان را از حضرت خواجہ علی ایتمی  
 و ایشان را از حضرت خواجہ محمد ابو الخیر لغوی و ایشان را از حضرت خواجہ عارف ریو کری  
 و ایشان را از حضرت خواجہ عبدالحق عجد وانی و ایشان را از حضرت شیخ ابو  
 یعقوب یوسف ہمدانی و ایشان را از حضرت شیخ ابو علی فارہدی کہ سیر شیخ  
 امام غفرانی م بوده است و ایشان را از حضرت ابو القاسم گرگانی و شیخ  
 ابو القاسم گرگانی را در تصوف انتساب شیخ جنید بسہ واسطہ میرسد و دیگر شیخ  
 ابو علی فاہ مدی را انتساب شیخ ابو الحسن خرقانی و ایشان را سلطان اہل عارفین بایزید  
 بسطامی و ایشان را امام جعفر صادق و ایشان را بپدر خود امام محمد باقر و ایشان را



به پدر خود امام زین العابدین و ایشان را به پدر خود سید الشهدا امیر المؤمنین حسین  
 و ایشان را به پدر خود امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه ایشان را  
 بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و دیگر امام جعفر صادق رضی الله عنه را  
 انتساب در علم باطن به پدر مادری خود قاسم بن محمد بن ابی بکر است که از کبار  
 تابعین بوده است و قاسم را انتساب در علم باطن به سلمان فارسی است و سلمان را  
 با وجود دریافتن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم انتساب در علم باطن با ابوبکر  
 صدیق رضی الله عنه نیز بوده پس حضرت خواجه نراق قدس سره تعالی ارواحهم  
 در تصوف نسبت به چهار وجه است یکی حضرت خواجه خضر را و الله تعالی علما و حکماء  
 دوم حضرت شیخ جنید سوم سلطان العارفين سلطان یازید تا بحضرت امیر المؤمنین  
 ابوبکر صدیق و امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما و از بهر این معنی ایشان را نمک مشایخ  
 می نامند و فضیلت دوام وضو خواجه با رحمة الله علیه میفرمودند که دائم بر طهارت  
 می باید بود که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند لا یواطی علی الوضوء  
 الا مومن یعنی همیشه بوضو تواند بود مگر کسی که مومن باشد قال الله تعالی  
 فیہ رجال یحبون ان یتطهروا و الله یحب المظہرین یعنی در مسجد رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم یا در مسجد قیام و اند که دوست میدارند خود را که پاک سازند  
 از نجاست بگلخ و باز آب بشویند و بعضی گویند که دوست میدارند آنکه خود را  
 بغسل کردن پاک کنند از نجاست و حیثیت شب خواب نرود و خدا اینها  
 دوست میدارد آنکه پاک سازند از نجاست و دوست میدارند آنکه خود را پاک  
 ساختن و خود را پاک داشتن دوست خداست تعالی محال ید و به سعادت خوشتر این  
 باشد که نبیند دوست خدا تعالی باشد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا  
 توضاء المؤمن و غسل وجهه خرج من وجهه کل خطیئة نظر الیه



شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله علیه گفته اند در همه اوقات بگذارد شیخ محی الدین  
 اعرابی رحمه الله علیه گفته که در اوقات مکروه نگذارد و این بجز سب علمای ماسوا حق  
 است و بعد از نماز سه بار بگوید استغفر الله الذي لا اله الا هو المحي القيوم والتوب  
 اليه به نیت توبه از گناهان و دعا کند و شب و روز باید که با طهارت بود و  
 بطهارت خواب رود که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که ما من مومن مات  
 طاهرا في شعار طاهر مات في شعاره ملك فلا يستيقظ ساعة  
 من الليل الا قال الملك اللهم اغفر عبدك فلا نأناه قل مات  
 طاهرا یعنی هر که شب بخواب رود بطهارت در جامه پاک و سب باشد فرشته  
 هر ساعت که از خواب بیدار شود آن فرشته و سب را از خدای تعالی  
 آمرزش خواهد و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم النائم الطاهر  
 كالقائم الصائم یعنی خواب کس که خواب رود بطهارت همچو ثواب  
 روزه دار و شب طاعت کننده باشد و بجهت ضرورت جنب خواب نزد رسول  
 صلی الله علیه وسلم فرمود لا یدخل الملائكة فی بیت فیہ الصلوة  
 والکلب والجنب یعنی در نمی آید فرشته رحمت در خانه که در و سب صورت  
 و سگ یا جنب باشد و چون خواهد که در خواب رود و در جامه خواب متوجه قبله  
 بنشیند و آیه الكرسي و آمن الرسول بخواند و هر بار که خواند در میان دو رکعت  
 دست بدو بر همه اعضای خود بگذارد که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم  
 چنین کرده اند و سه بار بگوید استغفر الله الذي لا اله الا هو المحي القيوم والتوب  
 اليه در حدیث است که هر که در وقت نختن سه بار استغفار کند حق تعالی همه گناهان  
 ویرایا مرزد و بزرگ مشغول باشد تا غایتی که خواب بروی غلبه کند بعد از آن بدست  
 راست روی سوی قبله تکیه کند و کف دست راست بر روی نهاد و سه بار بگوید

اللهم اني اسئلك بعشي اليك ووخشت وجهي اليك وفوضت امري  
 اليك والمخات ظهري اليك رعية ورهبة اليك لا ملجأ ولا مجا  
 منك الا اليك امست نكتاتك الذي انزلت ونبيك الذي  
 ارسلت اللهم التضي في حب الشفاعات اليك واستغثي باحدك  
 عمال اليك الذي تقرني اليك رهام ويتعدى من تحتك بعدا اللهم  
 لا توهمي مكرما ولا تولي غيرك ولا تنسي ذكرك ولا تجعل  
 من العاقلين قال النبي صلى الله عليه وسلم يا فلان اداويت الى امرائك  
 فقل اللهم الى اسلمت نفسي اليك الى قوله ارسلت فاباك ان مسدت  
 في امراك امسيت على الفطرة اي على الدين الحق وان اصحيت اصحيت  
 حذرا هذا حديث اخرجته البخاري وعبره من الايمته ويزكر مشغول شود  
 تا بخواب رود هر بار كه بيدار شود بذكر مشغول شود تا بخواب رود و نوم العالم  
 اخذت بان نوع خواب است والله تعالى الموفق ورفقي است ذكر حبيب  
 ميكيد مخصوص اين سخن را حواجه ما و قوت عدوي گفتند بي سيفر و فرمود كه در  
 حديث است اسحموا وضوءكم و اطهرت ظاهرا و باطنا حال آيد از هم  
 صحتاى مد چون حسد و عداوت و نخل دوستى هر چه بچك باشد جز محبت مولايت  
 و دل محبت هو الله تعالى آرام گير و چون دل از صفتهاي بد پاك شود و بصفتها  
 سبك آرد است شود و سياه نم شود و از ملاقات اين جهان خلاص تواند يافت مگر عمل  
 سالم قال الله تعالى غوم لا يرفع سال ولا ينون الا امر الى الله بقلوب  
 مسلم يعنى در روز قيامت ما لها و لغيران بكنه پنج نفع تواند رسانيدن  
 مگر آن كس كه در نهايت بدل سالم بپايد كه آن كس بر حقيقت حق و عمل شود و بسبب  
 دل سالم و صفت دل امنت كه گفته اند نه غيرت خانه دل را ز غارت

کرده ام خالی که غیرت رانمی شاید درین خلوت سرافقتن و کبر گفتند که  
 مقصود از همه عبادتها ذکر است فکر چون جان است و همه عبادت ها چون قالب  
 اگر در عبادتها از حضرت او غافل باشد ان فائده ندهد و خواجۀ مارجمه علیه  
 میفرمودند که چون این بریت را تقوید نویسد بجا صحت یابد انشاء الله تعالی  
 ۵ تا روی ترا بدیدم اسے شمع طراز ۵ نئے کار کنم نه روزه دارم نه نماز چون تو بوم  
 فجار من جمله نماز ۵ و بری تو بوم نماز من جمله فجار ۵ بدانکه در فکرے که اخلاص نباشد  
 چندان فائده و نتیجہ ندهد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا اله الا  
 الله محمد رسول الله باخلاص در بهشت در آید پرسیده شد که اخلاص این کلمه  
 طیبه چیست رسول صلی الله علیه وسلم گفت که اخلاص درے آنست که گوینده خود را  
 از حرامها باز دارد و برکت گفتن این کلمه دل وی بصلاح آید و استقامت در احوال و  
 افعال و احوال او پدید آید چون استقامت ظاهر و باطنه حاصل ید جمیع سعادت  
 ابدیت میسر شود قال الله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا بدرستی  
 و راستی آن کسانی که گفتند که پروردگار ما الله تعالی است و ایمان آوردند گفتن  
 لا اله الا الله را شراط آن پس راست شوند ظاهرا و باطنا و نتیجہ گفتن این کلمه  
 حاصل شد ایشان را و آن استقامت ظاهر است یعنی حدود ظاهر شرعیت و  
 استقامت باطنه که آن عبارت است از ایمان حقیقی که خواجۀ مارجمه علیه السلام تفسیر  
 کرده اند بساک کردن دل از جمیع منفعات و مضرت که دل مشغول گرداند از حضرت  
 حق تعالی جزای ایشان را این باشد تنزل علیهم الملائکه فرود آید بر ایشان  
 در وقت رفتن ایشان از بهمان فرشتگان رحمت بگویند با ایشان که لا تخافوا  
 و لا تحزنوا مرید از عذاب آنجهان و غمناک مشوید بوفت شدن راحت های  
 اینجهان و البشر ایا الجنة التي كنتم تعدون البشارت شوید از آن بهشت

که وعده کرده شده بودید بان و بگویند آن مرشدگان مرین مومن را محو اولیاء کمر  
 الحیوة الدنیا ما یم دوستان شما درین سراگویند آن فرستگان مرین مومن را  
 و لکم فیها ما تستلهم فیفسکم و لکم دیها ما تدعون فیها من جهود  
 و حسبهم مرشدا راست آنچه آرزو برودید و جمیع این نعمتها نازل باشد از نیکامر زنده  
 و نیک رحم کننده مرشدا انزول محض را گویند که میش همان بیارند و بعد از آن بگفت  
 و گر کنند همه نعمتها و جنت ما حاضر باشد نسبت لقای همچون حضرت باری تعالی  
 و اگر ذکر با خلاص نباشد چندان فائده ندید بلکه خوف عظیم باشد که من قال الله تعالی  
 و قلته ما حل عن الله فخصمه فی الدارین الله یعنی هر که الله گوید و دل و س  
 از رعایت احکام الله عاقل باشد خصم و س در آن جهان الله تعالی باشد و  
 و فیصلت ذکر آیات و احادیث بسیار است و محل همه انبیت که یاد کرده شد  
 و الله تعالی اعلم و فائده تمام و قتی که از ذکر حاصل آید که تلقین از مردی گرفته باشد  
 و خواجہ مارحمۃ الله علیه میفرمودند که کسانی که بار شاد و تلقین مشغول اند سه نوع اند  
 کامل بکمل و کامل مقلد و کامل بحال و کامل مکمل را بعضی از مصنفات قطب المشایخ  
 خواجہ محمد علی حکیم ترمذی رحمه الله تعالی گفته اند که و س را از ولایت بتی چهار  
 و انگ نصیب باشد و کامل بکمل نورانی است و نور بخش است و کامل نورانی  
 است ولیکن نور بخش نیست و مقلد که به تلقین شیخ کاری می کند و اگر باذن  
 شیخ کامل بکمل باشد نیز امید داری هست اما فائده در آنست که یقین از کامل  
 بکمال باشد و آن حکم وجود گیرد و گفته اند قطب می باید یا خلیفہ قطب بهر حال  
 که باشد دائم بذکر مشغول باشد بآن کیفیت که تلقین کرده اند و همه اوقات  
 خود را صرف بذکر و اراد علی الخصوص پیش از صبح و بعد از نماز شام فقیر را فرموده  
 بودند عارف رومی فرماید رباعی از ذکر نمی نور فراید من را در راه حقیقت آرد

گمراهی هر صبح نماز شام و در خود ساز و خوش گفتن **لا اله الا الله** با یاد و شبانه  
 بذكر مشغول بود از جمله ذکران بودند از غافلان بحکم این آیه که و اذکر ربك تضرعا  
 خفيفة و دون الجهر من القول بالغدو والاصباح ولا تكن من  
 الغافلین و یا و کن اے محمد پروردگار خود را بسکینیت و تصرع لے آواز بلند  
 در یاد و شبانه نگاه و مباشر اے محمد در غافلان و بعضی از مفسران گفته اند  
 که مراد از غدو و اصال غیب روز است یعنی علی الدوام بذكر خفیه مشغول باش بدانکه  
 در پنج آیه و حدیث بطریق صحیح امر بذكر بلند نیست و نیامده است بلکه امر بذكر خفیه  
 آمده است چنانکه درین آیه دیگر مذکور است قال الله تعالی ادعوا ربکم تضرعا خفیه  
 یعنی بخوانید پروردگار را بسکینیت و تصرع و آهسته اند لا یحب للمعتدین بدستی  
 و راستی که الله تعالی دوست میدارد کسانی را که از حد و رگدزد و آواز بلند کنند  
 و در تفسیر امام نجم الدین عمر صاحب منظومه در معنی این آیه آورده است که ابو موسی  
 اشعری رضی الله عنه روایت کرده است که صحابه بار رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 در سفر بودند بالای بلندی برآمدند تکبیر تمهیل گفتند و آواز بلند کردند رسول صلی الله  
 علیه و آله و صحبه و سلم فرمود ایها الناس اتقوا علی انفسکم انکم لا تدعون اصحا  
 ولا غایبا انکم تدعون سمیعا قریبا و هو محکم اے مردمان نگه دارید  
 بر نفسهایمان نغمه فرزند در دهان خود خدای تعالی را یاد کنید که غایب را  
 نمی خوانید بلکه شما میخوانید آنرا که شنواست و نزدیک است قریب بشما و غیر این  
 دلائل بسیار است بنا برین علما گفته اند و ذکر بلند بخلاف دلیل و مشایخ گفتند  
 و ذکر خفیه اولی است **۱** نغمه کم کن زیرا که نزدیک است ماه که از نزدیکی گمان آید حصول  
 و بسبب مداومت و ملازمت از وقوف عدو سے دل زود و اگر شود و از حضرت  
 خواجہ سماع دارم که میگویند **۲** دل چو ناهمی و ذکر چون آبست **۳** زندگی

دل بند کروایب است به و چون دل را که شود و علالت او ظهور کند بعد از آن بوقوف  
 قلبی مشغول باید بود و قوائد آن بیان کنم بدانکه از حضرت خواجہ رحمہ اللہ سماع  
 داریم کہ میگفتند الذکر اربعۃ فاذ اربعۃ العقلۃ فانتہی اگر  
 ذکر و ورشدن غفلت است چون غفلت دور شد مردی اگر شد اگر چه خاموش  
 باشد بی غفلت بود و در عبادت و قوف قلبی هم است در تمام احوال در خوردن و خفتن  
 و رفتن و فروختن و چیدن و طهارت و مساجد و نماز گذاردن و قرآن خواندن  
 و کنایت کردن و پیش و عقب گفتن باید کہ یک چشم زدن غافل نباشد تا مقصود  
 حاصل آید و کہ گفته اند عن بعض عہدۃ عن اللہ عن حضرت لا یصل الیہ  
 طول الخمر یعنی هر کہ یک چشم زدن از خدای تعالی غافل شود یا نجہ مقصود است  
 نرسد در عمر دراز و گاہ شستن باطن کار مشکل است غایب است حق تعالی و  
 بر سریت خاصان حق زود میسر شود و بر سریت عبادات حق و خاصان حق  
 گریک باشد سیاه سبزش و ورق و در صحبت و پستان خدای تعالی کہ ہم سبق  
 باشند و منکر یکدیگر باشند و شایط صحبت نگاہ دارند زود میسر شود و یک انگشت  
 باطن شیخ کامل کامل تصفیہ باطن حاصل آید کہ بر ریاضات کثیر حاصل نماید چنانکہ  
 عارف رومی گوید **سے** اکبر منیر زید دید یک نظر شمشین باطنی نرند بر و تمہ  
 و سخرہ کند بر جلہ و سخن شیخ ابویوسف یمانی است قدس سرہ العزیز یا صحوا  
 مع اللہ فاکرم تطیعوا ما صحوا مع من یصح مع اللہ یعنی صحبت  
 با خدا تعالی دارید و اگر میسر نشود شمارا با خدا تعالی بر صحبت با کسی کہ صاحب  
 است با خدا تعالی و خواجہ علام الدین عظمی مرتبے گفتند کہ آئینی بعد از فنا و است  
 و ہر اگر نتوانید صحبت با خدا تعالی و شستن صحبت با اہل فناء دارید و درین  
 حدیث کہ ادا تحریر فی اکامور فاستعلنوا یا اہل القبور نیزے گفتند کہ



اشارت به صحبت اهل فناست قایما اگر از بهر دفع ملامت اغراض فاسده و جمیع  
 دنیا و استمال اهل دنیا باشد از آن صحبت خد باید کرد و سخن خواجہ عبدالخالق  
 محمد وانی نیست رحمہ اللہ از صحبت بیگانگان بگریز چنانکہ از شیر گریزی و اگر در  
 صحبت بنیاطن مشغول می باشی بنظر اہل مالا یعنی نیز خد را کنیدی و علامت صحت  
 صحبت بنیاطن آنست کہ در وی فیض روحانی بدست آید و از ماسوی خلاص  
 یابد چنانکہ گفته اند رباعی **بابہ کہ نشستی و نشد هیچ دلت** و از تو نہ پدید رحمت  
 آید گشت **ز نہ از صحبتش گریزان می باش** و ز نہ بگذر روح عزیزان بجلت و چو  
 رضی اللہ عنہم گفتندی خرید یکدیگر را تعالو انجلس فقوم من ساعة بنیاید تا نشینیم  
 و یک ساعت یا میان حقیقی مشرف شویم کہ لغی ماسوی است و فواید صحبت و ستان  
 خدای تعالی بسیار است تا خداوند را غ از خداوند کند و صحبت مہر دانست از مردان کند  
 و چون بوقوف قلبی ملازمت نماید خاصہ آنچه در ذکر است حاصل شود و چشم بصیرت  
 کشادہ شود و بارگاہ دل از جاراغیار خالی شود و ذکر و غلبہ فنا محو شود و  
 بمقتضای فاذکر و فی اذکر کہ شرف مذکور می بیشتر شود و بحث کم و عذر  
 لا یسعنی الرضی ولا سمانی و لکن بیعتی قلب عبدی بلو من جمال سلطان  
 الا اللہ تعالی کند و ذکر سالم از اسم سببی مشغول شود و اشتغال با اسم بطریق رسم  
 بمنزکہ غفلت است روزی در صحبت خواجہ با قدس بن بشر روضہ یکی از اصحاب سلوک  
 بہ آواز بلند التکر گفت خواجہ گفتند این چه غفلت است اعلم من علم و مہتمم  
 من فہم و در حقائق التفسیر آورده اند کہ یکی را از کبر ارسپید مذکر در بہشت ذکر خواند بود  
 جواب گفت کہ حقیقت ذکر آنست کہ غفلت نماند و چون غفلت در بہشت  
 نخواہد بود پس ہمہ ذکر باشد بعد از آن گفت سخن اہل تحقیق است کفائی حویا  
 از انانیت دنیا کانی بعید و کانت غائب یعنی گناہ است کہ من در ذکر و مناجات

ترا بر زبان یاد کنم یعنی بیخود زیرا که من از علم حضرت تو دوریستم و تو غایب  
نیستی اشاره باین آیه آنکه و نحن اقرب الیه من جبل الوردیل و در وقت عروج  
و قلبی باختیار چشم فراز نمید و سرگردن شیب نکند که آن سبب اطلاع خلق است  
و خواجہ رحمۃ اللہ علیہ ازین منع میکردند و از امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ منقولست  
کہ مروی را دید کہ سرگردن شیب نداشتہ بود گفت یا رجل بارخه عتقک  
یعنی اے مرد گردنت بروا چنان مے باید کہ هیچکس از اہل مجلس نماند حال او را  
بعضی از کبر گفتہ اند الصوفی ہوا الکاتبین البائثین یعنی صوفی آنکس است کہ  
کہ پنهان باشد و آشکارا یعنی بباطن بحق سبحانہ و تعالی مشغول باشد  
و بظاہر بخلق و خواجہ مارحمہ اللہ بسیاری گفتند ۵ از درون شیوا شنید  
زبردن بیگانہ باش ۵ اینچنین زیباروش کم مے بود اندر جہان ۵ مروان ہشتر  
بہمت دیدہ روند ۵ زان در رہ عشق ہیج اثر پیدا نیست ۵ و جمی گفتند رہ  
و انشد دقیق النظر صحبت و شتم ایشان با وجود کمال مرا نشناختند زیرا کہ  
چون بندہ برین صفتہ رسد شناخت و مے شکل نبود علی الخصوص اہل رسم و حقیقت  
و ذکر خفی بوقوف قلبی میسر میشود بجائے میرسد کہ دل نیز نمیداند کہ بذکر مشغول است  
و سخن کبر است کہ اذا علم القلب انه ذاکر فاعلم انه قائل و در حقایق تفسیر  
آورده است درین آیه کہ و اذ کبر ربک تضرعا و خیفۃ قال المحسن  
لا یظہر ذکرک لنفسک فقطلب عوضا و اشرف الذکر ما لا  
یشرح علیہ الا الحق و بعضی کبر گفتہ اند ذکر اللسان ہذیان و ذکر  
القلب و سوسہ و این نسبت منتهیان باخند ۵ و لرا گفتہ میاد و ادشاد  
کنیم ۵ من چون ہمہ او شدم کرا یاد کنیم حضرت خواجہ مارحمہ اللہ علیہ گفتند کہ چون  
از سفر مبارک کعبہ راجعت افتاد بولایت طوس رسیدہ شد خواجہ علار الدین با صیبا

و احباب از بخارا با استقبال آمده بودند از ملک معزالدین حسین که والی هرات بود  
 مکتوبی بدست قاصد رسید و مضمون مکتوب این بود که میخواهم که بشرف  
 ملاقات مشرف شوم و آمدن نامشغور است اگر عنان کرم بانی صوب متوجه سازند  
 تمام بند نوازیست بموجب و اما السائل فلا تنهض و بمقتضای یاد او  
 و اذ آیت لی طالب الفکر له خادما متوجه هرات شدیم چون جلا رسیدیم  
 پرسید که سینه که شما بطریق ارث از آبا و اجداد رسیده است گفتیم که باز پرسید  
 که سماع و ذکر بلند میگویی و خلوت می نشیند گفتیم که گفت درویشان را اینها  
 هست چون است که شمار اینست گفتیم جذبه عنایت حق سبحانه تعالی بمن رسید  
 و مرفعل فضل خود به سابقه مجاهد قبول کرد من با اشاره حقانیة خلفائے خواجیه  
 عبدالحق رحمۃ اللہ علیہ پیوستم و ایشان را اصل ازین چیزها نبوده است  
 ملک فرمود چه کار بوده است گفتیم بظاهر بخلق باشند و بیاطن بحق ملک گفت  
 چنین دست دهد گفتیم آری حق تعالی میفرماید رجال لا تلهیهم بتجاره  
 ولا بیع عن ذکر اللہ و من گفتند خلوت شهرت و شهرت آفت و سخن خواجگان  
 ماست که خلوت در انجمن سفر در وطن هوش در دم نظر در قدم و من گفتند  
 حضوری و ذوقی که در ذکر بلند و سماع حاصل می شود و و اما ندارد و و اما است  
 بوقوف قلبی بجزیه می کشد و بجزیه کار تمام می شود عگر می مجوسه الا ز آتش  
 درونی و هو الموفق بیان نمازهای نافله حضرت خواجہ رحمۃ اللہ علیہ را  
 فرمودند که پیش از صبح بسبق باطن مشغول باشی و بآن اشاره بود به تهجد که بعضی  
 از کبر گفته اند که اول حال رسول صلی اللہ علیہ وسلم پیش از صبح بیدار بود و  
 و نماز بگذارد و در اول حال نماز تهجد بر ایشان فرض بود و بعضی برین اند  
 که نماز تهجد در آخر عمر بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرض نموده بود بطریق نقل

مے گذار دے و بعضے می گویند کہ در آخر عمر نیز ایشان فرض بود قال سر تقی  
و میں اللیل فمجدلہ یا فذلک لای عسی ان یجئک ربک مقاماً محمداً ایضاً  
بعضے از شب را بیدار و اواسے محمد بقدر آن خواندن در غار که فرضیہ باشد مترایان  
نفل باشد مترایان باشد که برگیرد پروردگار تو میر تر آدر مقام محمود که آن تجلی  
ذاتی باشد یا مقام شفاعت مراد لیل و آخرین را پس مقام محمود و محمد را  
صلی اللہ علیہ وسلم معبود بحق عزوجل بسبب حج و شب و دیار آید دیگر  
برمود که یا ایها المرسل ای مرد در خود پیچیدہ کلیم قد اللیل ایسے خیر و شب  
عبادت رب قدیم و صفت شب خیزان در قرآن بسیار است قال سر تقی  
ان المتقین فی جنات و عیون بدستی و راستی که پرستگارین در این جنات  
باشد در بوستانها و چشمهای آب روان اخذین یا انهم رطلہ  
گیرند و باشند آن جیسے را که داوہ باشند ایشان را پروردگار ایشان انهم  
کایوا قبل ذلک فحسبنا بدستی و راستی که بودند این خدا ترسان و در دنیا  
نیکی کنندگان و بیان کرد آنرا که کائنات اقلید من اللیل ما یجعون برودند که  
در اندر کے از شب خواب رفتند و پیشتر از شب بیدار بودند می و یکا لایحار  
همدست فقر و در سحر و آرزو شدن خاستندی از گناہان در حدیث آمده است  
کہ سحر یا سحر یا یغفر لنا و انی حینا و تب علنا ای  
ایست التواب الرحیم و در آیه فرمودت یا اجوبہم عن المضاجع یعنی  
بیکسو می و دیوهای مومنان خدا ترسان از خوابگاهای شب بیدار می باشند  
یدعون ربهم و خوانند پروردگارشان را خوف و طمعا از برترین رخصت  
و طرح داشتن رحمت و عمارت قاصد یعقون و آن چیزها را که روزی کرده  
ایم ایشان را لایق مے کنند و بر اہ خدا تعالی فلا تعلم نفس پس

یعنی دانند هیچ نفسی از مخلوقات ما اخفی از خود من قره اعین آن چیز را که  
 پنهان کرده شده است از بهر ایشان که از روشنی چشم باشد یعنی خوش آید جز از  
 نماز آن اولیا عملون و باشد آن در جهاد و غمتهای جزای عملهای ایشان و رسول  
 صلی الله علیه و سلم صحابه را گفت علیکم بقیام اللیل فانه دایم الصالحین  
 قبلکم و هو قره الی ربکم و مکفر السیئات و منتهیات عن الکلام  
 یعنی بر شما باد که شب بیدار باشید که آن رفتار صالحان است یعنی انبیا و  
 رسل و اولیا شب بیدار بودند و منمے شما نیز اختیار کنید شب بیدار بودن را  
 و آن قرب و رحمت حق است و سبب کفایت گناهان است و سبب بازداشتن  
 از گناهان است و در حدیث دیگر آمده است رسول صلی الله علیه و سلم فرمود  
 اقرب بكون من العبد في خوف الليل الاخر فان استطعت ان یلوت  
 من یلک الله فی تلك الساعة فکن یعنی نزدیک ترین بودن رحمت خدا  
 به بندگان سیانه شب است که صبح نزدیک باشد اگر توانی که باشی از کسیانیکه  
 یادمی کنید حضرت خدا تعالی را در آن وقت باش از ایشان و در فضیلت  
 شب خیزان احادیث بسیار است ادباً نرا بتوفیق الله تعالی بیان کنیم  
 در خیر است که رسول صلی الله علیه و سلم چون شب بیدار شد ساول منوا که  
 کردی و وضو ساختی و بخواندی این آیه ان فی خلق السموات و الارض  
 و اختلاف اللیل و النهار تا آخر سوره الحمد الله رب العالمین دعا بخواند اللهم  
 لك الحمد انت قیام السموات و الارض و من فیهن و لك الحمد انت قیام  
 السموات و الارض و من فیهن و لك الحمد انت الحق و وعدك الحق  
 لقاء الحق و قولك الحق و المحنة حق و الناصر حق و النبیین حق و مقسمك حق  
 و الساعة حق اللهم لك اسلمت و بك امنت و علیاك توكلت و الیك

انست و بايها صحبت و اليك حاكمت فاعلم لما قدمت و ما اخرجت و ما  
 اسرحت و ما اعطيت و ما انت اعلم به معنى انت المقدم و انت الموحر  
 لا اله الا الله بعد اذان و دو ركعت نماز بشش سلام بگذارد و اگر سه ركعت بگذارد  
 ياد داشته باشد در نماز تهجد بخواند حضرت عزيزان رحمته الله گفت اند كه چون  
 سه ركعت جمع شود كار بنده مومن بيايد دل شب و دل قرآن و دل بنده مومن  
 و اگر وقت تنگ باشد هر شت ركعت يا چهار ركعت ياد و ركعت نماز بگذارد  
 و بعد از نماز دعا كند و سبق باطن متخول شود تا صبح ببرد سنت نماز بامداد  
 را در منزل خود بگذارد و در ركعت اول فاتحه و قل يا ايها الكافرون و در  
 ركعت دوم فاتحه و قل هو الله احد البته بخواند بعد اذان هفتاد بار استغفر الله  
 الذي لا اله الا هو الحى القيوم و اتوب اليه بگويد و اگر شب بچاه باشد بعد از  
 تهجد و استغفار سبق باطن ساخته بدشت راست روى سوئے قبله تكيه  
 كند باز طهارت نوسازد از برائى سنت و فريضه نماز بامداد و در راه مسجد  
 بگويد استغفر الله من جميع ما كره الله قولاً و فعلاً و خاطراً و ناظراً و چون  
 در مسجد در آيد پاى راست را پيش نهد و بگويد السلام على اهل البيت اللهم  
 افتح لى الواب رحمتك و چون نماز بامداد را ادا كند بر جاي خود بنشيند و سبق  
 باطن مشغول گردد تا آفتاب بر آيد و بعد اذان دو ركعت نماز بگذارد و رسول  
 صلى الله عليه وسلم گفت صلى الفجر الجماعة ثم فقد يدك كره الله تعالى  
 حتى تطلع الشمس صلى ركعتين كانت له كاجر حجة و عمر تامه تامه  
 يعنى هر كه نماز بامداد گذارد بجماعت پس بنشيند و ياد كند حق تعالى را  
 تا آفتاب بر آيد بعد اذان دو ركعت نماز بگذارد و هفت استخار يعنى طلب  
 كند از حق تعالى درين روز توفيق خير و هر شش رسول صلى الله عليه وسلم فرموده

حکایت عن الله عز وجل یا ابن آدم ارجع لی رکعات من اول النهار والفاک  
 اخره حق سبحانه وتعالی میفرماید ای پسر آدم بگذار از برائے من دو رکعت نماز  
 در اول روز تا کفایت کنم آخر روز ترا قال النبی صلی الله علیه وسلم من قعد فی مصلاه  
 حین ینصرف من صلوته الصبح حتی یصلی رکعتی الضحی لا یقول الا خیرا  
 غفر له خطایاه وان کان اکثر من زب الجحیم هر که نماز بامداد بگذارد و بدین  
 بر جای نماز خود تا دو رکعت نماز اشراق بگذارد و جزاء او نباشد مگر خیر آمرزیده شود  
 گناهان او اگر چه بیشتر از کف دریا باشد مگر بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر این آیه که التزاک  
 الذی فی یعنی ابراهیم سچا سبزوفا که یعنی نماز اشراق را ترک نکرد چون دو رکعت  
 بگذارد و ده بار بگوید لا اله الا الله و احد لا شریک له له الملك وله الحمد  
 وهو علی کل شیء قدیر و این ذکر حضرت سیف الدین باخوری رحمه الله علیه تلقین  
 کردند فقیر را و قتی که متوجه مزار ایشان می بودم بعد دعا کند و از حق تعالی توفیق خواهد و  
 چون از مسجد بیرون آید اللهم انی استسک من فضلك این دعا را بخواند تا منزل  
 خود در آید بعد اگر قرآن بداند مصحف پیش نهد و آن مقدار قرآن که خواهد بخواند  
 بعد از آن اگر طالب علم باشد بدرش مشغول شود و اگر سالک باشد بذكر و مراقبه  
 مشغول باشد تا آفتاب بلند بر آید چنانکه زمین گرم شود نماز چاشت دوازده  
 رکعت آمده است قال النبی علیه السلام من صلی الضحی اثنتی عشر رکعة  
 نبی الله له قصار من ذهب فی الجنة یعنی هر که نماز چاشت دوازده رکعت  
 بگذارد حق تعالی کو شکر از برای وی در بهشت فرماید تا بنا کنند و بهشت نیز  
 آمده است چهار و دویز آمده است و بعضی از مفسران بر این آیه که انه کان  
 للا و ابن غفورا بدستی که خداست تعالی مراد این را یعنی کسی که باز گردیده اند از گناهان  
 نیک آمرزنده است گفته اند مراد از او این کسانی اند که نماز چاشت بگذارد

و در حدیث است که صلوة الا و ابین حلی ترمض الفصالی یعنی رسول صلی الله  
 علیه و سلم گفت که نماز او این قدر قوی است که سنگ ریزه گرم شود بافتاب و پایی شتر بجه  
 چون بزین رسد بوز دار گریا و بعضی از معمران گفته اند که نماز او این در میان شام  
 و نماز صبح است شش رکعت و اگر تواند از نماز شام تا نماز صبح در سجده بشنید  
 و بسبق باطن متحول باشد که ثواب بسیار است و حضرت خواجه نده را باین  
 فرموده اند و الله تعالی دهو الموفق بعضی فرموده اند که از حضرت خواجه ماین فقیه  
 رسیده بود و از خلیفه ایشان خواجه علاء الدین رحمه الله علیه بیان کرده است  
 بتوفیق الله تعالی حضرت خواجه فرمودند که امیر خود مرا یک نوبت گفتند که تا لقمه  
 پاک نه شود مقصود حاصل نشود بعضی گفته مادر یا سده ایم ما را زیان ندارد  
 در وع گشته اند بلکه در یاسه بخشش شده اند زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم  
 احتراز کرد و گوشت گوشت مقصود را بخورد و خدای تعالی فرماید یا ایها الدین  
 انوالا تا کلا اموالکم بیکم بالباطل یعنی اے مومنان  
 مخورید یا لها س یکدیگر را به باطل یعنی بآن وجه که شریعت بآن حکم نکرده است  
 و صحابه رضی الله عنهم اجمعین در نماز زیادتی و روزه زیادتی چندان اهتمام نمی  
 نموده اند که در لقمه و می گفتند که در حدیث است العادة عشرة اجزاء تسعة  
 منها طمس الحلال یعنی بندگی کردن خدا تعالی و بخشش است نه طلب کردن  
 حلال است و می گفتند در ویش باید که همت بلند باشد با سویی تعالی القات ننماید  
 و به واقعات مغرور گردد و دلیل لقبول طاعت پیش ازین نیست چه غلام آفتاب  
 همه را آفتاب گویم نه ششم به شش پرستم که حدیث خواب گویم دوران کوشد  
 که منظر قبض و بسط شود تا سر و فی الفسکه افلا متصهران معلوم و می شود  
 که القبس والبسط فی الی الی کالو حی للنبی و می گفتند ما هر چه یافتیم از علو همت



یافتیم و بنده را وقتی که کلاه مبارک خود دادند گفتند که این را نگاه دار هرگاه که ویرا  
 بینی ما را یا و کن و برکت این بر خا نواده تو باشد حضرت خواجه علاء الدین رحمه الله علیه  
 روزی آمدند و بنده مخزون بود و فرمودند چرا خزن داری گفتیم معلوم شماست گفتند  
 که معنی این سخن چیست **س** با ذات نهاد در صفای تمیهم **ه** موصوف صفت  
 سخره ذایتم **ه** تا در صفتیم جمله یائیم **ه** چون رفت صفت عین حیاییم **ه**  
 و این سخن حکیم غزنوی سنائی است هر کس معنی گفتند آخر بنده را پرسیدند که تو چه میگوئی  
 گفتیم این اشاره تجلی ذات است که و نفخت فیہ من روحی بیان آن می کند بعد  
 گفتند پس غم چراست مصرع جانان تو کجا و ما کجا **ه** و حضرت خواجه بنده را  
 فرمودند که صل من قطعک و اعط من حرماک و اعف عن ظلمک که  
 سعادت بسیار است و معنی آنست که به پیوند با آنکه از تو برین است چیزی بد  
 آنرا که ترا محروم کرده است و چیزی در وقت احتیاج بتوانده است و عفو کن  
 از کسی که بتو ستم رسانیده است و این همه خلاص هوای نفس است و در نخیست  
 قوا بد بسیار است و میگفتند که در حدیث است الفقر اعلی ساء الله نقال  
 ای المقربون غایه القرب یعنی فقیران و صبر کنندگان بهشتیان خداوند  
 اند عز و جل در قیامت یعنی نیک نیک بر حمت او نزدیک اند و فرموده اند که فقر  
 دو نوع است اختیاری و اضطراری اضطراری افضل است زیرا که اختیاری حق است  
 به نسبت بنده و می گفتند بے فقر ظاهر و باطن کار تمام نمی شود و خواجه علاء الدین  
 رحمه الله می گفتند که همه قرآن اشاره بنفی وجود است و حقیقت متابعت سنت و  
 مخالفت طبیعت مشکل است و درین اشارت است **س** ازان مادر که من زادم گریه  
 شده جفتش **ه** از اتم گیر خواند که مادر زنا کردم **ه** مراد ازین مادر طبیعت است و  
 بنده بترک اختیار خود و تفویض جزئیات و کلیات بحجبه البقوام بی مینطق و بی

یصغر میرسد و مراد از این سخن که حسنات الابرار سیئات المقربین طاعتست  
 که آن حسنات نزدیک ابرار سیئات است نزدیک مقرران و میفرمودند روزندگان راه  
 دو قسم اند بعضی انواع ریاضات و مجاہدات همه از فصل اولی بپند و عمل را ملاحظه  
 نمی کنند و این طائفه خود ترمیم و میسرند الحقیقه ترک ملاحظه العمل و پیر مرتب میفرمایند  
 عمل را را تا مکن و لکن اگر آن بها مکن و خواجه حاجت الله علیه می گفتند که ما فضلیت  
 و ولایت کس بودیم که قدم در کوی طلب نهادیم فصل حق تعالی بمن رسید  
 یعنی قطب و می گفتند میت سال است که بفضل الهی بمقام بی صفته مشرف  
 شده ایم چنانکه مان اشاره شد بآنکه تا در صفتیم جمله ما یم همه و از خواجه علاء الدین  
 رحمته الله علیه سماع دارم که میفرمودند که حضرت خواجه محمد علی حکیم ترمذی در بعضی  
 از تصانیف خود ذکر کرده اند در بخارا مجذوبی پیدا شود که ویرا چهار دانگ از  
 ولایت بی حلی الله علیه وسلم نصیب باشد من بودم ام و می گفتند که دو کورت  
 نا حجار رفتم کس که ویرا قابلیت این معنی باشد نیافتم و میفرمودند وزیرین آیه که ابراهیم  
 علیه السلام گفت رکت ادری کیف یحیی للوئی قال اولکم یؤمن قال نلی ولیکن  
 لیظہر قلبی مراد از اطمینان قلب آن بود که ابراهیم مظهر صفات احوالی شود و  
 می گفتند این آیه لا تخافوا ولا تحزنوا و اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم  
 یحزنون بآن آیت که انما المؤمنون اخادک الله و جلب قلبی بمحرم  
 مناقض نیست زیرا که در آن آیه سبب خوف و حزن از اولیای نسبت و عده  
 الوهیت و صفت جمالی حق است و درین آیه نسبت بنده و در آیه فمن یکفر  
 بالطاعوت و یؤمن بالله مراد از طاعوت ماسوی حق است بجان و میفرمودند  
 روزه مانفی ماست و نماز ما کاندک تراہ است و این بیت از ایشان باین فقیر رسید  
 س تار و می ترانندیم اسی شمع طراز  
 س کار کنیم نه روزه دارم نه نماز

ورسبے تو بوم نماز من حیاہ فجار  
 چون با تو بوم فجار من حیاہ نماز  
 و منی است کہ بعد از وصول بمقصود معلوم سے شود کہ طاعتی کہ لائق حضرت باشد  
 نمی توان آوردن کہ وفاقاً واللہ حق قدرہ ای ما عظموا اللہ تعالیٰ حق تعظیمہ  
 و میفرمودند کہ اگر یاربے عیب خواہی پے یار مانی و این بیت می گفتند  
 بندہ حلقہ بگو کشتن از توازی برود  
 لطف کن لطفت کہ بیگانه شود حلقہ بگو  
 و می فرمودند کہ حقیقت اخلاص بعد از قبادست میدہد تا بشریت غالبست  
 میسر نشود و این بیت می گفتند

ساقی قدے کہ نیم مستیم  
 مخمور صبور استیم  
 مارا تو بجا همان کہ تا ما  
 باخوشتیم بت پرستیم  
 لا إله إلا الله محمد یاز الجلال والا کرام علی التوفیق والاعتماد  
 والسلام خیر الامام

مکتبہ

تمت الرسالة الانسية من تصنیف

مولانا محمد یعقوب چرخي

رحمہ اللہ

تعالیٰ





و اوراق  
عادت  
کنش  
السن  
میان  
نوی  
کنش  
و باقی  
که در میان

و کجی است اگر چه درین وقت خوابی در خورست و بشنیده تا از لیسحات  
ریاض احوال عجیب ایشان شمع بشام جان طالبان صادق برسد و  
دل های و جانهای ایشان را از ان استراحتی حاصل باشد و بر موجب  
عند ذکر الصالحین تنزل الرحمه در ذکر آن امید وصول بفضل الهی و  
نزول فیض نامتناهی باشد اما درین وقت بدین مقدار اختصار اقاد  
صدیق مجرب تیریز و شمس دین کم گوی که نیست در خور گفت  
عقل سودائی و خموش زیر زبان ختم کن تو باقی را که هست بر تو  
مؤکل غیور لالائی و خود سخنان این طائفه که از ذوق و حال است  
به ارخطه و قال بحقیقت چنانکه اهل بصیرت گفته اند فقه الله اگر  
دره خانه که اظهر است یقینی که اهل بصیرت را از تامل در سخنان این  
طائفه بمحصل آید اقوی و اعلی بود از یقینه که بمشاهد خوارق عادت  
باشد از اینجا گفته اند موجب ایمان نباشد معجزات و بوی  
جنسیت کند جذب صفات و معجزات از بهر قر و شمن است  
بوی جنسیت بی دل بردشت و چون سخنان این طائفه از تجلی  
کلام الهی بود صفت آن سخن را کماهی در زبان توان آورد و یکی  
از کبر میگوید الحمد لله الذی جعل الانسان الکامل مع علم الملائک  
و اذ ارتسبها و تنويعها بانفاسه العالک و با اینهمه بعضی از  
منکران قرآن را اساطیر الاولیاء خواندند و بصل به کثیر او بید  
نه کثیر این سخنان این طائفه کمال معجزات و بلاء علی الخیرین است

و آنکه دیدش نقد خود در دانه است  
قوم موسی را نخون بود آب بود

هر کس افسانه بخواند افسانه است  
آب نیل است بقطعی خون نمود

کتاب  
مراود جان نجات  
فلا نیست  
و عیون بینی  
چون ببالد  
ارام خاصه  
حق بر تو  
در است عیون  
نور چو بل  
اشکات عیون  
انجیست  
صلی علیک  
موسسه کرد  
باجا و شرف  
علیه السلام  
انطریق در بیان  
غیر فقه  
اگر کسی از افکار  
و عقاید و کلام  
سنان

و شمس این حرف این دم در نظر  
که تو مردی رازجوی رازجوی

شد مثل سزگون اندر سفر  
جان فشان و خون بگری می بازجوی

بقدر لطفیه دل از غلات و عوالت و شواغل و بر مقدار تامل بسیار  
در سخنان ایشان فهم معانی ظاهره تخفم فهم معانی خفیه میگردد و جمال فهم  
حقیقت روی می نماید با آنکه سخنان ایشان آنکه که از عالم علم و قرانت  
و عیانست از علم درست و بیان از طوریت که هر چند از ان  
طور بلسان علم و عبارت یا بلسان ذوقی و اشارت سخن گفتند  
بحقیقت شرح آن با کسی که بدان نرسیده است نتوانستند گفت  
و ما قدر و الله حق قدر ما و ما زاد بیا فهم غیر ساری فان الاعراب  
عنه بغیر ائمة ستر و الاطهار بغیر و اجداه اخفاء و مقصود  
گویندگان جز به تنبیهی تشویقی پیش نبود زیرا که این نوع سخن طلب  
طالبان را قوت دهد و همت ایشان را قوی گرداند و اگر کسی را در  
سه زنجاری بود در فهم کند تا فضل دیگران و افلاس خود بیند  
سخن بعضی از مشایخ نیست قدس الله تعالی ارواحهم لا تزن الخلق  
بمیزانک وزن نفسک بمیزان الصدیقین اتعلم فضلهم و افلاسک  
شیخ شهید مجد الذین بغدادی قدس الله روحه دعا میکرد و میفرمود آهی  
کار تو بعلت نیست مرا ازین قوم گردان یا از نظر اریان این قوم

گردان که قسم دیگر را طاقت ندادم  
و ذکر ایشان کرده ام اینهم نه بس  
خوشش و کم قصه از جان گفته ام

آنچه گر نیم مردان ره را بچسک  
اگر نیم زیشان زیشان گفته ام  
و شیخ امام عارف ربانی ابو یوسف

یوسف بن ایوب همدانی را قدس الله تعالی روحه پرسیدند چون

بدان که جزو این  
است چون در  
غیر آن را در بیند  
است عمل در  
فایده بود  
یعنی بخش و  
غایت است با  
کار و بلیست  
یعنی نیمه افعال است  
با دست نه با سبب  
چون فاعل و افعال  
ان را پس پرده  
است با  
یعنی فعلش  
تشنه آن که  
با فاعل و افعال  
و از این که  
که از این که  
که از این که

این طائفه روی در مقام نقاب آرند چنانکه تا بسلامت مانیم فسر موند  
 هر روز از سخنان ایشان بخواهید و یکی از کسبیتان صیغریا بد کسی باید که  
 او گوید تا من شنوم یا من گویم داد و شنود اگر در جنت گفتگو می او  
 نخواهد بود مرا با جنت چه کار افتد باس جذوات مواجید از انفس طیبیه  
 ایشان توان کرد و من احسن قولی که من دعا لى الله و عمل صالحه

گر نذارم از شکر جز نام بهر	این بسی بهتر که اندر کام زهر
آخرم زان کاروان گروی رسد	قسم من زان فغان جروی رسد
لفظها نسبت با وقت سرست لیگ	پیش دیگر فهمها مغرست نیک
آسمان نسبت بعرش آمد فرود	ورنه بس عالی ست پیش خاک تود

و این کلمات قدسیه اگر چه تصحیر البانی ست کثیره للعانی ست و القلیل  
 یدال علی الکثیر و البحرۃ تنبئی عن الفیء قدوة الکبار شیخ بزرگوار شیخ  
 عبد الرحمن سلمی نیشاپوری قدس الله تعالی روحه که مصنف حقائق التفسیر  
 و صاحب کتاب طبقات مشائخ اند قدس الله تعالی ارواحهم و غیرهما  
 در کتاب طبقات از هر یک از ان مشائخ کبار مقدار ربست سخن و  
 کمایش ایراد فرموده اند همان مقدار را در نظر اولی الابصار و اهل منبش  
 و اعتبار دال بر سیرت و طریقت و علم و حال آن بزرگوار گردا بسته اند  
 و در ان چند سخن بیان بعضی از علوم و معارف ایشان که اساس  
 سیر و سلوک بران ست کرده اند و لئانیه اسوق حسنیه  
 فی تقلیل الکلام مع الدولة علی المرام و حاصل آنکه  
 در نیاید حال پنجه یسج خام | پس سخن کوتاه یابد و اسلام

بدانکه این کلمات قدسیه را در بعضی از مواضع احتیاج باندک شرحی



اقداولی ترین آن بود که آن شرح با ستیانت و استمداد از کلمات مشایخ  
و انفس نفیسه اهل الدرباشد فان کلام المشایخ یفسر بعضه بعضا  
و در میان دو سخن که شرح و مشروح و دائره در خط کشیده شود تا فضیله باشد  
بر مبنی از وصل زیرا که جمله معشوقست و عاشق پرده زنده معشوقست و  
عاشق هرده و این ضعیف در خود نمی بیند که بر منعی اقدام نماید اما بحکم اشاره  
شریفه قدوة اهل الصفوة اصحاب الانتباه سدار باب لطیفه موضح روز اهل الحقیقه  
اسوة طلاب الیقین خدمت خواجه علاء الحق و الدین محمد بن محمد النجاری المشتہر  
ببطار اطلال الدرب تعالی مده حیات و افاض علی المسترشدين النوار بركاته درین صفت  
در املاء این مجموعہ شروع افتاد اگر بدو بهمت و نظر قبول ایشان زیاده گردد و نظر

این سخن را چون تو مبداء بوده و دیده غیبیست چو غیب است او تلو شرح توحیف است با این جهان لیک گفتیم وصف تو تاره بر بند	اگر فرون گردد تو اشل افروده کم مباد از جهان این وید و داد همچو راز عشق باید در نهان پیش از آن نفوس آن حسرت خورد
--	--

باشد که درین گفتن و نوشتن وجود این ضعیف در میان نباشد و این جمع و تالیف برکت  
و دعوات صالحه صاحب نظران بسبب درجات قربت گردد و به سبحانه و التحول و القوی  
فمن تلك الكلمات لقد سیتة مسلمانی و التقیاد احکام و رعایت تقوی عمل بغیریت  
و در بودن از رخصتها بقدر قوت همه نور و صفاست و رحمت است و واسطه وصول به  
ولایت بمنازل مقامات شریفه اولیاء الله از پرورش این صفات میرسد آنچه حضرت خواجه  
قدس الله روحه درین کلمات فرموده اند اشاره بآن نفسی است که ایشان را از حضرت خواجه  
بزرگ خواجه عبدالحق غجدوانی قدس الله روحه رسیده است و مشاهده و واقعہ که حضرت  
خواجه ما قدس الله روحه واقعہ بوده است و مبادی جذبات غلبات احوال ایشان

و این واقعه در آن شب بوده است که هزار بار مراعات شکر کرده اند و در آن شب و در آن  
 هزار شکر که در نوحی بخار است منسوب بخواجه محمد بن واسع رضی الله عنه بوده است  
 از کبار متبعین است و رسیدن ایشان به بلاد ماوراءالنهر نقل صحیح ثابت شده است  
 و ام حضرت خواجه بزرگ حضرت خواجه ماقدر الله در آن واقعه این بوده است که قدم  
 در عزیمت زنی و از رفته ها و در باستی و متابعت هست کنی و از بدعتها اجتناب نمائی  
 و دیگر سخنان فرموده اند که بمبدأ سلوک و وسط و هایت تعلق دارد و حضرت خواجه  
 ماقدر الله در وجه علی الدوام در سلوک از تحقیق به آن امرها و وصیتهما عمل میکردند  
 و بنسایت حق سبحانه و تعالی نتیجه عمل هر صیفتی در خود مطالع می نمودند و بر موجب آنکه  
 در آن واقعه مامور بودند بعمل خیریت مذکور سلایه عمل نکرده اند و بواسطه عمل به آن وصیتهما  
 ترقی در احوال ماطی خود مشاهده می نمودند و قصه مستخرج آن واقعه و سایر احوال ذکر آنست غیر  
 ایشان در مقامات ایشان بطورست که بعضی از اعزّه اصحاب مخلص احباب بنما الله لقا هم  
 و اید بهم و او هم کج و تالیف آن قصه می نموده انشاء الله العزیز که علی اکمل الوجوه و  
 اجمالیها تمام گردد و بنده کز نشر آن مقامات گوشها و رباهای حجابان و محاصران منور  
 و معطر شود و حضرت خواجه ماقدر الله در وجه و طریقت نظر قبول بفرزندی از  
 خدمت شیخ طریقت خواجه محمد بابا سامی است که ایشان از خلفای حضرت عزیران  
 خواجه علی را یعنی اند و ایشان از خلفای خواجه محمود و انجیر فغوی اند و ایشان از خلفای  
 خواجه عارف ریوگری اند و ایشان از خلفای حضرت خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق عجد والی  
 قدس الله تعالی را و احکم و نسبت ارادت و صحبت تعلیم آداب سلوک و تلقین ذکر ایشانرا  
 بحکم است امیر سید کلال رحمه الله علیه که از خلفای خواجه محمد بابا مذکور است اما نسبت تربیت  
 حضرت خواجه ماقدر الله تعالی در وجه و سلوک بحقیقت از روحانیت خواجه بزرگ خواجه  
 عبدالخالق عجد والی است قدس الله تعالی را و چنانکه نموده از آن در بیان آمد و حضرت خواجه

عبد الخالق عجب دانی از خلفای امام ربانی شیخ یعقوب ابو یوسف همدانی اند و امام ابو یوسف  
 همدانی را در تصوف انتساب به شیخ طریقت شیخ ابو علی فارسی طوسی است که از کبار مشائخ  
 خراسانند و حجة الاسلام امام محمد غزالی را تربیت در علم باطن از ایشان است و شیخ ابو علی  
 فارمدی را در تصوف انتساب به شیخ بزرگوار ابو القاسم گرگانی طوسی است نسبت  
 ایشان به واسطه سید الطائفة شیخ جنید بغدادی می پیوند و دیگر نسبت شیخ  
 ابو القاسم گرگانی در تصوف به شیخ بزرگوار شیخ ابو الحسن خرقانی است که پیشوای مشائخ  
 و قطب زبان خویش بودند و چون بدان عهد می گذشته صاحب دلتان حقیقی که کاملان  
 راه و سالکان طریق انبیا اند بسیار می بوده اند و در ویرای اخیر کمتر بل عرض من لکبریا  
 گشتند لاجرم وقت بودی که طالبان حادق بعد از آنکه در صحبت و متابعت یکدیگر از  
 کبرای دین و مقتدایان اهل یقین مرغ روحانیت ایشان از ریاضه بشریت بواسطه  
 تسلیم تصرفات آن مقتدا بکلی بیرون آمده بودی بنی از کاملان مکمل دیگر نظر تربیت  
 و قبول یافتندی و بشرت صحبت سعادت خدمت ایشان رسیدندی و انوار علوم  
 و معارف احوال ایشان اقتباس کردندی بسبب این انتساب در تصوف و علم باطن  
 متعدد و متضاعف شدی و شیخ شهید شیخ فخر الدین بغدادی قدس الله تعالی روحه  
 اشاره باین معنی فرموده اند که در سند علم باطن هر چند واسطه بیشتر آن است و عالی تر  
 زیرا که مشائخ که مقربان انوار حقیقت اند از مشکات نبوت هر چند انوار باطن ایشان  
 را اجتماع بیشتر راه بر طالب بواسطه آن روشن تر که نور علی نور دیدنی الله  
 لغیره من یشاء و از اینجا است که همه مشائخ را اتفاق است که معروف کرخی را  
 قدس الله تعالی روحه که سلسله اکثر مشائخ باومی پیوند و انتساب و در علم باطن بدو  
 طرفت یکدیگر و طائی است قدس الله تعالی روحه که نسبت او در معنی بحسب  
 عجمی است و او را بحسن بصیرت رضی الله عنهما و او را به امیر المؤمنین علی اکرم الله وجهه

۹۰  
 زینبای  
 حیدر  
 ۹۰

نورانی  
 مختص

و حیدر  
 زینبای

حیدر

وایشان را بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و دیگر معروف کرخانی را انتساب در علم  
 باطن به امام علی بن موسی رضا است رضی الله تعالی عنه وایشان را به پدر خود امام  
 موسی کاظم رضی الله عنه وایشان را به پدر خود امام جعفر صادق رضی الله عنه و طریقه  
 ایشان طریقه ائمه اهل بیت است اباعن جد رضی الله عنهم اجمعین چنانکه مشهور است  
 و سلسله ائمه اهل بیت را رضی الله عنهم در علم ظاهری و علم باطنی و کبرای امت رضی الله  
 عنهم بیانالشرتها و نفاستها و عظیماشانها سلسله الذریب نامند و شیخ ابوالحسن  
 خرقانی را انتساب در نقیصه بسطان العارفین شیخ ابویزید بسطامی است  
 قدس الشریحه و تربیت ایشان در سلوک از روحانیت شیخ ابویزید است  
 و ولادت شیخ ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابویزید مهدی بوده است و شیخ ابویزید را  
 انتساب به امام جعفر صادق است رضی الله عنه و تربیت ایشان هم از روحانیت  
 امام جعفر است رضی الله عنه و بنقل صحیح ثابت شده است که ولادت شیخ ابویزید  
 بعد از وفات امام جعفر است رضی الله عنه و امام جعفر را انتساب در علم باطن به پدر  
 خود امام موسی کاظم رضی الله عنه و امام محمد باقر رضی الله عنه و امام محمد باقر را به پدر خود امام  
 زین العابدین علی بن الحسین بن علی رضی الله عنهم و امام زین العابدین را به پدر  
 خود سیدالشهدا حسین بن علی رضی الله عنهم و سیدالشهدا حسین بن علی را به پدر خود  
 امیرالمومنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه و امیرالمومنین علی را بحضرت رسالت  
 صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه اجمعین و دیگر امام جعفر را انتساب در علم باطن  
 به پدر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق است رضی الله عنهم و قاسم بن محمد از  
 کبار تابعین است و از فقهاء و مجتهدین است که در میان تابعین مشهور است و آراسته علم ظاهر  
 و باطن و قاسم را رضی الله عنه انتساب در علم باطن بسلیمان فارسی است رضی الله عنه  
 سلیمان فارسی را با وجود دریافت شرف صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و تربیت سلیمان بن ابی

انتساب در علم باطن بابو بکر صدیق رضی الله عنه نیز بوده بعد از انتساب بحضرت  
 رسول صلی الله علیه وسلم و همچنین اهل تحقیق بر آنند که امیر المومنین علی رضی الله عنه  
 بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از خلفای رسول صلی الله علیه وسلم که بر امیر المومنین  
 علی رضی الله عنه مقدم بوده اند هم به نسبت باطن تربیت یافته اند و شیخ الطریقه  
 شیخ ابوطالب کی قدس الله روحه در کتاب قوت القلوب فرموده است که قطب الزمان  
 در هر عصری الی یوم القيمة و مرتبه و مقام نائب مناب حضرت ابوبکر صدیق است  
 رضی الله عنه و آن سه دیگر از او تا و که فرود تر از قطب اند در هر زمان نائب مناب  
 آن سه خلیفه دیگر اند حضرت امیر المومنین عمر و حضرت امیر المومنین عثمان و حضرت  
 امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین و بر مثال یقین و صفت و حالت  
 ایشان اند و آن شمش دیگر از صدیقان که صفت ایشان است که بهم یقوم  
 الارض و بهم یرزقون و بهم یدفع البلاء عن اهل الارض و بهم یطر  
 در هر زمان نائب مناب آن شمش دیگر اند از عشره مبشره رضوان الله تعالی عنهم اجمعین  
 و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در او اخر حیوة خطبه فرمودند و در آن خطبه خیر گفته  
 اند اما بعد قال الله عز وجل اتخذ صاحبکم خلیلاً و لو کنت متخذ الاحد خلیلاً  
 لا اتخذت ابابکر خلیلاً و در حدیث دیگر فرموده است ان الله عز وجل  
 اتخذ ابراهیم خلیلاً و موسی نجیاً و اتخذ فی حبیباً ثم قال و عزتی و جلالتی  
 لا ورنجیبی علی خلیلی و نجی و مضمون این دو حدیث آنست که اهل بصیرت  
 و ارباب تحقیق گفته اند غلت عبارتست از دو مقام یکی نهایت مرتبه محیی و این معنی  
 در حدیث دوم و دیگر نهایت درجات مراتب مجوبی و مراد این معنی است در حدیث اول  
 و هیچکس را با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درین مرتبه شریک نیست لفظ  
 مقام محمود شعر باین نهایت است و مبنی باین درجه کمال است و آنکه فرموده صلی الله

علیه وسلم اگر کسی زمین معامه را با من شرکت بودی الی و اگر بودی دلیل است  
بر آنکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه محسوب لایت و علم باطن که علم باشد است کامل و افضل  
و اعلم و اعظم اولیای امت است بلکه اصل همه صدیقان است بعد از پیغمبران صدوق که  
است و بکبری اهل بصیرت را قدس الله تعالی ارواحهم برین معنی اجتماع است و این معنی  
مکلی وقع خیال کسانی نمی کند که بر خلاف این اعتقاد دارند و افضلیت او را تاویل بر وجه  
و دیگری می کنند از آنجه مذکور گشت از احوال حضرت خواجۀ ما قدس الله تعالی سره دین  
محل دار بتیان سلسله به مثل قدس الله ارواحهم معلوم گردد که ایشان را طریقه  
اولیسیان بوده است و بسیار از متلحج ایشان که درین سلسله مذکور اند او پس  
بوده اند و معنی اولیسی اینست که حضرت شیخ طریقه عطار قدس الله روحه  
گفته اند که قومی را اولیا را الله عزوجل نداشتند که ایشان را متلحج طریقت ذکر است  
اولیسیان نامند و ایشان را در طایفه حاضرات بهیسی نبوده زیرا که ایشان را حضرت راست  
صلی الله علیه وسلم در حجه سنایت خود پرورش میداد و بواسطه غیری چنانکه اولیس را  
داد و زنی با سره دین و این عظیم مقام بود و پس عالی تا که از اینجاست و این دولت  
که روی نماید که اصل الله یوثیه من یشاع و الله ذو الفضل العظیم و بسیار  
از متلحج این طریق را در ادان سلوک توجه باین مقام بوده است چنانکه شیخ بزرگوار  
شیخ ابوالقاسم گرگانی طوسی را که سلسله به مثل شیخ ابوالجناح نجم الدین الکبری  
قدس الله تعالی ارواحهم بایشان می پیوندد و از طبقه شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن  
خرقانی اند قدس الله تعالی ارواحهم را بتدوین کردن این بود که علی الدوام گفتی او پس  
و در طریق سلوک ارواح مقدسه و سائط اند در وصول فیض ربانی و تجلیات رحمانی  
انما در طریق جذب که طریق وجه خاص است هیچ واسطه در میان نبود و مقصود از ذکر  
لا اله الا الله توجه لوحه خاص است که ضروری همه موجودات است و التجا و اعتصام

بصفت قیوسیت ست چنانکه عطار قدس الله سره می فرماید غزل

پای تا سر چون فلک گشته ایم  
یک نفس فارغ مباشید از طلب  
لطف تو خورشید و ما چون سایه  
گر نگذاریم حق همسایگان  
دو نیم ده گر چه بیگاه آیدیم  
ور تو گم گشت و ز خود بپزار شد  
ور بدم ورنیک هم زان تو ام  
بو که در گیر دیکه از صد بهزار

باو شایا دل بخون آغشته ایم  
گفته من باشم ایم روز و شب  
چونکه بالطف چنین همسایه ایم  
چون بود جان بخش بے سزایگان  
بهیم شوزانکه گمراه آیدیم  
هر که در کویت بدولت یار شد  
مبتلا سے خویش و حیران تو ام  
نیستم نو مید و هستم بے قرار

چون ساک را بهر دو صفت جلال و جمال پرورش دهند جلال او را جمال بود  
و جمال او را جلال باشد و راستی خوت رجا بود و در غلبه رجا خوف باشد و در عین  
آن زمان که منظر صفت جلال گردد بصفت جمال توجه تواند نمود آن لطف سلطان  
العارفین ابو یزید قدس الله تعالی روحه بر مرید البو تراب بخشی نظر جلال بود نسبت  
تجلی ذات و آن مرید بصفت جمال پرورش یافته بود اگر بهر دو صفت پرورش یافته  
بود و او را قوت کشیدن باران نظر سلطان العارفین بودی و وجود بشریت او مثلاً  
نگشته وقتی با محمد زاهد در پیش صادق بود در صحرائی بودیم بکار بیرون آمده و  
تیشها با ما بود حالتی پدید آمد تیشها را گذاشتیم و روی در آن بیابان آوردیم و با هم  
از هر نوع سخن بگفتم تا سخن بدینجا رسید که سخن در عبودیت و خدا میرفت او گفت خدا  
تا چه باشد گفتم تا غایتی که اگر در ویش را گویند ترا می باید مرون فی الحال بمیرد  
درین زمان گفتن صفتی در من پدید آمد که روی به محمد زاهد کردم و گفتم بمیر فی الحال  
محمد زاهد بیفتاد و روح از وی بجلی مفارقت کرد و مدتی برین صفت بگذشت تن او

بعد از منارفت روح بنفشاده بود پشت بر زمین و روی در آسمان و پاسوی قبیل  
از چاشت تا نیمه روز در آن روز هوا بغایت گرم بود و آفتاب در برج میزان بود از آن  
صفت قوی مضطرب شدم و نیک متجسس شدم و نزدیک آنجا ساسه بود زمانی در آن  
سایه در تجسس شستم و باز از آنجا نزدی آمدم و در راهی و من نگاه کردم رنگ اواز  
اثر گرمی بود سیاهی میزد و حیرت من زیاده شد نگاه در آن حالت الهامی بدل من  
رسید که بگو محمد زاهد زنده شود به بار این فکر را گفتم اثر حیوة بدان ظاهر شدن گرفت در  
احضای وی حرکت پیدا آمد و در همان ساعت زنده شد و بحال اصل باز آمد و دست پر  
سید کلال رفتم و آن قصه را بر ایشان عرض کردم چون در شنای قصه گفتم روح از بدن  
مفارقت کرد و من متجسس شدم امیر فرمودندای فرزند چرا در آن حالت گفتمی رنگ شو گفتم  
الهامی بدل من رسید تا چنین گفتم و او بحال خود آمده اهل تحقیق گفته اند پرورش هر دو  
صفت جمال و جمال سالک واقعی بود که بحقیقت محبت ذاتی صدویکی از علامات رسیدن  
به محبت ذاتی سالکان بود که بهات صفات مقابله محبوب همچو اعزاز و اولال و ضرر  
و نفع نزدیک سالک بکسان بود و نیز اهل تحقیق گفته اند یحیی بن سید ۱۱  
من اولى الله فى الدنيا اول ما يعطى اهل الجنة فى الآخرة وهو قول كبريك  
تلك الكلمة بصورة الادوة الكلية و وصفته انما مقام ستانجه گفته اند لفظ

چون چنین خواهی خدا بد چنین	سید بد حق آرزوی حقیر
کان نشو بود در ماضی	تا که کان نشو پیش آید

اما کمال معرفت و کمال و با قضای آن کند آن ولی محبوب را درت خود دید  
حق سبحانه و تعالی گرداند و ادوات حق را تابع ادوات خود سازد و بشناسد که آن  
النشاید و اگر این صفت از وی ظهور کند بی اختیار وی باشد یعنی از غایت استمتاع نماید

چون ولی را هست قدرت از اله	تیر بسته باز گرداند ز
----------------------------	-----------------------



و نیز گفته اند که اولیاء الله در وقت ظهور مثل این صفت عیسوی المشهد باشند  
 یعنی آن مرتبه زنده گردانیدن ایشان را بواسطه روحانیت عیسی باشد علیه الصلوٰۃ  
 والسلام سلطان العارفين البوینید قدس الله تعالی روحه مورچه در زیر قدم مبارک  
 او سپرده شد از کشته شدن آن مورچه متاثر گشت الهامی بدل او رسیده  
 که در آن مورچه دم در دم او در دیدم مورچه زنده شد در آن حالت البوینید عیسوی  
 المشهد بودند و نیز گفته اند که کاملان اولیاء الله انصیب تمام است از نور حیوة حقیقه  
 که صفت ذاتیه جناب احدیت است و عکس از آن بر فطرت سلیمه انسانیت یافته  
 است ایشان اند که بر طهارت فطرت اند و از ظلمات طبیعت و صفات بشریت  
 که تغییر کننده آن فطرت است خلاص یافته اند و چون ایشان از نور حیوة حقیقه  
 بهره تمام دارند باین نور بر بواطن و استعدادات و خواطر و نیات اعمال و احوال  
 مخفیة خلق مطلع می شوند بطریق فراست و از مطالعه هیأت و اوضاع بدنیه آن محانی  
 مخفیة را ادراک می کنند و دیگر هم باین نور حیوة حقیقه که نور الهی است و لها مطالبان  
 مستعد از زنده می گردانند و آن زنده گردانیدن بحیوة حقیقه شریف تر است از  
 زنده بحیوة حسیه اما زنده گردانیدن بحیوة حسیه و منظر احیای حسی شدن کمتر است  
 وقوع وی در میان اولیاء الله و عظیم تر است در نفوس خلق بدان التفات نمودند  
 متهاهم و در افتادگی های خلق از آنست که خود را دور می اندازند و باختیار بار بر خود  
 زیاده می کنند و اگر تصور در فیض الهی نیست خدمت امیر سید کلال تمثیل می نمودند  
 می فرمودند که تا نم تعلقات و در نشود کوزه وجود شالسته آن نشود که او را در خم دل  
 درست در آرند باز چون کوزه را در خندان تصرف در آورند بعضی از آن خندان  
 درست بدر می آید و بعضی شکسته و این به نسبت ظهور ارادت از لیسیت و ما این  
 همه آنرا که شکسته بیرون آمده است فی الجمله هم امید می هست که دیگر بار او را آرد سازند

و با گلی دیگر یار کنند و کوزه سازند و مار دیگر بخندان و زند تا بابتند که این بار درست بیرون آید  
و میفرمودند که امیر و آخر حیات سه شبانه روز روی قبله متوجه نشسته بود و با کسی سخن  
نمی گفتند بعد از آن بسجین آمدند و شکر کنند و فرمودند مقصود از این توبه آن بود که خست  
ستو که این در را بقبول ماری کنند یار و اولیا و الشرا بحکم آیه لعن الله المتبرع الخ  
الدینا و فی الاخره الاینه هم در دیار وقت رفتن از حق سبحانه و تعالی شارست  
بود و قبول و عمران و دیگر آنچه فرمودند همه در افتاد گها الی آخره ما بر آلس که  
هر خیمه بنده را صفت اختیار و خواسته های طبعی کمتر می گردد و وجود بشریت بیشتر نفی می  
شود و از آن نفی قرب بنده بجن سبحانه و تعالی ریاده بیگردد و زیر آن گفته اند: ۱۰

قرب حق و دوری تسن از بود خویش	بے زیان خود نیابی سود خویش
-------------------------------	----------------------------

و بمقدار نفی اختیار بنده را ما حضرت الوهیت موافقت در تدبیر تقدیر او بیشتر می شود  
و مخفای رضا و سعادت نزدیکتری گردد همواره بنده بواسطه ترک اختیار با خواسته های  
گوناگون طبیعی و محو گردانیدن آن صفات و تعینات بشریت از خود در درجات  
قرب ترقی می نماید تا جوں بدرجۀ اعلی بی اختیاری برسد و او را بحقیقت هیچ خواستی  
نماند انگاه از حقیقت بشریت بذروه عبودیت ترقی تواند بود شائسته آن تواند گشت  
که تصرفات خدمات الوهیت او را بمرتبه الفناء فی الله و القاعه رسانند که اول  
دلاس خاصه او است و منتهای سیر الی سرست و مسد است سیر الی سرست عا سب این طور را  
نهاست نیست سلوکی که عبارت از سیر الی اسد الباطن است الی شرط این جذب است که  
در سیر فی اسد است آنکه هر که علی القطع طالب کند یا بدین هر که سلوک کند به مقصود رسد

نه هر صدف که فرو خورد قطره باران	درون سینه او گشت جای در دان
صدف نباید باران بحر و چندین سال	هموز نیست محقق که می شود و یاز
حلیل بطاع فانی الی الی	کتیب و اما الوهاتون قلیل

غواصان را اگر چه پیغمبر نبود	در هر صدقه در شش می نبود
در عمر بنا در آنچنان می افتد	دین دولت هر سیه گلیم نبود

و این سیر فی السیر بمقام وصول خوانند و در سیر الی الله سیر عاشق است  
 بمعشوق و در سیر فی السیر معشوق است در عاشق و این سعادت بعد از  
 فنا ی صفات بشریت و بی اختیار ی حقیقی میسر گردد چنانکه در هر دو عالم او را هیچ  
 مرادنی و خواستی نباشد جز او و این بے اختیار ی حقیقی بواسطه بے اختیار ی  
 در تسلیم و ولایت شیخ بود تسلیم ارادت شیخ نزد بان تسلیم احکام قضا و قدرت  
 چون اینجا از عهد تسلیم بیرون آید آنجا تسلیم تواند بود و چون از عهد تسلیم در تصرف  
 ولایت شیخ بیرون آید ترق عزت از پیش جمال حقیقت بکشاید و قاصد بمقصود و  
 مرید بمراد رسد قال المجتهد رضا الانصبال باسحق بقدر الالافصال هن  
 المخلوق و منها اثر توجیه بروحانیت او پس قرنی رضی الله عنه انقطاع تمام و تجرد  
 کلی از علل ظاهری و باطنی بود و هر گاه که توجیه بروحانیت قدوة الاولیا خواصه  
 محمد علی حکیم ترندی قدس السیر روضه نموده شدی اثر آن توجیه ظهور بے صفتی محض بود  
 و هر چند در آن توجیه سیر افتادی هیچ اثری و گردی و صفتی ساطعه نمی افتاد و چون  
 وجود روحانیت در انوار حقیقت بے نهایت محو شود هر چند آدمی از خود وجودی بطلب  
 و آنچه سرایه ادراک است از خوشیتن بگوید خرب بے صفتی و بے نهایتی چیزی دیگر نمیبند  
 این سخن را وقتی می فرمودند که از مبادی سلوک و احوال خود حکایت میکردند و  
 توجیهات خود با روح طیبیه مشایخ کبار رضی الله عنهم و ظهور اثر هر توجیهی را در بیان  
 آوردند گفته اند اولیاء الله مختلف اند بعضی بے صفت اند و بے نشان و بعضی  
 بصفته اند و بعضی از صفات نشان منگشته اند مثلاً گویند ایشان اهل معرفت  
 اند یا اهل معامله اند یا اهل محبت اند یا اهل توحید اند و کمال خال و نهایت

درجات اولیا را در بی صفتی و بی نشانی گفته اند بی صفتی اشارت بکشف ذاتی است که مقام  
پس بلند است و درجه پس شریف است عبارت اشارت از کثرت آن مرتبه قاصر است این سخنان  
بمستوفایان است که ادراک بیصفی می توانند کرده نسبت حال مبتدیان که از ادراک قاصر اند

لفظ سرتر از علم است و بیرون از عیان	و آتش اندرستی خود بی نشان
ز و نشان جز بی نشانی کس نیافت	چاره جز جان نشانی کس نیافت
گر عیان حقیقی نهسان آنکه بود	در نهان جوئی عیان آنکه بود
در بهم جوئی چو بیچون ست او	آن زمان از هر دو بیرون ست او
صد هزاران طور از جان برتر ست	هر چه خواهم گفت از آن برتر ست
عجز از آن همراه شد با معرفت	کونه در شرح آید و نه در صفت

و کمال این مرتبه بی صفتی حضرت سید المرسلین است صلی الله علیه و سلم و همایا و اولیا علی  
مراتبهم خسته چنان خرم عبادت او و بند و استوار از باطن مقدس او در درجات این مرتبه  
ترقی می نمایند و مقام محمود که مخصوص حضرت است صلی الله علیه و سلم اشارت بحال  
این مرتبه است و از خواص مرتبه بی صفتی آنست که صاحب این مرتبه از اهل تکلیف بود  
از صحت قلب صحبت مقابله با شبهه باشد و کج صفت اخلاق الهی متخلق و  
متصف گشته باشد و متصرف بود در احوال باطنی و نابین او را ابو الوقت گویند از  
صفت بیصفی با اختیار خود استقلال تواند نمودن و از بقایای وجود بهریت بکل صافی

شده باشد و ازین معنی گفته اند	صوفی این الوقت باشد در مثال
لیک صافی فارغ است از وقت حال	حالی موقوف عزم و رای او است
سته برای جهان آرای او است	و منها حدیث اجمعوا و صوء

جمعه الله تملک اشارت است بآنکه وضو باطن را با وضو ظاهری جمع کنند  
تا استقامت باطن بحاصل آید و استقامت باطن آنست که در جنب کلمه توحید

همه تعلقات روحانی و جسمانی منفی گردد و نفی آن همه تعلقات استقامت احوال است  
و دلیل بر استقامت احوال استقامت افعال است که امثال ابروینی خداوند  
و تعظیم فرمانهای حضرت او جل ذکره است و جز با استقامت افعال استقامت  
احوال معلوم نمی گردد و در فواید راه را هر آینه روش و کوشش می باید تا کار او  
بجای رسد روش یعنی رعایت ادب با اهل الله و کوشش یعنی سعی نمودن در  
کارهای حق سبحانه و تعالی و عمل کردن با آنچه او را معلوم شده است هر چه میگویم  
لوازم است بان عمل کنیم لیسر تقولون مالا تفعلون کاری مشکل نیست  
فاذکر فی الذکر ذکر حق سبحانه و تعالی یا و کردست بدان هر آیتی که مذکور است  
و هر چه دیده شد و دانسته شده بهم غیر است و حجاب است بحقیقت کلمه لا انزالنی باید  
کردن و نفی خواطر که شرط اعظم سلوک است بی تصرف عدم در وجود سالک که آن  
تصرف عدم از نتیجه جذبه الهیست بحال میسر نگردد و وقوف یعنی بر ایستادن  
انرا آن جذبه مطالعه کرده شود و آن اثر در دل قرار گیرد و رعایت عدد و ذکر  
قلبی برای جمع خواطر متفرقه است و در ذکر قلبی چون عدد از بیست و یک بگذرد و  
اثر ظاهر نشود دلیل باشد بر بیجاصلی آن عمل و اثر ذکر آن بود که در زمان نفی وجود  
بشریت منفی شود و در اثبات اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه  
افتد آنکه خداوند جل ذکره در کلام مجید میفرماید ما عند کس یفقد و ما عند الله  
باق در معنی این آیه چنان باید دانستن که اعمال ضالحه و افعال حسنه که انرا اهل  
ایمان در وجود می آید وقتی عند الله میگردد که در محل قبول حضرت او جل ذکره افتد  
و علامت قبول عمل نفی شدن وجود بشریت است در آن عمل و ظاهر شدن اثر  
تصرفات جذبه الهیست بدان و فقاك الله تعالى در تتمه بعضی ازین فوائد که  
اهل بصیرت روح الله را و احکم گفته اند مقصود از سر همه عبادات ذکر خداوند است

سزوجل بعبادت غلطی کسی قنند کہ ازین عالم انس و مجت حق سبحانہ و تعالیٰ بیروی غایب  
 بود و غلبہ انس و مجت او جز بد و ام ذکر او سزوجل نبود اصل مسلمانی کلمہ لا الہ الا اللہ است  
 و ذمی عین ذکر است و ہمہ عبادات دیگر تاکید این ذکر است و روح نماز را زہ کردن  
 ذکر حق است سبحانہ بردل بہ بیل ہمیت و تقییم و مقصود از روزہ کستر شہوت است تا چون  
 دل از مفرحت شہوات خلاص یابد صافی گردد و قرار گاہ ذکر شود و مقصود از حج ذکر  
 خداوند جانہ است مستوفی بقائے و سے و ترک دنیا و ترک شہوات معاصی برای عزت  
 ذکر است پس مقصود از امر و نہی ذکر است و حقیقت ذکر آن بود کہ از ہمہ گستہ شود و از  
 محبت حضرت الہی بہیچ چیز دیگر التفات نماید و او را بہیچ معبودی نماید کہ طاعت بہر  
 حرق سبحانہ و تعالیٰ و ہوائی معبودی نبود و علامت حقیقت ذکر آن بود کہ در وقت  
 امر و نہی خداوند را عزوجل فراموش نکند و امتثال فرمان بجا آورد و گردہ نشان  
 آن بود کہ ذکر او جز حدیث نفس بیش نبوده است پس می باید کہ اساس موانع طبت  
 بر ذکر بر تو بہ تصوح باشد از جملہ معاصی ظاہری و باطنی بہ نسبت خلق و نسبت  
 حق سبحانہ تعالیٰ کہ ذکر با وجود مخالفت مذکور را از حقیقی نمود و دیگر از شرائط آنست  
 کہ در طلب صادق بود و در طلب داعیہ سلوک راہ او را کمال حاصل باشد تا ہر چیز  
 او را سلوک مانع آمد و متغول گرداند از ان متوحش گردد و لغو شود و از وجود نیز گریزان شود  
 تا از ہمہ روی تواند گردانید و مشغول ذکر حق سبحانہ و تعالیٰ تواند گشت

بر خواستہ ز جان و تن سے باید  
 یاد او متغیر ہمہ سرمایہ است  
 تو ز ننگ خویش نگہ شستی دے  
 و فائدہ کلی از ذکر آگاہ حاصل شود

سیر آمدہ ز خویش تن سے باید  
 و شیخ عطار قدس اللہ سرہ الغریر میفرماید  
 ذکر او ارواح را سیرایہ است  
 بر تہور نامی او گوئی سے

کہ از شیخ کامل صاحب تصرف تعین گرفتہ باشد تا از ان محرم ذکر حقیقی کہ در طلب

مستعد و ملقبین و تصرف صاحب لایت افتاده باشد شمره ولایت بحال حاصل آید نورانی  
کلمه بقدر نورانیت و لیسنت و نورانیت دل بقدر زوال هواست و شیخ کامل ہوا را  
متبع نبود و دل اورا نورانیت تمام بود و اول راہ آن بود کہ صاحب مذمومہ را  
از باطن خویش بقدر وسع دفع کنند تا چون زمین اول از خار و خاشاک طبیعت  
خالی گردد شاہتہ آن شود کہ تخم ذکر دران پاشیدن گردد یک صفت ذمیمہ پیش  
مبتلا نبود و دفع آن نیز کند اگر چہ اول در تصفیہ دل باید کوشیدن مہر مبداء بکلی بہ  
تبدیل اخلاق مشغول بناید شدن زیر کہ چون توجہ بشرط حاصل آید و بر مراقبہ اداست شود  
تصفیہ دل دست دہد بامداد فیض حق سبحانہ و تعالی چندانے بہ تبدیل اخلاق و تحصیل  
صفات دل سیر گردد کہ بعمر با مجاہدت دست نہد و چون انیمختی بفیض فضل حق سبحا  
و تعالی بحاصل آید بجد اعتدال و طریق صواب باشد و ہر چہ اورا از رفتن راہ مشغول گردان  
از پیش بردار و زیر کہ راہ نتوان رفتن الا بدل فارغ و چون این ہمہ گر چہ مثل و چون  
مثل کسر بود کہ طہارت کرد اکنون اورا با مام حاجت بود کہ با و اقتدا کند  
و آن سر راہ و کامل تصرف بسبب آنکہ راہ حق سبحانہ تعالی پوشیدہ است و راہ کہ  
شیطان براہ حق آئینہ راہ حق یکست و راہ باطل نہار و لا تتبعوا السبل

فتفرق بیک جز سبیلہ نظم  
راہ بردن بے دلیل راہ بر  
چون چنین کردی خدایار تو بود  
زیر ظل یار خورشیدی شوی  
آخر آن را ہم زیار آموختہ است  
پوستین بہر دنی آمدنے بہار  
در رخ آئینہ اسے جان دم حزن

مست ممکن در زہ عشق اسے پسر  
رو بگو یار خدائی را تو زود  
گرز تنہائی تو نو میدی شوی  
وانکہ در خلوت نظر بردوختہ است  
خلوت از اغیار باید نہ زیار  
یار آئینہ است جان را در حزن  
تا نموشد روئے خود را از دمت

دم فرو خوردن بایدهر دست در کلام مجید و مسوده اتقوا الله و کونوا مع الصلوات

در پهلوی کتب استین استین تا بدل رسی	در پهلوی کتب استین استین تا بدل رسی
و چون سعادت صحبت او را دریافت	در پهلوی کتب استین استین تا بدل رسی

تصرف خود را فانی کند و در باطن اقصی تصدیق نمود کار خود جمله با و گذارد و بداند که در خطای مقتدا پیش از آنست که در صواب او اگر چه وجه آن نداند حضرت خواجہ ما قدس الله روحه میفرمودند که یکی از فوائد شورت بابل دل و مردم عزیز است اگر در آخر امر وجه صواب در انکار ظاهر شود و وجود تو در میان نباشد و اگر خلاف صواب ظاهر شود هم وجود تو در میان نباشد مشائخ طریقت قدس الله تعالی ارواحهم از جمله اذکار ذکر لا اله الا الله را اختیار کرده اند حدیث نبوی چنین وارد است که افضل المذکر لا اله الا الله و صورت این ذکر مرکب است از نفی و اثبات و بحقیقت راه بحضرت عزت باین کلمه توان بردخت رویدگان نتیجه نیان سب و حقیقت حجاب انتقاش صور کونیست در دل و در انتقاش معنی حق و اثبات غیرست و بحکم للمعالمه بالاصد درین کلمه یعنی مساوی حق سبحانه تعالی است و خلاص از شرک خفی جز از برداومت و ملازمت بر معنی این کلمه حاصل نیاید پس اگر بایده که در طرف نفی جمیع محدثات را بنظر فنا و ناخوشستن مطالعه می کند و از معنی ذکر می اندیشد و نفی خواطر دیگر میکند و در طرف اثبات وجود قدیم حضرت عزت را چل ذکر بنظر بقا و مقصود دے و مطلوبے و محبوبی متاثر می فرماید در هر ذکر در اول و آخر حاضر می باشد و هر چیزی که دل را بآن پیوندی بیند نفی آن پیوند را باطل میکند و باثبات محبت حق را قائم مقام آن محبت میگرداند تا بتدریج دل از جمله محبوبات و مالوفات فارغ شود و قوسی ذکر در نور ذکر مضاعف گردد و علائق و عوائق وجود بشریت از او بر خیزد و گفته اند باز داشتن



نفس در وقت ذکر سبب ظهور آثار لطیف است و مفید شرح صدر و اطمینان است  
و یاری دهنده است در نفی خواطر و عادت که آن بیازداشت نفس سبب جبران جلا و  
عظمت است در ذکر واسطه بسیاری از فوائد دیگر و حضرت خواجہ ماقدرس لیسر و صمد در ذکر این  
نفس لازم می شمردند چنانکه رعایت اعداد و لازم نمی شمردند اندام رعایت و قوف  
قلبی را مهم میدانستند و لازم می شمردند زیرا که خلاصه این مقصود است از ذکر و قوف قلبی  
و واسطه مطالع جمیع کمونات و محذورات بنظر فنا و مشاہد وجود قدیم حق سبحانہ بنظر بقا و  
ملازمت یعنی صورت حقیقت توحید در دل و ذکر اگر گیرد و چشم بصیرت وی گشاده گردد تا  
اورامیان عقل و توحید هیچ تناقض نماید و درین مقام حقیقت ذکر صفت لازم دل گردد و  
بعد از آن بجای رسد که حقیقت ذکر با جوهر دل یکی گردد و هیچ اندیشه غیر حق سبحانہ نماند و ذکر در ذکر  
و ذکر در ذکر فانی گردد و چون بآنگاه دل از محنت اغیار خالی گردد و به حکم لا یسعنا  
ارضی ولا سمائی ولكن بسعنی قلب عبد المؤمن بالحديث جمال سلطان الاله  
تجلی نماید و به حکم دعوتی که محمد و از لباس حرف و صورت و خاصیت کل شیء هلاک  
که وجه آشکارا گردد و ذکر روح با ذکر وجود او در بحر نامتناهی از ذکر کم مستغرق و تسلک

۵ ذکر کن ذکر تا ترا جان ست

چون تو فارغ شوی از ذکر دیگر

یا در کرد و باز گشت و نگذاشت و یادداشت مقصود از ذکر لسانی و قلبی

و نگذاشت که مراقبہ خواطر است یادداشت است که مشاہدہ و فانی شدن در

ذکر خفیه است علی الحقیقہ و ذکر لسانی و ذکر قلبی بمنزلہ تعلیم الف و باست تا ملکه

خواندنی او را حاصل آید و اگر معلم حاذق بود و در طالب صادق قابلیت

استعداد آن یا بد شاید که در قدم اول او را خوانندہ گرداند و بمرتبه یادداشت

بمنزلت تعلیم الف و با برساند اما اغلب طالبان انانیت را بر یادداشت و لالت کردن

بمنزلت تعلیم الف و با برساند اما اغلب طالبان انانیت را بر یادداشت و لالت کردن

پاکی دل از ذکر نیز دان ست

ذکر خفیه که گفته اند آن ست

پیش از درک سانی و قلبی بمنزله آنست که یکی بر دال ندارد و او را تکلیف می کنند و مسکون نیز بر دیرام

قطعه نایه بر می بریم سوی فلک	ز آنکه سرشی است اصل جوهرها
ساکنان فلک بخت کنند	از صفات خوش و معضرها
کل نایه برست و دست کرم	دلبری باشد دست و دلبرها
ماهیت میان کل است کرم	زان دل اتوی است در برها
زهره دارد حوادث طبعی	که بگرد و بگرد شکرها
خوزه های هوا بریز و روح	از دم عشق روح پرورها

و گفته اند حقیقه الذکر صافیه هر تحلیله بدلت سنان و حقیقت اسم المتکلمه اطرافها الصفا  
الکمالیه و وصفانغوی تالکمالیه و التلا لیت و ذکر بی شرک حتی اکنون و سب و هر  
کلمه شهید الله لا اله الا هو آشکارا گردد و تا ز خود بشنود از من و تو  
لس الملك احد القهار روح در بدایت فطرت اگر چه حق سبحانه را به چنانگی دانست اما چنانگی  
شناخت زیر آن شناخت از شود و خیزد و شود و از وجود در نیست نیاست که تهو و ضد وجود است  
چون وجود روح پدید آید عین وجود او و گمانی اثبات گردد و شرح این اطباء دارد و مقصود  
است که اشارت نمود بچسبند از حتی آنچه حضرت خواجۀ مقدس السردوده فرموده اند و معنی  
اذکر کم و ذکر حق سبحانه بنده را توفیق بیاورد و است بر این راهی که ذکر است یعنی ذکر زبان  
و ذکر دل و ذکر روح و ذکر سر و ذکر خفی دل واسطه دو عالم حسانی و روحانی است و روح را واسطه  
و دو عالم دل و سر است و مرتبه سر نزدیک طائفه اهل الله برتر از مرتبه روح و قلب است و نزدیک طائفه  
سرتر از مرتبه قلب و فرتر از مرتبه روح است و بحقیقت سر عین روح و دل است و در نهایت  
مقام و هر یک چون در مقام خود تجلی گردد و لوصف غیریت به صفت مانند آن صفت غیریت  
سراشد به نسبت کسی که بآن نهایت دل و روح که ذکر کرده شد نه بریده باشد و خفی روحی است  
حاص حضرت که حاصان حضرت را دهند که و این هم بروح همه تا واسطه گردد و میان عالم غنا

خداوندی و میان سزا بواسطه آن راه یابند بجام صفات الوهیت مصرع که رستم را  
 کشد هم رخ رستم لا یحلی عطا یا المملک الا مطایا المملک و ذکر در مرتبه خفی تا  
 بحقیقه ذکر خفیه و سر آن چنانچه خلفای خانداده حضرت خواجہ بزرگ خواجہ عبدالغیاث  
 عجدانی قدس سره بآن اشارت فرمودند یکست است زیرا که تا وجود و حانیت بآست  
 و بر تبه فنا نرسیده است آن ذکر بحقیقت خفیه نیست سخن کبر که لا یطلم علیه  
 ملک فی کتابه و لا نفس فتعجب بآ اشارت بآنست و چون بحقیقت فنا برسد  
 اینجا بود که باطن او از نفی بآیستد و جز اثبات نتواند بود و ذکر او السد السد شود اینجا بحقیقت  
 کلمه و سر او برسد و حضرت خواجہ با قدس سره تعالی روضه در بیان این معنی بسیار فرمودندی که  
 حقیقت الذکر الخروج عن میدان الغفلة الی فضاء المشاهدة و مشاهده در تجلی ذات بود  
 و مکاشفه در تجلی صفات و محاصره در تجلی افعال و مقصود از ذکر سانی توجیه کلیست بحجج  
 قوای روحانی و جسمانی تا نفی خواطر شود باین توجیه کلی از ملازمت و ملازمت باین ذکر کبر  
 برسد و از زبان بدل با منتقل شود و در دوام ذکر قلبی نوری از انوار آسمی تجلی گردد و باطن  
 بنده را مستعد تجلیات صفاتی و اسمائی و قابل تجلیات ذاتی گرداند و الله الموفق و کمال  
 درجات و مراتب آنست که مذکور بدستولی شود مذکور ماند و بس بکمال دل او دوست گردد  
 فرست بیان آنکه همگی دل فرودست گیر و آنکه همگی دل دوست گیر و نتیجہ محبت مفرط بود که آنرا  
 عشق خوانند عاشق گردد و همگی او را معشوق دارد باشد که از غایت مشغولی بمعشوق نام  
 معشوق باین فراموشی کند و چون چنین متغرق گردد که وجود خود را و هر چه هست جز  
 خدا تعالی فراموش کند بحقیقت این معنی رسد که واذ ذکر ربک اذ السکوت خیر  
 و سکوت نفسانک لان تحقیق المذکور و شهوده یوجب نفی الغیر فاشباتک  
 یثبت الغیریة فان شینیتک یثبت الغیریة و چون بحقیقت این معنی برسد که خود را  
 و هر چه هست جز حق تعالی فراموش کند و این حالت را فنا نیستی گویند و نهایت

نایب

سیرالی الشریعہ و اکون بادل راد تصوف و عالم توحید و وحدانیت و مبدأ  
درجات ولایت خاصہ رسیدہ باشند و ازین جا کلمہ اند قطع

چیت معراج فلک این نیستی	عاستقان را مذہب و دین نیستی
ایچیکس را تا نگر دوا و فنا	نیت رہ در بارگاه کسب یا

و اینجا بود کہ صورت ملکوت بروی روشن گردد و ارواح انبیا و اولیا و جوہر  
ملائک علیہم الصلوٰۃ والسلام بصورتہای نیکو نمودن گیرند و انجی خواص حضرت  
الوہیت سید آمدن گیرند و احوال عظیمہ بدید آید و از مشاہدہ صورت ہر جانی  
ترقی کند کہ عبارت از ان نمودن کرد و ہر کس چیزے دیگر نیست آید و دین گفتن فائدہ نیست  
کہ این ہر گفتن است نہ راہ گفتن الباقی و اہل السد از ترح این نوع سخنان ترغیب  
طالبان است و در وجود روحانی نیز فانی گردد تا از رویت جلال کشف عظمت اکسیت  
بدل و طلبات اخیال دینی و عقل فراموش گردد و احوال و مقامات و نظر بہت او حق نماید  
از عقل و نفس فانی گردد و از فنا نیز فانی گردد و اندرین بین فنا زبانش ناطق گردد و تن قطع  
و خاشع گردد و در عین این فنا حیرت و بے نشانی بود فی خفیہ فی کسوة الالہ

کس را ندید ز تو نشانے	ایست نشان بے نشانے
-----------------------	--------------------

و اگر کسی در ذکر مابین درجہ نہ رسد و این احوال و مکاتفات و سہ را نمود لیکن  
ذکر بروی مستولی گردد و در دل ممکن شود و معنی کلمہ توحید آن حنی کہ در ان حرف  
نبود و عربی و فارسی نہ باشد بدول غالب آید و دل بذر و معنی او قرار گیر و چنانکہ  
دل را بتکلف بجای دیگر باید برد و این نیز اعظم بود کہ چون دل بنور ذکر آید استہ گشت  
کمال سعادت را مہیا باشد ہرچہ دین همان پیدا نماید و آہنمان پیدا آید و چون زمین  
دل از خار و ساوس دنیا خالی کرد و تخم ذکر و دود و بیعت نہاد اکون ہیج نہاند کہ  
باختیار تعلق دارد و اختیارات اینجا بود پس از ان منتظر می باشد تا یہ پیدا آید و غالب آن بود

که این ششم ضائع نماند که هر کس آن یرید حشر الاخره نزد آمدنی حشره و ذکر بر دوام  
 کلید عجايب ملکوت است و قرب حضرت آیتست و ذکر بر دوام نه آنست که بزبان یابد  
 بود بلکه آنست که همیشه ملازم و مراقب دل باشد و دل را بعد از آنکه صافی گردانیده باشد  
 از عداوت خلق و ذکر ایشان و از ذکر ماضی و مستقبل و از مشغله محسوسات و از غضب  
 و اخلاق بد و شهوات دنیا و طلب آن با حق تعالی دارد و هیچ غافل نباشد که حقیقت ذکر  
 نزد پیغمبر غفلت است که گفتن دل هم حدیث نفس بود و غلاف دپوست حقیقت ذکر  
 باشد و دوام مراقبه دولت بزرگیست و علامت صحت مراقبه موافقت احکام آیتست  
 و نیک شوار بود همیشه دل خویش را بر یک صفت و بیک حالت داشتن و مداومت مراقبه  
 طریق است اصول بجقالت و دوام مراقبه بے مقدمه قطع علائق و عوائق و صبر و مخالفت  
 نفس و آخر از صحبت اغیار میسر گردد و شیخ بزرگوار شیخ شهاب اسحق والدین السهروردی  
 قدس الدرسه الخزیره فرموده اند که بعد از برقراری بر فرائض و سنن اقصا نماید و اوقات دیگر  
 بذكر برسد و متوسط را مداومت بر تلاوت قرآن بعد از ادا ای فرائض و سنن اولی است و  
 همان خاصیت که اهل بدایت را از ملازمت ذکر و روی نماید و از تلاوت حاصل گرد و باز  
 دیگر چون تجلیات صفات مختلفه بواسطه تلاوت آیات مختلفه المعانی و دقائق فروع  
 حقائق علوم و منتی را که نور ذکر صفت ذاتی او گشته است فاضله و روی و کماله علی  
 نماز است که عبادت تامه جامع است و حضرت خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس  
 الله تعالی روحها از سفیان ثوری رضی الله عنه نقل کرده اند با سنا و خود که فرموده سمعنا  
 ان تلاوة القرآن افضل من الذكر و انگاه در تقویت این سخن فرموده و چه  
 نیک غوصی کرده است گوینده این سخن برای آنکه بکلام حق سبحانه ذکر حق کردن فاضل  
 تر از آن باشد که بکلام خود فان القرآن لله یخلق من ذل الی العباد و لا یخلق  
 و لا یبدل نس فهو علی طراوته و طیبه و طهارته و له کسوة الی نور عظیم

لا تَقْ بِنَجَاتِ الْمَتَكَلِّمِ وَهُوَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَدَكَرَ الدَّيْ سِدَّ كَسَّ الْعَبْدُ  
 مُسْتَدْعَا مِلْقَاءَ قَلْبِهِ مِنْ عِلْمِهِ بِمَا لَا كَسُوءَ وَكَأَنَّ كَيْسِي قَرَأَنَ نَدَا  
 بَابِي كَدَلٍ حَاصِرٍ وَارِدٍ وَخَوَانِدٍ نَحْزَارٍ وَتَا حَيْثُ النُّفْسُ وَبَاهِرٍ بَابٍ بَرِّ وَدَلٍ رَا  
 بَوْرٍ عَظِيمٍ وَتَوْقِيرٍ أَرَسْتَهُ دَارٍ وَدَوْرٍ دَلٍ وَبِي حَاضِرٍ وَبُؤْ عَظُمَتِ قُرْآنَ كَسَحْنِ خَدَا لَيْسَتْ  
 عَزَّ وَجَلَّ وَصُنْتُ وَبِي سَتٍ وَتَقْدِيمِ سَتٍ أَكْرَحَقَّتْ مَعَانِي أَيْخُرُوفِ آسْتَكَارِ  
 تَوَدَّ مَهْفَتِ آسْمَانٍ مَهْفَتِ زَمِينٍ طَاغَتْ تَحْلِي آنِ نَبَاشِدِ وَامَامِ أَحْمَدِ حَنْبَلِ رَحْمَةِ اللَّهِ  
 عَلَيْهِ سَيَكُونُ فِدَا وَدَعَزَّ وَجَلَّ رَا سَخَوَابٍ وَبَدِيمِ كَعْتَمِ يَارِبِ تَقَرُّبِ تَبَوُّجِي حَيْزِرِ قَاضِلَتِ كَعْتَمِ  
 بَكْلَامِ مِنْ قُرْآنِ كَعْتَمِ أَكْرَعْنِي فَهَمَّ كَعْنَدَ أَكْرَعْ كَعْتَمِ أَكْرَفَهَمَ كَعْنَدَ أَكْرَعِي كِي أَزْكَبَرِ أَسِيكُونِ  
 قَدْسِ لَسَادٍ وَاحْتَمَمِ كَسِي كَدَارٍ وَخَوْرٍ وَفَنَدَانْدَ كَدَحْ خَوْرٍ وَثَرَكُنْدَ قُرْآنِ نِزَارِ كُنْدَ وَهَرِ حَرْفِي  
 أَزْ قُرْآنِ نِزَارِ كَوَهْمِ كَسِي كَدَارٍ وَخَوْرٍ وَفَنَدَانْدَ كَدَحْ خَوْرٍ وَثَرَكُنْدَ قُرْآنِ نِزَارِ كُنْدَ وَهَرِ حَرْفِي  
 دَفْعِ مِي كُنْدَ وَجَوْنِ نَوْرِ قُرْآنِ بَوْرٍ دَلٍ مَوْسَمِ جَمْعِ شَوْ وَنَوْرَانِيَّتِ زِيَادَةِ شَوْ وَوَجُودِ بَشَرِ  
 بَشَرِ مُتَلَا شِي كَرُو وَخَوَاجِهَ امَامِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِي حَكِيمِ تَرْمِزِي قَدْسِ لَسَادِ وَهَمَا فَرَمُودَةِ أَنْدَ كَهْلَةِ  
 وَطِيفَةِ تِلَاوَةِ قُرْآنِ دَشَبِ قَاتِحِ وَتَلَّ بِأَيَّهَا الْكَامِرُونَ وَتَلَّ بِهِيَ السَّادِدُ قُلُوعِ وَحَوْدِ  
 رَبِّ الْعَالِقِ وَتَلَّ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ فِي حَاتِمَةِ سُورَةِ حَشْرِ وَخَاتِمَةِ سُورَةِ بَقَرَةِ وَ  
 جَمْلَةِ وَطِيفَةِ سُورَةِ نِيسِ سَتِ وَحَضْرَتِ عَزِيزِ انْ حَوَاجِهَ عَلِي رَا سِتْنِي قَدْسِ لَسَادِ وَحَمْدِ  
 فَرَمُودَةِ أَنْدَ كَهْرِ گَاهِ سَدَلِ جَمْعِ آيِدِ كَارِ بَسْتَهُ مَوْسَمِ بَرَّ آيِدِ دَلِ قُرْآنِ وَدَلِ نَبِيٍّ مَوْسَمِ  
 وَدَلِ شَبِّ وَحَضْرَتِ امَامِ رَبَّانِي حَوَاجِهَ يُونُسَ بْنِ الْيُوسُفِ هِدَا نِي قَدْسِ لَسَادِ وَهَمَا كَه  
 سَلْسَلَةِ مَشَافِحِ خَوَاجِهَ مَاقَدْسِ اللَّهِ تَعَالَى اَرُو اَحْمَدِ بَايْشَانِ مِي بِيُونِدِ وَحَسَنِ فَرَمُودَةِ  
 طَالِبِ رَا مَآيِدِ كَشَبِّ وَرُوزِ رَا سَتَعْرِقِ كَلِمَةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَرْدَانْدِ وَخَوَابِ وَ  
 سِدَارِي بَرِ گَشْتِ گَوِي وَبِي نَفَقَةِ كُنْدِ دَسْتِ اَزْ نَوَاقِلِ عَاَزَا وَدَكَرَا وَتَبِيحِ مَآبِدَارِ وَتَقْصَا  
 بَرِيْنِ كَلِمَةِ كُنْدَ جَايَكِهَ عِلْمِ لَدُنِي وَحُكْمَتِ اَلْهِي بُو وَحَدِثِ نَفْلِ رَحْمَتِ بُو وَهَرِ رُوزِ وَتَبِي بَلَكِه

هر ساعت و لحظه پندار که در آله الا الله نور سلطان است از هر چه جز لا آله الا الله است  
 الا نماز فرض و سنت تبرک کند بکلی از چنان لا آله الا الله را لابد و ناچار و اند و مابقی را  
 بلا و محنت شناسد تنی گردد و از اندیشه کلی کائنات و تعلق گیر و بذکر لا آله الا الله و همسه  
 حالات و ساعات و در قطع علایق مخلوقات هیچ آلتی از افعال و اذکار ظاهری باطنی  
 کامل و روشانی تر از قول لا آله الا الله نیست شیخ شهید محمد الدین بغدادی قدس الله تعالی  
 روحه گفته اند اتفاق المشائخ قدس الله تعالی ارواحهم علی ان المرید عالم  
 یسلك طریق لا اله الا الله - مد تقریبه باریعین سنت و یصل الی حقیقه  
 الا الله و حضرت خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحهما فرموده اند کسی که  
 دوام دولت ایمان طلبد باید که در هر کاری و در هر حالی عادت وی گفتن لا اله الا الله  
 بود و ظلمت شرک خنی را باین کلمه بمبارد و درمی کند از خود و ظهور نور ایمان را بر دل خود  
 میدارد چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند جدد و ایمانکم بلا اله الا الله الحمد  
 و منها اهل تلویح را مرتبه ندانست تا ایشان ابله اختیار ایشان بحضرت سلطنت  
 ندارند باز نیابند و اهل تمکین امر تبیه و زرعت که حضرت سلطنت ایشان را نائب  
 مناب خویشین ساخته است و تصرف ملک اختیار داده و مطلق العنان گردانیده  
 پس اهل تمکین حال ایشان از زوال ایمین بود و هرگاه که خواهند باختیار از صفته بصفتی  
 از حالتی بچالتی منتقل گردند اهل تمکین را نیز تلویحیات احوال هست اما فرق است  
 ایشان بر احوال باطنی خویش غالب اند و متصرف می توانند شد و آنکه طائفه  
 از اهل الله گفته اند که مقصود از وعید تحقیق است این سخن از ایشان در وقت مطاعه  
 الطاف ربوبیت بوده باشد و در زمان غلبه و تصرف آن حال بر ایشان اما طائفه  
 از اهل الله که بر احوال باطنی خویش متصرف باشند آن احوال را بمیزان شرع  
 سنجند اگر موافق قانون شریعت بود بران اعتماد نمایند و بظهور آرند و اگر نه بران

اعتماد میکنند یکی از کبریا قدس السداد و اجماع گوید که لا اقل من قله الا بتأهدين  
 حدیثین الکتاب المسندة و آن شام که عبد الله بن محمدی بجا پیوست در آخر آن وارد  
 سال بعد از واقعه که خواجہ محمد علی حکیم ترمذی قدس السداد تعالی روحه در برتریداد  
 نموده بود و با و در آن واقعه فرموده که خود را تشویش ده این زبان وقت ظهور آنچه  
 فی طلبی نیست این معنی در بخارا بعد از دوازده سال تر خواہد ظهور آمدن و صحبت اکثر  
 خواہتی رسیدن قصه واقعه خود را شام بگذاردند و اظهار طلب کردند در آن واقعه دیده شد  
 که مرا برانند و بکنج خانه رسانیدند در بچه در آن کنج خانه پدید آمد و بران و بچه زنجیر و  
 کلید آن قفل بیاورد و برین تسلیم کردند و مرا میل آن شد که قفل را بکشایم اندکے بکشادیم  
 شعله بزرگ بران آمد با خوشبین گفتم اگر این در را حالیا تمام بکشایم کس اوقت این شعله  
 نتواند بود و کلید با منست هر وقت که اختیار باشد مقدار صحبت می توان کشود و صحبت  
 اهل تمکین گفته اند از برق تصرف احوال آزاد شده اند و حجاب از پیش بصیرت ایستاد  
 بکلی برخاسته است هیچ سبب از اسباب لغری و وضعی بحال ایشان راه نیاید و هیچ  
 چیز از ممکنات شر ایشان ما از مشاہد محبوب و اشتغال با آن مشغول نتواند کرد و اختلاط  
 با خلق و مشاہد احوال ایشان در ایشان اثر نکند و صفت ایشان را لغز نتواند  
 کرد و چنانکه اهل طوین و اهل تمکین را به ندما و زرا تشبیه فرموده اند ولی عزالت و  
 ولی عزرت هم بوزیر و ندیم تشبیه کرده اند ولی عزالت اشرف است نسبت حال  
 ولی عزرت افضل است بحسب کمال همچنین ملک مغرب اشرف است از انسان  
 ناقص و انسان کامل افضل و اکمل است از وی و آنکه در صحیح و اوست در حدیث قدسی  
 و آن ذکر فی ملائکہ ذکر فی ملائکہ حیرونهم و همچنین آنچه وارد است در حدیث  
 قدسی دیگر در وصف ولی عزالت است آن من اعبط اولیائی عندی مہر  
 خفیف العباد و آنچه در آن حدیث دیگر وارد است که رسول صلی اللہ علیہ وسلم



فرمود ان لله تعالى عباده اليسوا نبيا ولا شهداء وليخطبهم النبيون  
والشهداء لقربهم ومكانهم من الله عز وجل ولقد قمت اثنا عشر نبيا  
انصح كالنواصي استي وانچه واروست در احاديث ديگر كه مثل اين احاديث است  
موسم تفصيل خواص ملك بر خواص بشر است و موسم تفصيل دلي بر بني است دفع  
آن و هم و تحقيق جواب ازان شبهه بنا بر اين معني است كه فرق است ميان شرف حال  
و ميان فضيلت و كمال و منها طريقه اهل الله بر انواع است بعضي بخصت عمل كونه ايشان  
مقصود از خصت نفع خلق بودند و وجود خود و بعضي عمل بغير محبت كردند مقصود ايشان بغير  
نفع خلق بودند و وجود خود و اما نفع خلق در عمل بغير محبت بيشتر است و ظهور در ان تمام تر  
و از خطر دور تر همه در كار اند هر آدمي مثال فرشتي است درخت بے نتيجه نبود يا ميوه بد اگر چه  
ميوه مختلف طعام باشند يا در سايه او بياسايند يا از حسن طراوت او منظر اعتبار بهره گيرند

نظم هر كس بدرت در آرزوي دو گرند	اندر تگ و پوي و جست و جوي دو گرند
گر چه كس ايسچ كار و بار نيست	جمله بريكار اند و كس بريكار نيست

كمال وجود اهل الله در ايم عقيدة خلقت و زياده انانست از عقيدة خلقت  
جز بار خاطر چيز ديگر نيست مقصود از ان عقيدة و اظهار كمال اهل الله تربيت و وجود خلق است  
باز هستي براي منفعت ديگران مي بايد كشيده و در باطن آن هستي را از خود فني مے بايد كرد  
نسبت تربيت و منفعت وجود ايشان در اظهار كمال قصور و نقصان است و در باطن  
ايشان از اين معني در دعا آمده است اللهم لا تحذلي عن اظهار الالهية احد شي  
ذلة باطنة بقدره ولا ترفع عند الناس حجة الا عطفه عند نفسي واعية طلب  
ديني پديد مي آيد و محبت اهل الله را طالب ميشود محض فضل الهيست در حق آن كس نيكو  
ع مشهور غرضش بهر دل و جان ندهند بايد كه قدر آي نعمت بزرگ را بشناسد و اگر همه  
آب بود كه زباني گوش دل ايشان اهل الله دارد و توفيق آن يابند و آن اعية تربيت و

و تقویت کند و نظر اهل الشریان داعیه طلب که بے اختیار ایشان در یکدیگر آید و ظهور کند  
 بیشتر است چه اگر با اختیار ایشان در یکدیگر آن داعیه طلب ظهور کند آن اختیار را ایشان  
 محل خطر بود و نفی آن اختیار در باطن بر ایشان لازم میگردد و تا بی اختیار ایشان از غیب  
 چه پدید آید و مبتدیان و اهل طلب با بنزدیک خداوند سبحانه و تکیا و نزدیکی اهل تعظیم  
 نفاذ قویست و برای نیست که یا او را ناذانیت الی طایفه اهل کمال خدا ماکمورد است  
 طلب و لقی بزرگ است زیرا که تاحق سبحانه و تکیا بصفت ارادت بروج بنده تجلی نکند عکس  
 از ستائی در دل بنده پدید نیاید و طالب حق سبحانه و تکیا و طالب صحبت و ستان نمی گردد

س جوینده ازان حق که جویان تو نیست || در جویان بدان ترا جویان است  
 و تربیت و تقویت این صفت در آن بود که تسلیم تصرفات و ولایت شیخ کامل مکمل  
 گردد تا بعنایت خداوند عزوجل مقصود زود بحصول میوندد و اگر نه خطر آن دارد که آن  
 صفت طلب و روی بقایانید و مشاطه اهل باطن کم دیدن و کم زدن نیستی و  
 افتقار است دید قصور اعمال و مشاهد نقصان احوال وجود بشریت هیچ چیز چنان  
 منفی نگردد که بدید قصور یک از حکمتها که بنابر آن زلت را نبیا گذرانیدند این بود  
 و حقیقت استغفار آنست که استغفار از وجود بشریت بود که اهل همه گناهان است  
 بعد از آنکه وجود بشریت را بشناسد و اله تقیای آنرا در خود دریابد و در آن از دور ماندگی  
 از سر تضرع در حضرت صمدیت جل ذکره بنالذات حقیقت استغفار بود و تقسیم

خلق ترسد از تو من ترسم ز خود || کز تو نیکی دیدم ام و ز خویش بد  
 دوست در و مسلمانم ده || نیستی نفس طلبانیم ده

در گذرانیدن قصور بر اهل الشریع حکمت نفی وجود بشریت ایشان است و اعتراض  
 موسی بر خضر علیه السلام که بحجت غیرت شریعت بود یکی از حکمتها که در آن نفی  
 وجود موسی بود علیه الصلوة والسلام مرشد علی الحقیقه جل ذکره هر یک از دو ستان

خود را نسبت بحال و تربیت می فرماید و چون اولیای امت را از نسبت ولایت  
 سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بهره ایست هر آینه از نسبت ولایت پیغامبران  
 دیگر علیهم السلام نیز بهره بود اولیای امت بهره از علم لدنی به نسبت مشرب حضرت  
 علیه الصلوٰۃ والسلام و به نسبت استعدا و از روحانیت و اگر چه اولیاء رحمة الله  
 علیهم بواسطه صورت جسمانیت و قمتی باشد که عاقل باشند از ان استعداد اولیا که  
 امت را اقتباس انوار از مشکوٰۃ روحانیت بعضی از انبیاء علیهم السلام می باشند  
 و استعداد باطن از روح آن نبی منافی بتعیرت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نیست  
 زیرا که همه انبیاء علیهم السلام که بوده اند مقتبسان انوار حقیقت از مشکوٰۃ نبوت حضرت  
 رسالت اند صلی الله علیه و سلم و استعداد از باطن مقدس او صلی الله علیه و سلم ارواح  
 همه در تحت احاطت روحانیت او داخل است و علم لدنی علمی بود که اهل قرب را  
 بتخلیم الهی و تفهیم ربانی به واسطه معلوم و مفهوم گردد و آن علم را بمعرفت ذات و صفات  
 حضرت عزت جل ذکره تعلق باشد و آن علم را عالم غیب در دل ایشان در اندازد و قل ان  
 ربی یقذف بالحق علام الغیوب و آن علم شهادت و وجد و ذوق بود نه بدلائل  
 عقل و نقل و در وقتی باشد که نور حقیقت ظهور کند و مباشر دل گردد به حجاب صفات  
 بشریت و لوح دل از نقوش علوم روحانی و عقلی و سمعی بکلی صاف شده باشد و بنده از جو  
 بشریت بدرآمده از لدن خویش بحدن حق سبحانه رسیده و از انحضرت در معرفت ذات و  
 صفات او جل ذکره ادراک معانی و فهم کلمات توانسته

تا بگردد دست تو علمت تا  
 همچو حسد پری از نور احسان  
 تا آنکه هر فرعی باصلش رهبرست  
 تا لدن علم لدنی مے پر و

نظم چون ملائک گوی لا علم لنا  
 گردین مکتب ندانی تو سجا  
 دانسته باید که اصلش زان سرست  
 هر پری بر عرض دریا که بر او

و منها اثبت باطنی درین طریقه چنان افتاده است که جمعیت در ملا و صورت  
تفرقه بیشتر از آن بود که در خلوت و صورت جمعیت بر مثال جوهریست که هر چند پوشیده  
تر بود جوهریست اوصافی تر گردد و درین معنی گفته اند از درون سواشنا و از بیرون برنگانه  
و ش به اینچنین زیبار و شش کم می بود اندر همان حقیقت نیست که بحقیقت تحت  
اعتبار نیست درین طریقه درین صورت افتاده است روح صورت هر عملی نیست  
ست و اگر نیست نبود و شش داشت نتیجه نبود هیچ عملی نتیجند هر اگر چه در کسب خلاص خود را  
از نظر نتیجه نگاه می باید داشت اینکه فرموده اند عمل بے حتم داشت نتیجه نداشت  
آنحضرت است که وارد شده است عن بعض الصحابة رضی الله عنهم و ردی  
ایضا من و صلا احوال کلا حسبته له حسب و احتساب چشمه است ثواب  
و نتیجه باشد و اجر نتیجه عمل صالح هم در دنیا بود و هم در عقبی و از اینجا فرموده است ابو سلیمان  
و ارا فی قدس الله کل عمل لیس له ثواب فی الدنیا لیس له جرم فی الآخرة  
و منها معلوم نیست که در چه صفت دارند و ختم برگردام صفت خواهد بود و گاهی است  
و گاهی اضطراب کاریست بے تدبیر و حیرت ضروری هر کس از کسب سنتی بکمال  
رسیده اند اما عاقبت کار همه تحیر بودند می باید داد و تسلیم تصرفات غیبی بودند  
و وجود و نحو در ابکی بحضرت واجب الوجود و حل و ذکره تفویض نمودن که ابتدا و وسط  
معلوم است اما انتها معلوم نیست که ختم کار بر چه صفت است و بر چه حالت است همه  
برین بوده اند شیخ عطار قدس سره و هم میفرماید نظم

میش دانایان که ره بین آمدند	گاه بے گاه از پله کین آمدند
جان خود را عین حیرت ساختند	همه جان عجز و حیرت ساختند
در تنگ این بحر بے پایان بے	غرق گشتند و خبر نه از کس
تو چنان دانی که این آسان بود	بلکه کمتر چسبند ترک جان بود

واله و حیران شدم یکبارگی  
چند گویم جز خموشی راه نیست

می ندانم چاره جز بیچارگی  
زانکه کس راز هره یک آه نیست

اولیای خدا عزوجل خود را بکلی تسلیم تصرفات الهی گردانیده اند و دامن بهمت  
را از التفات بوجودی که طالب خط جسمانی یا روحانی بود پاک افشانده اند  
بنابرین حزن و خوف را که سبب ظهور این درصفت طلب حظ روحانی یا جسمانی است  
زیرا که حزن بجهت فوات خطوط بود در ماضی یا در حال و خوف بجهت فوات آن در مقابل  
از ایشان پرداخته و این تشریف مرایشان را از زانی داشته که الا ان اولیاء الله  
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون الایه و بحقیقت درین زمان انهم ولایت  
برایشان مطلق شده است زیرا که درجه ولایت که الفناء فی الله و البقاء به است  
بعد از فنا مطلق بود از همه خطوط و تعلقات جسمانی و روحانی و باینهمه در مقام ولایت  
اولیاء خداوند را خشیت و هیبت و عظمت و جلال الوهیت بحالی خوف و حزن تشبه  
است و بحسب ترقی در درجات ولایت ادای حق عظمت الهی لازم ذات شده  
و ازین معنی سید اولیاء و سید انبیاء صلی الله علیه و سلم فرموده است انا اعلمکم بالله  
و احشاکم بالله و خواجه محمد بن علی حکیم ترمذی قدس سره تعالی روحه فرموده اند که انبیاء  
و الرسل صلوات الله و سلامه علیهم لم یاتوا المکر بعد البشری و لیس المکر  
عنده الذی یفعله العامة فالذی یفعله العامة خوف التحویل فذا غیر  
مکون فاذا اذ من و بشر من فاما المکر الذی لا یجوز منه فاعظم شأنه  
و منها چون سالک را بعد از بلوغ تفرقه میان دل و زبان می شود یعنی اشتغال  
ظاهر از اعمال باطنه مانع نیاید و عمل باطن از شغل ظاهر حجاب نگردد و اجازت  
و عورت خلق بود و بلوغ سالک عبارتست از تصرف وجود فنا در و سوس و رسیدن  
در سیر فی الله که مقام جذبه است چون سالک تصرفات جذبات الوهیت را در خود

مشاهده کرده بود و کینیات آثار جذبات را در خود دیده و مظهر صفات جذبه الهی شده  
 لاجرم بصنعت جذبه در باطن دیگری تصرف تواند کرد و آن تصرف و سبب تصرف  
 حق سبحانه باشد گفته اند حقیقت ولایت که در باطن نبوة است تصرف است در خلق  
 بحق و ولی بحقیقت منظر تصرف نبی است و علامت صحت حال ولی متابعت است و سبب  
 خود را و تصرف بحقیقت جزئی نیست گفته اند واصلان و کاملان دو قسم اند جماعتی  
 از متقرمان حضرت جلال آنانند که بعد از وصول به کمال حواله تکمیل دیگران بایشان  
 رفته است غرقه بحر جمع گشتند و در شکم مایه فنا مستملک شدند قباب غیرت و قطان  
 دریای حیرت اند ایشان را از وجود خود آگهی نبود بدیگری که بجا پر و ازند در ایشان  
 گنجائی آن کی بود که دیگران بدان جناب شتافتند که در این طائفه را از اذواق  
 طور نبوة بهره نبود و قسم دوم از واصلان و کاملان آنانند که چون ایشان را از ایشان  
 بر یابند باز تصرف اب جمال انزل ایشان را از ایشان و بدو قلعت نیابت پوشانند  
 و حکم ایشان را در مملکت نافذ گردانند و فضل و عنایت انزل ایشان را بعد از استغراق  
 در عین جمع و لجه توحید از شکم مایه فنا ساحل تفرقه و میدان بقا خلاصی میانی  
 ارزانی دار و تا خلق را بنجات و درجات دعوت کنند این طائفه اند کاملان  
 کامل که بواسطه کمال متابعت رسول صلی الله علیه و سلم مرتبه وصول وصول یافته  
 اند و بعد از آن در رجوع بر اتر دعوت بدعوت خلق بطریق متابعت مازون مامور  
 شدند قل هذا سبیل الله الی الله علی صیدة انا و من اتبعه الا یتة هر کجا  
 فرو مانده در ظلمت بیابان تحیر بطلب بر حالت حواله او را در اقتباس جذوات  
 و مواجید با نفاس طیبه ایشان فرموده اند مقام ایشان آن بود که گویند  
 عیسی منم و معجز من این نفس است هر دل که شنید این نصم زنده شود  
 و من احس قولا من دعا الی الله و عمل بها لحوال انی من المسلمین و جعلنا

منهم ائمة يهتدون بامرنا لئلا يصيبك اذى ولا كرامة الا بما توافقتن ودر صفت انبساط گفته اند

ای بسا که او احد کز راه دل برکنده اند	ای بسا و صفت احد کانداز نظر بیرون اند
این همه عوینت یعنی وی از دعوی پشتیبان	وی و صفت چند آنکه دعوی کرده بنمون اند

ایشانند اولیای عشرت ایشان را از اذواق طور نبوة نصیبی هست بر حسب مراتب و درجات ایشان و منها وجود عدم شاید که عود کند بوجود بشریت اما وجود فنا هرگز بوجود عدم و بوجود بشریت عود نکند هیچ جز از ممکنات وجود فنا را تغیر نتواند کرد و مراد از وجود بشریت وجود طبعی صلیست نه وجود طبعی عارضی عود و وجود عارضی حقیقت فنا را زیان ندارد و آن صورت طبیعت بود نه حقیقت طبیعت قطعه

موسی اندر درخت آتش دید	سبز تر می شد آن درخت از نار
شهوت و حرص مرد صاحب دل	پنهان دان و پنهان انکار

حدیث صحیح دارد شده است انما انما بشر اغضب كما اغضب البشر ارضی كما یرضی البشر وناطق است بصحت این معنی و اهل معرفت چون بعد از مرتبه قنای الهم مرتبه بقا بالله سیرند آنچه می بینند در خود می بینند و آنچه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است و فی الفسک افلا بتصرف من عرف نفسه فقد عرف ربه الحدیث مراد از وجود عدم و دوام این دو صفت است و مراد از عدم آن صفتی است که گفته اند از فوق این علم آید جان بوجود از هی عدم که چو آمد وجود از او فروید و نیز گفته اند که این نه آن نیستی است که او را محرومی نام است بلکه آن نیستی است که همه ستیها و اراعلام است و اول کسی که عبارت از حال قنای بقا بدین دو لفظ کرد و طریقت خود را درین دو عبارت مندرج گردانید کسان التصوف شیخ ابو سعید احمد بن الخراز بود قدس الله تعالی سره که از کبار ائمه و اهل مشائخ اهل تصوف است از مشائخ مضر بوده است و در کتاب

چلقات مذکورست صحبت با باذن و انون مصری سری سقشی و بشر حافی و غیر ایشان  
از مشایخ کبار قدس الله تعالی ارواحهم بود و وفات نوی در نه سبقت و سبقت مابین  
پیش از وفات سید الطائفة سید قدس الله تعالی روحیه بهیست و دو سال و در تجسید  
و انقطاع شان عظیم است و در علم باطن تصانیف بزرگ و کلام و ربو و ربانی  
گفته اند فاعبارت است از نهایت سیر الی الله و بقا عبارتست از هدایت  
سیر فی الله و سیر الی الله و قیمتی منتهی شود که سالک از وطن بالوت و خطوط  
بشریت بجای بیرون آید و در راه طلب توحید است بحق بیار و باد و غیره استی  
را بقدم صدق یکبارگی قطع کند تا یکجبه وصال رسد نظم

الیک یا منتهی سجده و عمری || ان حج قوم اسے تراب و احجار

و سیر فی الله انگاه محقق شود که بنده را بعد از فنا سے مطلق که فنا سے صفات و فناء  
نواست و وجود حقانی ارزانی دارند تا بدن وجود حقانی بعالم القیاف باوصاف الهی  
و تحمل با خلاق ربانی ترقی تواند نمود و این مرتبه بلیسمع و بلیسمع و بلیسمع و  
بلیسمع که ذات و صفات فانی درین مقام در کسوت وجود باقی از قبر خاد  
محشر ظهور برانگیخته شده باشند و تصرفات جذبات حق سبحانه و تعالی بر باطن  
بنده مستولی شده و باطن او را از جمیع مساوین و خواجس فانی گردانیده و بصفت  
ذاتی خود در باطن بنده متصرف گشته و او را از آنکه بخودی خود تصرف کند عزل کرده  
در این مقام هرگز بنده محفوظ بود در رعایت و و جالیست شریعت اقامت مرئی  
و دلیل بجای صحت حال فناء این بود و اگر محفوظ نبود در رعایت آنچه مرقی راعز و جل  
بروینست دلیل عدم صحت حال فناء این بود ابو سعید خراسانی قدس الله روحه در بعضی  
فرموده است کل باطن بخالف الظاهر فهو باطل و مساوس و هو اجس نسبت با کسی  
ست که هنوز از مقام فنا نگذاشته شرک ظاهراً باشد خفی بود و به نسبت که با کسی که



به بقا بعد الفنا رسیده باشد شرک نبود و آنکه هنوز در بدایت حال فنا بود و سرکش از احسان  
 غائب گرداند و چون در مقام مشاهده ذات صفات تکلیف یافته بود از سر حال فنا بصورت  
 و غیبت از احساس درین مقام تکلیف لازم دل نبوده شاید که بعضی را اتفاق افتد و بعضی  
 را نی باشد بلکه باطن وی غرقه لجه فنا بود و ظاهر وی حاضر انچه می رود و از احوال و افعال باشد  
 اهل فنا و بقا بعد از طلب و عبادت بطنانیت و وجدان و سرور شهادت رسیده باشد  
 و در عین مراد نام او گشته مقامات و کرامات را حجاب انست و مشرب دل از کل خلوط جسمانی  
 و روحانی صفاتی کرده و رسیدن بمرتبه فنا نشان رسیدن بحقیقت محبت ذاتی بود و مقام  
 فنا موهبت محض است و اختصاص آیه است و سنت الهی رفته است که از عطا  
 محض که بحقیقت موهبت باشد و صورت عطا و عاریت نبوده هر آینه رجوع نفرماید  
 و از اینجا گفته اند الفانی لایزال او صافه ذوالنون مصری قدس الله تعالی روحه  
 فرموده است ما جرم من جمع الامن لطیف و ما وصل الی الله احد فلا یجمع عنه این است  
 معنی سخن حضرت خواجه ماقدر الله تعالی روحه که فرموده اند وجود فنا هرگز بوجود بشریت  
 عود نکند و مقام فنا می مطلق اگر موهبتی است با ظهور این مقام بتدریج بحصول شرائط است  
 و بشرط رسیدن بفنا می مطلق توجه تام است بجناب حق سبحانه بواسطه محبت ذاتی و اجتناب  
 از انچه مقتضای محبت ذاتی نبوده و مراد از فنا همت بشریت و خلقت و فنا می این همت  
 است در ظهور سلطان ربوبیت و حقیقت و این معنی را تمثیل کرده اند بآنکه هر چه  
 اندر سلطان آتش افتد تهر وی مصفت وی گردد اما این تصرف آتش مثلا اندر  
 صفت آهن است عین آهن همانست آهن هرگز آتش نگردد و تو او نشوی  
 ولیکن ارجه کنی بجائی برسی که تو دوی بر خیزد - راه علم و عقل تا بساحل دریا  
 فنا پیش نیست بعد از ان حیرت و بی نشان است و عجایب این ظهور انهایست  
 نیست و احوال او جز بسوگد رسیدن معلوم نگردد غماشته جز رسیده را نبود

و از تجمیع اینها بشود عالم وحدت و وحدانیت بوده فالحق سبحانه یخدا المکل حیث  
 کون شی موجودانه معدوم ما بنفسه لا من حیث ان له وجود افعالها  
 التحدیه فانه محال و بعد از رسیدن بدرجه فنا فی الله و بقا بالله حکم تعیین و تعیین  
 مطلقا از بنده مرتفع نشود و در مرتبه بقا بالله در الصفات بصنات ربانی او القیاسات  
 حقانی باشد ابراهیم بن ششیان که از مشایخ طبقات ست قدس الشریک ارواحهم  
 میگوید الفناء و البقاء عید و در علی خلاص السحابة و صحته الصودیة  
 و ما سوی ذلك مغالط و زندقه و فانی فنا که در میان اهل استعاره است  
 آن بود که چنانکه از وجود حتمانی فانی گشته اند وجود روحانی نیز فانی گردد تا در رویت  
 جلال و کشف عظمت الوهیت و غلمات آن حال دنیا و عقبی فراموش گردد و  
 احوال و مقامات در نظر نیست و حقیر نماید از عقل و نفس فانی گردد از فنا نیز فانی گردد  
 و اندر عین فنا با نشی بحق ناطق شود و تن خاضع و خاشع گردد و در عین فنا اینهمه  
 حیرت و بے نشان بود بلیت کسی نمی نهد از تو نشانی ما اینست نشان  
 بے نشانی ما فی حقیه فی کسوة الاله از حضرت خواجہ ماقدر الله تعالی روضه وال  
 کردند که فنا بر چند وجه است جواب فرمودند که بر دو وجه است اگر زیاده گفته  
 باشند اما باز گشت اینهمه و وجه است یکجه فنا از وجود ظلمانی طبعی و دیگر فنا  
 از وجود نورانی روحانیست و حدیث نبوی علیه السلام باین دو وجه ناطق است  
 که ان الله تعالی سنعی الف حجاب من نور و طلمه و بعضی از کبر اقدس الله تعالی  
 ارواحهم همه در بیان این دو وجه فنا چنین فرموده اند که خطوات من و قد وصلت  
 و گاه گاه حضرت خواجہ ماقدر الله تعالی روضه در بیان این طریق و سیر  
 الی الله همه حجب را به یکی باز می آورند و می فرمودند حجاب تو وجود تو نیست  
 دع نفسک و تعالی خود را بر دربان و آنکه در روضه از تو مادر است بے نیست توئی

در راه تو فاشاک و خسته نیست توئی و از اینجا است که بعضی کبر اقدس را در تعالی  
 ارواحهم فرمودند که احباب الوجود که در حدیث نبوی علیه الصلوٰۃ والسلام که در  
 صحیح وارد است اما طه الاذی عن الطریق اما طه اذی شایسته نبی وجود بشریت  
 است و وصول محبت محبوب که نهایت جمع احوال شریف است بعد از فنا و بقای  
 مذکور صورت بند و قبل الفنا امکان وصول نیست آنجا که سطوات الوارثه  
 تا خلق آرد ظلمات حدیثات را چه مجال ماند و همچنین در فنا و وصول متصور نشود  
 اما بعد از بقا و وجود محبت محبوب وصول تواند بود و وجود محبت که بقا  
 یافته است محبوب از سطوات تجلی مضحل و ناچیز نگرود بلکه قوت گیرد و نظم

در تو کجاست کسی تا نرو و بپای تو	مرغ تو چون شود ولی تا نرو و بپای تو
----------------------------------	-------------------------------------

فنا برین معنی اهل وصول را در مشاهدات قوای ایشان از تلاشی محفوظ بود

یحرق بالنار من یسیر	ومن هول النار کیف یحرق
---------------------	------------------------

و همچنین ایشان از تغییر سبب مخالطت با خلق محفوظ باشند هیچ چیز از ممکنات سر  
 و اصل را از مشاهده محبوب و اشتغال با مشغول نتواند کرد چه رجوع و اصل در  
 احوال محبوب خود بودند شهود حق سبحانه و تعالی و احوال محبوب خلق گرد و نه خلق  
 حجاب شهود حق سبحانه و تعالی چنانکه صاحب فنارانه مخالطت خلق و احوال حجاب  
 حق سبحانه و تعالی گرد و تا رسیدگان بمنزل فنا بلکه هر یک را در مقام خود بی حجاب  
 دیگر می گرد و مشاهده کنند و فنا و بقا در وی با هم مجموع بود در فنا باقی بود و  
 در بقا فانی الا آنکه در حال ظهور بقا فنا بطریق علم در وی مندرج بود و مرتبه وصول  
 را که مراتب سیر فی الله است نهایت نیست زیرا که کمال اوصاف محبوب را  
 نهایت نیست و هر چه در دنیا بآن پرسند از مراتب وصول هنوز اول مرتبه باشد  
 از آن مراتب به نسبت با آنچه مانده است و بعد از آن در آخرت نهایت آن مراتب

نتوان رسید و اینجا شیخ طریقه شیخ عطار قدس اشیر می فرماید لطم

تا قیام باقیست و طلب باید بود

اندر حق جمله ادب باید بود

کم نباید کرد و خشک لب باید بود

یکدم اگر هزار دریا سبکست

و سیر فی الله مقام بقا بعد از انست و سیر عن الله مقام تنزل است  
بمبالغة عقول خلق برای دعوت ایشان بحق و این مقام خاصه پیغامبران منزل  
ست ملوات الله علیه و سلام علیهم اجمعین و مرامیت اذرمیت و لکن الله رحیم  
و درین مقام تنزل قدیر امر است ایشان را رجوع بحق و استغفار دوام لازم  
بود و اولیا را ازین مقام به تبعیت انبیاء علیهم الصلوة والسلام بهره بود  
چنانکه فرموده اند قل هذه سبیل ادعوا الى الله على بصيرة انا  
ومن اتبعنى و سبحان الله و ما انا من المتبرکین و الله یهدى  
و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین و سلم تسلیما  
کثیرا کثیرا رحمناک نا ارحم الراحمین

د ی م س م

رساله قدسیه من کلام خواجه خواجگان خواجه بهار الدین نقشبند  
که خواجه محمد پارسا نوشته اند از فرموده خواجه عطار الدین  
عطار که از اجل خلفای حضرت خواجه اند  
قدس الله سرهم



رساله نور وحدت تصنیف حضرت خواجہ عبید اللہ المعروف

بخواجه خضر

خلف حضرت خواجہ | بسم اللہ الرحمن الرحیم | باقی باللہ قدس سرہ

این رساله نور وحدت من تصنیفات حضرت قدوة المحققین برهان المدققین  
عارف باللہ خواجہ عبید اللہ المعروف بخواجه خضر قدس سرہ وفاض علی الطالبین  
فتوح شب جمہ مبارک روز عرس خواجہ بہارالحی و الملئہ والیدین المعروف بنقشبند قدس  
السرک سرہ الغریب سوم ربیع الاول ۸۵۴ ہزار و پنجاہ و سہ اثنای شروع در اظہار این  
اسرار واقع شد الحمد للہ کہ حقیقت از آفتاب روشن ترست و حال وحدت از مرآت  
کثرت بہر حال دورتر اما بعد این رسالہ از حقیقت توحیدی است اگرچہ چشم بہر حال  
او فراموشی چنان کہ انہ کہ صورت بحقیقت برسی و جوہر منہاجم از پیانہ بر خیزد ای سید  
یکی از بعد خبر در آنرا دہی بود و دیگری از قرب نشان بداند آنرا نیز سبب باشد  
حقیقت لہ کہ بزبان این رسالہ بالجمہرت میریزد بر وحدت اظہار دہد کہ آنچنانہ بہر دست  
و نہ قرب و چون وحدت طلوع نماید بعد و قرب عین وحدت باشد ای سید

هر فرقه با فرقه دیگر در نزاع و جدال است مگر اهل وحدت که ایشان با همه یکی اند  
 اگر چه بیچند ام بایشان یکی نیست ای سید اهل وحدت از مذاهب مختلفه متضاد  
 و مشارب متنوعه متناقضه مشرب به عذب لطیف روحانی و مذاهب عام و شامل حال  
 و جدائی انتزاع نمایند و ایشان را جز این مذاهبی خاص و مشرب مخصوص نباشد چنانچه  
 در گفتگو در آید و گفته شود که مشکلم چنین گفت و حکیم چنین و صوفی چنان ای سید  
 وحدت باطن کثرت است کثرت ظاهر وحدت و حقیقت در هر دو یکی است ای سید  
 موجود یکی است که بصورت کثرت موهوم می نماید ای سید ترا از وحدت بکثرت  
 آورده اند و از یگانگی بدوئی و انمودند بجهت حکمتی که او سبحانه و اندو بندگان فلاح  
 او نیر باعلام او دانند و ترا چنان ساختند که از وحدت سابقه هیچ خبری نداری  
 و از آن حال اثری در تو پدید نیست بلکه تمام عالم را حق سبحانه و تعالی از وحدت  
 بکثرت آورده بعد از آن چند کسی از بندگان را بجهت واسطه بخود آشنا کرده از کثرت  
 بوحدت برده و راه وصول از کثرت بوحدت تعلیم فرموده بکثرت فرستاده چنانچه  
 ایشان در کثرت وحدت میدیدند و ایشان را فرمود که بدینچنین تعلیم این طریقه  
 نمایند ایشان امتثال امر نموده اعلام آن طریق نمودند هر که بر آن راه عمل کرده  
 و پیروی آن جماعه بزرگواران نموده از کثرت بوحدت پیوست و از دوگانگی به یگانگی  
 رسید آن جماعه بزرگواران انبیا اند و آن راه وصول شریعت و طریقت است  
 ای سید شریعت عبارت از فعلی چند و ترک چند است که آنرا در کتب فقهی بیان  
 کرده اند و طریقت عبارت از تهذیب اخلاق است یعنی تبدیل اوصاف ذمیمه  
 باوصاف حمیده که آنرا اسفند و وطن نیز گویند و تعبیر بسبک نمایند و آن در کتب  
 مشائخ مخصوص در کتب امام محمد غزالی تفصیل مذکور است و بعضی از ادب اشغال  
 که مشائخ آنرا وضع کرده اند داخل طریقت است ای سید احکام شرعی که مینای آن

اثینیت است بخاصه موصول بوحدت است و سبب آنرا خداوند و خاصان او پس  
 در ایصال اعمال که مربوط بکثرت بود و بسوی وحدت اشارت است بآنکه کثرت  
 عین وحدت است بفهم ای سید غار و روزه و زکوة حج و امثال آن که موصول  
 بوحدت اند بخاصیت و ایصال آنها بوحدت و قسے است که خالصا لله مودعی شوند  
 چنانچه شرط کرده اند و معنی سید درین باب همه کس بفهم در گنج و هر کس تا که اتم معنی بخاطر  
 رسد اما آنچه طالب وحدت را ضروریست آنست که تصور کند که نیت کردم که غار  
 گذارم یا روزه گیرم مثلاً برای حقیقت خود و وجود او یعنی یافت او که او را گم کرده ام  
 و میخواهم که بوسیله این عبارت وحدت که عین الستر ظهور نماید ای سید  
 عابد اوست و معبود اوست عابد است در مرتبه تقید و معبود است در مرتبه اطلاق  
 و مراتب و تمیز در مراتب از امور عقلیه است و موجود نیست مگر یک حقیقت که هستی  
 صرف است بفهم ای سید چون نیک نگری اخلاق و میم که رفع آنها در طریقت  
 واجبست همه مبنی و شعر است از بیگانگی و دینی و اخلاق حمیده که تحصیل آنها لازم  
 همه مجرد و معلوم است از آشپای بیگانگی پس طالب وحدت را چاره نیست از شریعت  
 و طریقت اگر چه سبب ایصال در اول او را معلوم نباشد و در ثانی اگر تامل نماید بشرط  
 مناسبت غالباً بفهم چنانچه اشارت کردیم بآن ای سید این همه اشغال و اذکار و  
 مراقبات و توجهات و طریق سلوک که مشایخ وضع فرموده اند برای رفع اثینیت  
 موهومه است پس بدانکه فاصل میان وحدت که حق است و کثرت که خلق است  
 جزو هم و خیال نیست و تحقیقت وحدت است که بصورت کثرت می نماید و یکی است  
 که بسیار در نظری در آید چنانچه احوال یکی را دومی بیند و چنانچه نقطه جواله بصورت  
 دایره دیده می شود و چنانچه قطره باران نازله بشکل خط در نظر در آید پس وحدت  
 عین کثرت است و کثرت عین وحدت یعنی عابد که در کثرت است همان وحدت است

بذات و صفات خود در افعال و آثار ای سید حارثی رفیع المرتبه می فرمود که در پیش  
 تصحیح خیال است یعنی غیر حق در دل نماند حتی خوب می فرمود ای سید چون حجاب  
 جز خیال نیست رفع حجاب نیز بخيال باید کرد و شب روز و خیال وحدت باید بود که  
 سید اگر سیادت بخوانی واحد شو و واحد باش و واحد شدن آنست که تو هم از دویی بر آئی و  
 واحد بودن آنست که بر وحدت در وحدت همیشه باشی تفرد خاطر غم داند و همه از دویی است  
 چون دویی از نظر بود آرام و قرار میسر گردد و چنانکه تا ابد هیچ غم مبتلا نگردد و در جهان  
 آسودگی حاصل شود چنانکه در عدم است ای سید چون بحقیقت توحید برسی وحدت  
 صفت تو گردد و آنی که نسبت تو بحق بعد از سلوک هیچ نیفزوده است همان نسبت است  
 که پیش از سلوک بوده بلکه نسبت تو پیش از وجود و بعد از وجود نیز یکسیت است ای سید  
 دانستی پیدا کردی و یقینی بهم رسانیدی که هیچ آیه آتش نازل نگردد و انازل تا ابد حق  
 موجود است و پس هرگز دیگری موجود نشده و تو هم باطل اعتباری ندارد و زید را بیماری  
 پیدا شد که خود را مرده است و از مردم و صفا زید شنیده و در طلب و شد چون به علاج پاک  
 خوب بیماری او رفع شد و هیچ جانبود زید بود پس هیچ قسمی نماند چون بمحلگاه  
 رسیدند خود را میفرمودند پس حق تعالی خود را بصفت های خود میدانست این حقیقتها که  
 چیز است بعد از ان بآن صفتها خود را دانمود آن عالم نیست اینجا غیر کجاست غیر کجا  
 موجود شد ای سید چون حقیقت کار اینچنین دانستی و معلوم تو شد که قریب و بُعد  
 مساوات همه از تو هم است کی دوری بود تا نزدیکی حاصل شود کی جدایی داشته تا پیوستگی  
 پیدا کند در عالم اگر هزار سال فکر کنی غیر حقیقت مطلقه که عین وحدت است هیچ چیز نیایی  
 بلکه هیچ ذاتی و هیچ صفتی و هیچ چینی و هیچ جایی و هیچ وجهی و هیچ بهمی بهم نرسد  
 که غیر او بود همه اوست و اوست همه ای سید هر چه در ادراک می در آید اوست و  
 هر چه در ادراک نمی در آید هم اوست اینجا او را وجود گویند ظهور اوست و اینجا او را عدم گویند



بطون اوست اول اوست آخر اوست باطن اوست ظاهر اوست مطلق اوست  
 مقید اوست کلی اوست جزئی اوست منزه اوست تشبیه اوست ای سید با آنکه همه  
 اوست از همه پاک است این اطلاق اوستی و دیگر است غیر آن اطلاق که او همه است  
 با عین درین اطلاق هیچ کشف و عقل و فهم نرسد و یحذر کم الم نفسه اینجا است ای سید  
 شهود و مراتب ظهور است و گاهی از مراتب بیرون بود و این شهود و کالبرق الخاطف  
 باشد و دوام اوستحیل است و حصول او و عدم او متفق نمی باشد جامعیت انسانی است که منظر  
 اتم است ای سید عارف را بالا تر ازین مقام نیست و درین مقام قنای کلی و انعدام  
 صرف است و این از اقسام کلیه قیاست است ای سید این معارف درین مقام  
 بتقریب نوشته شده اند چه سالک را ضروری است همان فکر وحدت است که بالا نوشته شده  
 نباید که شب و روز درین سعی باشد که کثرت موهوم که بعنوان غیریت در نظری و آید از  
 نظر ساقط شده مرآت وحدت شود و سالک جز یکی ندیند و جز یکی نداند و جز یکی نخواهد  
 ای سید طریق دیگر اینست که لا آله یعنی همه چیزها که مشهود اند نیستند باین معنی که کم  
 اند در وحدت ذات و مستهلک اند در وی لا اله الا الله یعنی وحدت ذات بصورت این  
 چیزها ظاهر است و در نظر ما مشهود پس اشیا می باطن اند و اظا هرست و بسیار پس  
 او هم ظاهر اشیا باشد و هم باطن اشیا و در اشیا جز ظاهر و باطن چیزی دیگر نیست پس اشیا  
 اشیا نباشند بلکه حق باشد و نام اشیا بر اشیا اعتباری بود که آن نیز عین حق است +  
 ای سید طریق مراقبه از کلمات سابقه بوجه مختلفه میتوان فهمید مراقبه عبارت از ملاحظه  
 معنی وحدت است بهر وجه که توان کرد و اگر ملاحظه الفاظ و تخیل آنها واسطه تعقل معانی  
 گردد آنرا ذکر گویند الفاظ هر چه بود خواه لا اله الا الله و خواه لفظ الله تنها و اگر بی تخیل الفاظ  
 تعقل معانی کند مراقبه و توجه بود و بوجه آن بسیار است چنانچه از کتب بزرگان معلوم تواند  
 کرد و مقصود آنست که معنی وحدت در دل قرار گیرد و ذکر لفظ الله حیاست که بحقیقت قلبیه

و توسط تصور مضاعف متوجه گشته ازین حقیقت که آن حقیقت قلبیه منظر حق است تحیل لفظ اشهر  
کنند و بروی اطلاق نمایند ای سید اگر بخود متوجه شوی توانی این توجیه را درست کرد  
کار باسانی صورت میگيرد ای سید بدن تو صورت و منظر روح نسبت و غیر آنست  
و روح تو منظر و صورت حق است و غیر آنست این هر دو صورت جسمی روحی و موهوم آن  
چون لفظ الهی خیال گوئی و بآن حقیقت که بصورت این دو موهوم ظاهر است متوجه گردی  
و دانی که من همانم امید است که شهود و شهادت وحدت در کثرت میسر شود و هر چه در نظر تو  
در آید باید که بدانی که صورتی دارد و روحی دارد و حقیقی دارد و چه صورت اولیات ناسوت  
اوست و روح اولیات اوست و حقیقت او جبروت و لا الهوت اوست که عبارت از  
ذات و صفات حق است یعنی جفایان تئیی که عین حقیقت مطلقه است ای سید  
جبروت صفات است و لا الهوت ذات است و صفات غیر ذات نیست آدمی و کثرت  
و شهود اعتباری مغایر تئیی روی می دهد و آن در مقام حصول تجلیات صفاتی و ذاتیه  
است و تا اینجا ذات و صفات را در یک مرتبه اعتبار کردیم بحجت عینیه ای سید عالم  
حق است که تجلی ذات که الف اشارت با دست ظهور نموده و علم عین ذات است  
ای سید حقیقت مطلقه ظورات بیه نهایت دارد اما کلیات او پنج است ظهور اول  
ظهور علم اجمالیست ظهور دوم ظهور علم تفصیلی ظهور سوم ظهور صور روحانیست ظهور  
چهارم ظهور صور مثالیست ظهور پنجم ظهور صور جسمانیست و اگر ظهور انسانی را جدا گیری  
ظورات کلیه شش بود این ظورات را تنزلات خمسیه یا ستمه گویند و حضرات نیز گویند  
ای سید انسان جامع همه ظورات است و بیان اینجا معیت بوجه کثیر می تواند  
ای سید باید که بدانی که حقیقت انسانی در همه مراتب بصورتی که مناسب آن مرتبه  
ظهوری دارد همه حقائق صور آن حقیقت است و این حقیقت مرتبه مقدم است بر همه حقائق  
اگر چه ظهور پایان از همه افتاده است ای سید سوره فاتحه اول قرآن مجید است

المحمد واقع شده و معنی او آنست که جنس حادیه محمودیه مخصوص است یعنی حامد او  
 و محمود او است بهر حال و بهر صفت و بهر جا و بهر صورت غیر او حامد و محمودی نیست  
 ای سید اول سورة بقره و آیه الف اشارت است با حادیه که الف اول است  
 و لام اشاره است بعلم که لام وسط است و میم اشاره است بعالم که میم آخر است  
 یعنی احدیه صورت علم گرفت و علم صورت عالم ای سید آنچه ترا ضرورت تعقل است  
 وحدت است و پیوسته در آن مراقب بودن و تفصیل این معارف و رسیدن در اول امر  
 هیچ در کار نیست چون بنیات الهی معنی وحدت در دل بنشیند و خیال معنی مرتفع گردد  
 ترا صفائی رو خواهد داد و که همه علوم و حقائق بر تو مکتوف خواهد شد و خافیه نخواهد ماند تا کثرت  
 از نظر زنیفته و تو هم دینی باقی است علوم صحیح شکل است که روی نماید ای سید چنانکه  
 ریاضت بر خود باید گرفت و انفاس مصروف این اندیشه باید ساخت تا خیال باطل  
 از میان بدر رود و خیال حق بجای آن نشیند ای سید تا این خیال در توفیر  
 نگرفته است و ظاهراً و باطن ترا فرو نگرفته هیچ چیز متوجه نباید شد چون این خیال قرار  
 گرفت و تفرقه و دوی بر طوف شد هیچ چیز ترا مزاح نمی تواند شد چه موهوم و باطل موجود  
 حق را مزاحم نشود ای سید نسبت حق بعالم چون نسبت آب به برف بلکه  
 نزدیک تر از آن باید دانست و یا چون نسبت طلا بر یورما که از و راست کنند  
 یا چون نسبت گل بطرف که از گل ساخته شود و اینها همه یکیت ای سید  
 رابطه میان عالم و حق همه کلمه من است چه عالم از و ناشی است باری هم کلمه است  
 چه عالم بسوی او راجع است دین صدور و رجوع هم در ازل و هم در ابد است و هم در  
 جمیع آنات زمانی چه در هر آن عالم بحقیقت رود و از حقیقت بر آید چون موج از دریا  
 و هم کلمه فی است چه عالم در حق است حق در عالم که چون آن مظهر است و بوجهی این مظهر و هم کلمه است  
 چه محبت ذاتی و صفاتی و فعلی بی شبهه متحقق است و هم کلمه هو چه عالم عین حق است

وحق عین عالم و هم کلمه لیس جیه بوجی عالم عالم هست و حق حق نه عالم حق هست و نه حق عالم  
 ای سید بوجی از همه روابط منزله است و میان عالم حق را بلط نیست این اعتبار را  
 لایقین گویند ای سید هر که حق را باین وجه بشناسد حق را بوجی ممکن شناخته باشد  
 ای سید اول سالک را با اسم ظاهر متوجه باید شد و به یقین باید دانست که اوست پیدا  
 به صورت و معانی و هیچ صورتی و هیچ معنی نیست که جز او بود و این معنی را که در نوشته ام  
 بجهت تاکید بازمی نویسم مقصود اینست که فکر وحدت لازم خود باید داشت و خود را در آن  
 فکر نمی باید کرد چون درین فکر استغراق حاصل شود از اسم باطن نیز بهر و مبنی نخواهد یافت  
 ای سید اگر سالک با عبادت و طاعت و اذکار اشتغال غائی و از وحدت غافل باشی  
 از وصل محرومی اگر چه احوال و کیفیات غریبه روی نماید و انوار و واقعات جلوه گر گردد  
 ای سید حالی که آنرا وصل توهم کنی و تفرقه آن حال علم وحدت نباشد بحقیقت آن  
 وصل نیست آنچه ظاهر شده مرتبه ایست از مراتب ظهوریه مقصود حقیقی که مطلق است  
 و ظاهر در همه و عین همه تا چیزی را ظاهر شود و بوجی از وجوه باشی از اشیا منجاریت  
 دارد و آن منزل و مقصود نیست ای سید هرگاه حقیقت اینچنین باشد از اول  
 ترا حقیقه مطلق ضروریست تا مسافت نماید ای سید تفرقه و جدائی تا زمانیست  
 که همه را یکی بنمیدانی و نمی بینی چون همه را یکی دانستی و دیدی از تفرقه دلی خلاص شد  
 وصل عریان میسر شد ای سید چون همه را یکی دیدی همه مانند بلکه یکی ماند و پس  
 ای سید میان تو و مقصود راهی نیست و راهی که هست همین است که تو او را  
 جدا از خود و غیر از خود میدانی چون دانستی که تو نیستی اوست و پس راه مانند جمعیت دل و  
 آرزوی دلی و معرفت نفس و معرفت حق و غای مطلق و وصل و کمال قرب اینجا  
 حاصل شد و کار تمام گشت ای سید چون باین مقام رسیدی که خود را ندیدی و او را  
 دیدی آسودی دنیا و آخرت و حق تو یکی شد و فنا و بقا و خیر و شر و وجود و عدم

و کفر و اسلام و موت و حیات و طاعت و محصیت و محبت و انديسا ط زمان و مکان در  
در نور و دیده شد ای سید چون تو نمائی هیچ چیز نماند که همه چیز با تو و بانیشه تو وابسته است  
ای سید بدانکه همه چیز در دست و همه چیز بیرون از تو وجودی ندارد و چون خود را  
از همه چیز خالی کردی هیچ چیز نماند ای سید ترا وجود جز در حق نیست و همه چیز را در تو موجود  
اند چون خود را بحق بردی و دران دریای بیکران خود را انداختی یعنی باین صفت آگاه  
شدی همه چیز را با تو دران دریا گم شد ای سید اگر نیک در وی بدانی که انانیت که از تو  
سرمی زند از تو نیست و تو آن جسم و روح نیستی در تمام عالم یکا ناکوست که انانیت  
او از همه جا طو حلو به گریست ای سید علامت و وصول حقیقت مطلقه آنست که  
انانیت که از سر تو نیز نماند از همه چیز با اناتو اتی گفت اینجا معلوم شود که حجاب جز تعین  
انانیت نیست ای سید یک ذات است که تمام عالم صفت او است و قائم بدو آن  
ذات باین صفات ظاهر و پیداست ای سید همان یک ذات است که فاش شده و همان  
ذات است که اول علم خود شده و دیگر بار بصورت علمای جهان شده و همان ذات  
است که از قدرت خود و قدرتهاست و همان ذات است که ارادت خود و ارادتهاست  
و همان ذات است که سمع خود و سمعهاست و بصر خود و بصرهاست و حیات خود و حیاتهاست  
و فعل خود و فعلهاست و کلام خود و کلامهاست و علی بن الحقیاس همان ذات است که هستی خود  
و هستی باست ای سید هر چه عالم ظهور آمده و در ذات پوشیده بعد از آن ذات بصوت او  
در علم خود او و در عین خود ثانیاً جلوه فرمود ذات رنگا و گرفت و او رنگ ذات آنچه  
پوشیده بود در ذات بقطع عین ذات بود که غیرش در شے نبود پس آن ذات خود بخود  
معاملت کرده و عاشقی و رزیده و بندگی و خدائی در میان آورد و کارخانه ازلی و  
ابدی بر پا کرد ای سید تو خود را چنان خیال کن که هنوز آنجائی که بودی در ازل  
بودی تا آزاد شوی و دیگر روی تفرقه و غم و بلا نبینی ای سید روح تو او است

که با دژنده و دل تو دوست که با دژانه و دل تو دوست که با دمی نگری و سمع تو دوست  
 که با دمی تنوی و دست تو دوست که با دمی گیری و پای تو دوست که با دمی روی  
 ای سید هر جزو عضو تو از اجزای و اعضای ظاهر و باطن تو دوست که با دمی کار آن  
 جزو و عضو تو برمی آید و مجموع اعضا و اجزای تو دوست که تو با و توئی ای سید  
 اوئی و توئی و منی هر صفت اوست و دیگری در میان بیت ای سید توحید صفت  
 واحدست نه من و تو تا من و تو باقیست استراکست نه توحید ای سید چون تو  
 رفتی فناست و چون او در میان آمد بقا است ای سید سلوک سعی نیست و رفع  
 استیفات و جذب بر رفتن نیست بوحده است ای سید سلوک جذب فنا و بقا اسم و ولایت  
 متحقق است ای سید با همه آشنایان از مندی کن که عین مطلوب تواند و با دشمن  
 دوستی و رزی که او نیز مقصود است ای سید با خود نیز با نظر محبت ناظر باش که عزیز  
 محبوبی ای سید اینها در سلوک ضروریست ای سید بدو نیک را در دریای  
 وحدت انداز تا آشنای حقیقت شوی ای سید سخن وحدت را اگر بسیار گویم اندک  
 است و اگر اندک گویم بسیار است بابت این معرفت در نهایت مندرج و نهایت این  
 در بابت مندرج نه او را بابت است و نه نهایت تا چند گویم و تا چند نویسم نه من  
 می گویم نه من بنویسم حقیقت خود به خود در گفتگو است ای سید چون در خواب نشوی  
 نیست کن که بعالم بطون میروم و رجوع بحقیقت خود می کنم چون بیدار شوی بدانکه  
 بعالم ظهور آمدم و از بطون ظهور تنزل نمودم و باید که سرخیز کنی و متغیر کنی و بگوئی  
 که ای حقیقت من مرا بخود بکش و مرا از من بپوش و از دوی بر آرد و نماز تجر کنی و سوره  
 یس اگر یاد داشته باشی در نماز بخوانی که مختار خواهی وین و نیای طاعت است بعد از آن  
 بفکر وحدت متغول باش تا نماز صبح برسد چون از نماز فارغ شوی تا بر آمدن آفتاب خواه  
 نخواه استقبال قبله براقیه و حقه باید بود چون آفتاب طلوع کند چهار رکعت بدو سلام گداز

و سوره نیش یکبار بخوان و اگر در چهار کجاست توانی خواند بهتر همچنین بعد هر نماز سوره نیش  
یکبار بخوان که فوائد بسیار دارد و اما در وقت نماز فجر در قرآن مجید فکر و حدة دست و پا  
بدانکه خود عبادت خود می کند و خود کلام خود می خواند الا عند الضرورة و بگو که حقیقت من  
مرا بخود بکش و مرا بپوش از من و از دوی بر آرای سید سالک ابراهیم آداب طریقت ضروریست  
تفصیل آن آداب درین رساله گنجایش ندارد از اختصاری که مطلوب است اما آنچه  
طالب آن نوشت این است که خواب کمتر کند چون ضرورت شود و غالب شو و بآن اندیشه  
که نوشتم خواب کند و طعام و شراب باید که اندک باشد در شبان روز یکبار و اگر صائم بود بیشتر  
و باید که از پریشانی لغت اتر از کند که از اسباب دوی و بیگانگی و وهم باطل است هر چه  
شرع منع است و هر چه در طریقت بدست همه اینچنین است این قاعده را نیکو یاد دار  
که ضروریست ای سید باید که سخن کمتر کنی و در خلوتها و صحراها تنها مراقبه و ملاحظه و خدا  
میگردانی ای سید سخن بسیار کردن دل را در جنبش آورد و تفرقه باز دهد و اگر سب  
و حدت و بیگانگی غافل سازد جز بضرورت حرف مزین هر چه گوئی مختصر گوئی و اندیشه  
و حدت را یک لحظه از خود جدا کن چون در مجالس شنی بیشتر مشغول شو و با غفلت واقع  
شود و سعی کن تا آن کثرت مرآت و حدت شود و مقوی گردد ای سید در خفای این  
اندیشه خود را به تنهایی حتی الامکان سعی باید کرد و این کلمات را با هم که نباید نمود مگر با مخصوصان  
خود ای سید با اولاد و غلام و آشنا و بیگانه و دشمن دوست آشنائی بوجدت باید کرد و همه را  
بنظر اخلاص و بچشم حقیقت بین باید دید ای سید نزاع و جدال مطلق از میان بردار  
و انکار را بکلید از میان بر طرف کن تا وحدت ظهور نماید و بسیار سعی باید کرد تا خشم و غضب  
ظهور نکند و لذت کردن و زدن خود و گنجایش دارد همه را معذور باید داشت چه دغانه و بیرون خانه  
و با فرزندان و متعلقان و بیگانگان مثل آب حیات باید بود اگر کسی با تو بدی کند ز نهار  
از آن دل بکنی و در نیخی و او را از خود خوش و راضی داری مکافات بدی به نیکی کنی

بن اصل کلیست در طریقت ای سید تنها بودن و تنها نشستن در حل تمام وارو  
 در جمیعت ای سید حال طالب از دو حال خالی نیست تعلقات ظاهر دارد یا نه اگر ندارد  
 محامله او آسان است اما باید که از هر قطع کرده در خلوت یا در محراب نشیند و بحقیقت خود را  
 نتواند تازمانه که حقیقت متجلی شود و در وی بر چیز و آن زمان بهر وقت که باشد گنجایش دارد  
 و اگر تعلقات ظاهر دارد حقوق شرعی توجه است باید که بقدر ضرورت بآن بر دازد اما باید که  
 احتیاط تمام کند که خلاف شریعت و طریقت واقع نشود و از ملاحظه وحدت که حقیقت است  
 بالکلیه غفلت واقع نشود و باید که شهادتین کار بسیار بکوشد و در مراقبه وحدت باشد و  
 روزانه هم چند ساعت برای این کار معین کند و روز بروز می افزوده باشد تا آنکه این معنی  
 غلبه کند و از همه دارماندای سید وقتی که معنی وحدت غالب آمد و لطف الهی ظهور نمود  
 همه حقوق از تو او خواهد شد و تر با هیچکس هیچ چیز کاری نخواهد بود و خدا وکیل تو خواهد شد  
 و بجای تو او خواهد بود و تو در میان نه ای سید صحبت دنیا و صحبت اهل دنیا در طریقی  
 سلوک مندرست اما کسی که گرفتار است و نمی تواند از آن قطع کردن بصورت احتیاط تمام  
 نماید که چیزی واقع نشود که با تشریفات طریقت یا حقیقت جهل است و با تشریفات تقصیر دارد  
 باید که رجوع نموده تدارک نماید و ملاحظه وحدت هرگز از دست نباید داد ای سید در لباس  
 تکلف نباید کرد و از لباس فقر را خود چیزی نماید داشت ای سید همیشه حاضر دل باید بود  
 و از گذشته و آینده یاد نباید کرد و ملاحظه وحدت هرگز از دست نباید داد ای سید  
 بدانکه هیچ مرگ به تر از غفلت از وحدت نیست و هیچ عذابی سخت تر از عذاب  
 دوری از حقیقت خود نه ازین مرگ و ازین عذاب ترسان نبوده متوجه وحدت  
 باید بود و بهین باید دانست که همه یکی است و غیر یکی موجود نیست هر قدر که این  
 اندیشه غالب است سعادت در اوست چون از و هم دولی بر آید قیامت بر او واقع شود  
 و در جنت تهو شود و نا ابد الابدین آسود ای سید این چنین دولتی هرگاه در دنیا بدست



چون ست که در آن بیتی نمی و غافل می باشی ای سید قیامتی بر همه کس بر همه چیز  
آمد نیست و آن رجوع همه است بوحده اما بعد از آنکه ظهور کل واقع شود اگر چه همه از  
اصل خود بر آمده باشند لذت نمی باید همه را روی نند و مگر بروی که اینجا قیامت  
بر آنها گذرشته باشد پس باید که سعی کنی که آن سعی که موجود است ترا اینجا رو می نماید  
تا آسودگی تمام حاصل شود و لذت نمی باید دست دهد ای سید مقصود بهین است  
که فهم و دینی بر خیزد و تو تمانی او ماند و پس همانیا و اولیا برین اتفاق کرده اند در  
کتاب آئینه و هدایت و کلمات اولیا و لآل این بسیار است و عظما می هر فرق و بجهت  
قائلند و همه بیک زبان برین رفته اند که غیر حق موجود نیست عالم صورت است  
و ظهور است و پس بجا طریقت که شواهد این مطالب در کتاب علییه نوشته شود و  
از دلائل عقل سلیم استنباط آن کرده نیز پاره آورده شود انشاء الله سبحانه  
ای سید احمد روز که آخر الزمان است و نزدیک رسیده که آفتاب حقیقت از مغرب  
خلیفت طلوع نماید از اینجا که پیش از طلوع آفتاب الزوار و آثار ظاهری شود و اسرار  
توحید از زبان خاص و عام با اختیار و بی اختیار فهمیده و فافهمیده سر میزند  
طالب را باید که خود را جمع ساخته خود را از خود بپوشد و حقیقت حدت کمالینگی  
بر روی جلوه گر شود و بگفتگو زبانی گفتگو واقع نشود ای سید الله مطلق  
و محمد بر حق است و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله که رساله مجمع المنفعت موسوم بنور وحدت تصنیف حقانی آگاه مدد است  
پناه حضرت خواجہ باقی بالله قدس اسرارهم لباس الطیبع در بر کرده در چشم شتاقان جلوه  
ظهور بخشید و سر بر رفعت اشرار کشید

# رساله پر تو عشق تصنیف حضرت خواجہ خرد قدس سره

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحمد لله که محبوب جانی و صاحب دو جهانی من بامن نسبت بگامگی دارد  
 و در من جز خود را نمی بیند و مرا غیر خود نمیداند الحال که این دید و دانش به بحال  
 رسانیده است میخواید که در پرده من سخن کند و گذارست احوال عاشقی و معشوقی  
 می نماید در بیان اسرار یکیه هم پوشیده است و هم آشکارا رساله ترتیب دهد و نیز اسرار  
 پوشیده اسرار معشوقیت و اسرار آشکارا اسرار عاشقی و پیش از آنکه تمام شود این  
 رساله را پر تو عشق نام میکند نخستین حرفی که عاشق و معشوق و بنده و صاحب  
 می گوید اینست که ای عاشق حقیقی و مجازی و ای صاحب دین و دنیوی کار یکیه مرا با تو  
 افتاده است نه آن است که به تو متن راست آید یا بگفتن سر انجام پذیرد و دیگر تو  
 هم نویسی و هم تو گوئی ای سید من منم و نه تو توئی که من تو انم و تو منی از ازل  
 چون خواستی که به معشوقی و صاحب جلوه گر شوی در پرده من اجاشتی و بندگی ظاهر  
 گستی تا معشوقی و صاحبی تو ظهور گرفت ازین راه من معشوق تو باشم که معشوقی تو

از من پیدا است و تو عاشق من باشی که عاشق من بعشق تو بودی تو کجا معشوق بودی  
 حیرانم که تو معشوقی با من و من عاشقم با تو هیاهات هیاهات این چه حرفست من هیچ نیم  
 هر چه هست بهم عاشق توئی و هم معشوق مصرع سرتا پایم خدا سے سرتا پایت ای سید  
 یادم از ان هنگام که نسبت اتحاد بر نسبت محبت غالب بود و نسبت محبت اصلا  
 ظهور نداشت و در ضمن نسبت اتحاد من مندرج بود و مستتر گشت بناگاه خط فاصل  
 در دایره اتحاد بهم رسید و من من شدم و تو چون این حال بهم رسید مرا بر تو و ترا بر من نظری  
 افتاد و این نظرا هنگامی که تو خواستی در پرده بود و چون وقت رجوع ظل باصل  
 و وصول عاشق معشوق رسید نسبت حب غلبه کرد و نسبت اتحاد مستتر گشت  
 حالی پیش آمد که در شرح ننگی چند ان الم و در دایره گشت که از عاشق معشوق سرت  
 کرد و معشوق را در صورت عاشقی و انمود در فتنه رفته کار با نیجا کشید که اتحاد سابق  
 ظهور کرد و خط فاصل گاه از میان بر طرف شدن گرفت دردی هست نیست  
 که دوام اینحال مینمیرست چه مقرر شده است که تجلی فانی کالبرق الخاطف میگردد  
 و بقا ندارد آه ازین در دینی نهایت و الم بی پایان ای سید کسی تصور نکند که این حرف  
 از عالم حقیقت است بلکه از عالم مجاز است که بمرست از حقیقت و دیگرے گمان نکند  
 که این سخن از عالم مجاز است بلکه از حقیقت که در پرده مجاز جلوه کرده است ای سید  
 حقیقت عین مجاز است و مجاز عین حقیقت ای سید یکنام تو حقیقت است و نام  
 دیگرے تو مجاز است و بنده هنر نامی که خواهی خود را بخوان ای سید آدمی و پری  
 و فرشته بر تو سایه تست ای سید در همه خود را به بین و در خود همه را و این سخن  
 میگویم بلکه توئی گوئی و این نه امرست طلب بلکه بیان است و خبر ای سید  
 در دو جهان خبر تو دیگری نیست هر چه هست توئی آسمان و هر چه در دست و زمین  
 و هر چه بر دست همه ظهورست و ظل لوظا هر توئی چنانکه باطن توئی ای سید

العجب از انوقت بعد از ظهور نسبت محبوب نسبت اتحاد غلبه کرده باشد خط فاصل  
 از میان بالکلیه و بالذام بر طرف شده باشد و تو بن باشی و من تو ای سید یقین  
 آنوقت آمدنی است چنانچه در کلام خود که اصدق الکلام است در چندین جا خبر داده و  
 مرادین شک نیست و چگونه در آن تنگ آرم که تصدیق کلام تو ایمان است و تکذیب  
 آن کفر نفوذناشد ای سید چه آفتاب چه ماه و غیر آن فداست و چه هست و همه بصیرت  
 و بصیرت فدا ای عین تو و همه قدرتهای بدی و کار فدا ای بد تو و همه از حال و طرف  
 و منازل فدا ای قدم تو محمل که هر چه هست فدا ای تست عاشق که انسان کامل است  
 و همه در او است از نیک و بد هیچ چیز از وی سیر و نیست خود را با همه فدا ای تو ساخته است  
 اگر قبول افتد زهی کمال از بهی عظمت و ز بهی شرف ای سید در در و وصل تو  
 میگردم و در فراق تو میسوزم نمیدانم چگونه گذشتن به از سوختن در و صلحم توئی و بس چون  
 در فراقم منم با من تو باشی و بس به از آنکه من باشم بی من خداوند آنحال مباد که من باشم  
 یا من و تو با من نه باشی چون با من باشم کفر بود و چون تو با من باشی ایمان بود الهی  
 عاقبت بخیر باد ای سید مقصود آنست که اگر چه چند روزی من بی تو باشم  
 اما عاقبت با تو باشم و تو باشی و من نباشم کار ساز توئی کار من بساز ای سید  
 و ای محبوب جانی من و ای سوازه زندگانی من ای غایب آمال و امانی من ای دانات  
 راز نهانی ای جان من ای دل من ای چشم من ای گوش من ای وی من ای خوی من ای  
 من ای پای من ای عقل من ای تن من ای گوشت من ای پوست من ای رگ من ای  
 خون من ای همه چیز من ای یاد من جز تو دیگری ندارم چه گویم چون همه توئی و من کیستم  
 و چه میطلب همین هست که مرا قربان خود سازی میانی بجان من و بصورت من بستی  
 تا چون بخود نگذیم جز ترانه مینم و هر جا باشم و هر حال باشم تو با من باشی و جدائی تمام و  
 کمال بر طرف شود ای سید توئی صاحب و جهانی من توئی بهشت من روی تست

و لطف تو و دورخ من خشم تست و دوری تو و دین من محبت تست کفر من فراموشی تو  
 اگر مرد دوست داری بومن باشم و اگر مرا فراموش کنی کافر گردم ای سید پیش از آنکه  
 صورت تو وجود کند تو بودی و پس چون معشوقی بی عاشقی وجود ندارد و معشوق را  
 عاشق می باید خواستی مگر که عاشق تو ام موجود سازی و هنگامه معشوقی خود گرم سازی  
 از خود عکسی و ظلی و صورتی بر من انداختی و او را بنام من خواندی و آن عکس و ظل  
 و صورت را که عین نسبت بحقیقت اگر چه غیر تست یقین به عاشقی ممتاز ساختی و در پرتو  
 او خود عاشق شدی و خود از خود لذت گرفتی و خود از خود در و مند گشتی نیست هر  
 عاشقی و معشوقی ای سید صاحب ترا گویند که با هم بود و با دیگرے نه چون ترا  
 از من هرگز جدائی نیست تو صاحب من باشی و بنده آن را گویند که در بند دیگرے  
 نبود چون من نسبت احتیاج طلبه در بند تو ام و از احاطه ذات و صفات تو بیرون  
 نیستم بنده تو باشم همه بنده تواند که از احاطه تو خارج نیستند و ممکن نیست که از تو جدا  
 شوند اگر چه باین اعتبار که همه با تو اند و من با تو ام و انکم صاحبی ازین طرف نیز متصورست  
 اما دوام در اندیشه ممکن نیست که معتبر همانست مگر در آخرت بعضی از بعضی اینجا  
 مصاحبت که عاشق معشوق است و معشوق عاشق هر دو یکے است من با تو یکے ام و  
 تو با من یکی خواه این گو خواه تو دیگر در دنیا بعضی از بعضی را و بان اقل قلیل داند  
 و نادرست اینحال کسی است که دنیا و آخرت او را یکے است بقای حقیقی ای سید  
 اطلاق وجودی مشرف گشته است اللهم ارزقنا اللهم ارزقنا اللهم ارزقنا ای  
 سید صورت بشریت عجب خواست ترا هر رنگی و بویی که ترا درین صورت از عالم اطلاق  
 بشا برتھا و خبر با عاشق مسکین میرساند از چشمهای تو گویم یا از ابروی تو یا از روی تو گویم  
 یا از خوی تو گویم یا از لب تو گویم یا از تبسم تو گویم یا از خنده تو گویم یا از قامت تو گویم یا از دستها  
 تو گویم یا از ادب تو گویم یا از دانش تو گویم اینها جنت چیست اسرار غیبی انوار لایبی است

که در دیده عاشق هم در مجاز و هم در حقیقت هر جا بجا بود دیگر و بزرگ و دیگر و بصورت  
 دیگر ظاهر و با هرست اما عاشقی که این اسرار و این انوار در یابد و مشاهده کند جز من نیست  
 و کجاست سوگندتو که منم و پس امروز قطب دائرة عشق جز من نیست امروز دانی  
 که گذشت روز از دل و ایست و همان قطب دائرة عشق است دائره حسن است  
 نیز همان چه عشق است حسن است و حسن عشق دو نام و یک ذات و یک حقیقت است  
 خواه ذات گویی خواه صفات خواه حسن گویی خواه عشق گویی جمع و فرق یکیست  
 گاهی جمع بزبان فرق حرف زد و گاهی فرق بزبان جمع اینها فرق است که بصورت  
 جمع برآمده خود بخود تکلم است حاصل که تویی ای سید که با خود تکلم با سر حسن عشق  
 می کنی ای مستوق و دو بهانی من ای سید مستوق تویی و دیگری نیست ای سید  
 من عابد توام و تو عابد منی من حامد توام و تو حامد منی سیاس و ستایش که ترا کم خود را  
 کرده باشم که ترا جز در خود نه بینم خودی خدائی کیست از خود تا خدا چه فرق است و حد  
 بصورت شکلش مزین بود نمود منور آن شش مرتبه پوشیده است در صورت کتابت  
 که نمود می بین نیست بفهم بفهم بهیات انچه گفتن است که بهم مگر تو بصورت من که تویی  
 خود را که منم میگویی عجب حالی و شگرت حفتی که هم دویی است و هم گایگی هم نیک است  
 و هم خدائی الله الله سخن بسیار ستانده میرود از نام محرم محفوظ باد و اگر نیک بنگری  
 مجرم کیست که جز تو دیگری موجود نیست تویی و پس اینجا دو نام است یکی نام ظاهر  
 و دیگری نام پوشیده عاشق از اسرار هر دو و قسب اما در مرتبه اظهار و اعلام هر آن  
 نام نام ظاهر و دیگر آن نتواند آنرا نیز جز عاشق نداند اندک ازان گویم تو میدانی و در تو  
 و تو خواهی دانست در من اما تو جز من نیست و من جز تو نه اگر چه حقیقت امر بر عکس  
 است که من توام و تو من آه ازین بیگایگی و آشنائی بیگایگی خست و آشنائی افروخت  
 ای سید بحق دوستی که با من در می بحق محبتی که با توام که مقصود حقیقی را آنگاه است

زود در صورت وجوه ششمش و از عالم امکان بود و از قوه فعل برآورد ای سید  
 یادم آید از آن ذکر اسرار نام ظاهر ایحان جهان از زبان بنده خاص صاحب خود بشنود  
 و بداند که اول آخر است و آخر مراد اول از سیر معکوس است یعنی از اثر به موثر رفتن که ظاهر است  
 و لهذا در اسم ظاهر است که مشتمل بر تمام عالم گشته تجلی اول که وحدت است مفیض است  
 که سبب المبادی و حقیقت الحقائق این مفیض بفرودیه اولی افاضه کرد چنانچه شرح اکبر  
 قطب الاولایه محی الدین محمد بن علی العربی فرموده است منافع تعینات است کمال  
 در انسان کامل است که احاطه را تمام گردید بحقیقت تعین جهان است و هم تعیناتی است  
 صورت و لهذا بصورت تعین نمود اگر گشت اصول سما چهار است اول و آخر و ظاهر و باطن اینجا  
 چهار را اجمال است تفصیل و بر سه مانده اتمام اینجا و تکمیل اینجا یعنی مبنی که عاشقان و در  
 کرده اند و رسم ساخته اند زهی بزرگی اسم ظاهر که شمه از آن گفته شد اگر در اسم باطن گفته شود  
 عقلها و فهمها حیران شود و دفتر باید که از آن اخبار توان کرد صورت عدد اسم ظاهر  
 اینست یک هزار و سیصد و شصت و چهار ای سید مقصود و سر است که در اظهر است  
 هر که فهمید فهمید و هر که نفهمید هرگز نفهمید و عدد اسم باطن کمتر از اسم ظاهر است اگر چه در دفتر  
 او زیاده است اما زیاده ای و یکی اینجا با هم در یک پیرا بن اند اگر گنجایش در وقت میبود  
 از اسرار اسم باطن نیز اند که نوشته می شد اما بیقین میدانم که فهم آن هم نیست جز  
 صاحب دو جهان را در پرده دیگری که دیگری نیست و در کار خود خود فرموده است  
 والله اعلم بحقیقت الحال ثنوی در خواب دیده شد غواصی در دریا فرو رفت بگوهری رسید  
 که بجان بود چون باور رسید خود را عین آن گوهر یافت اینجا عمری چند بتقریب نام مذکور  
 بیاد آمد نوشته می شود که در آن مجلس التمس حقیقی مقبول باد ای سید شخص سالها در دریا  
 که لا تعین تاریک بود و اینجا اصلا چیزی نمی نمود مقام داشت یکبار شبی نوری پدید  
 که از آن دریا شنا کنان برآمد و سب دریا سب روشن در نظر آمد یکی بعد از دیگری

بدریای اذل فرماید از بدریای دوم و از بدریای سوم و درین حدیاقام کرد  
 و سالها در اینجا بود و کارهای پیش گرفت که مناسب این مقام بود بناگاه این دریای  
 دیگر در همین دریا درآمد ترتیب عیش و همسر درین دریا دید تا آنکه دریای که دریا  
 ظلمت بود نیز ظاهر شد و در آن کم شد چنانچه پیش ازین بود چون مدتی بر خیال گذشت  
 یکبار حال دیگرش پیش آمد و آن اینست که بیکبار دید که اینهمه دریا با خشک شد  
 هیچ از آن دریا نماند و عجب تر آنکه نه دریا نمودار بود نه خشکی نه نور و ظلمت نه چیزی که  
 سوای نور و ظلمت هست بلکه هیچ نبود و این شخص هم نبود بعد از آن سالها خود را دیدیم  
 می بیند که خود علین دریاست و دریا همه نمودار است و بمشال او بعد از آن درین  
 دریا نازنان صاحب جمال و حسن نمودار شدند و هر زن صاحب حسنی می آمد و باین شخص  
 مراد می برآورد و در یک لحظه از آن شخص از آن زنان فرزندان ظهور و تولد میکردند و  
 هر لحظه چندین هزار فرزند از هر زن ازین زنان چندین هزار هزار در دریا بودند متولد  
 شدن گرفت و از هر فرزندان فرزندان دیگر و گاهی از آن ننگی بشود که آن شخص با همه  
 فرزندان و زنان فرد خود و در خود سازد و باز از خود بیرون اندازد و این حامله است  
 و هر لحظه قیامتی است قائم و ترسیت ظاهرای سید شخصی بود اتفاقا از شهر برودستان  
 در روستا مردم عجب ید که رسوم ایشان اصلا بر رسوم شهری نمی ماند چنانچه در ایام شادی  
 گریه کنند و در ایام غم شادی مثلما وقتیکه کسی بمرد شادی بسیار کنند و وقتیکه کسی  
 از بیماری خلاص گردد و شفا یابد چندان ماتم کنند که در میان شایه بچندین سر و پا  
 در سر می شند و دستار را بر پا پیچیده در مجاهده با یکدیگر بجای می داند و ششام گویند و بجا  
 و ششام دعا برین قیاس همه کارهای ایشان برعکس محمول باشد خند های بی نظیر  
 در میان ایشان بسیار بود سوداگری ایشان بسیار بود سوداگری ایشان چنان  
 باشد که چون اصل مال را بر باد دهند یا در زیان اندازند گمان کنند که ما سوداگریم



و بان افتخار و ابراج کنند و بجای خاموشی بدون حرف زنند و بجای حرف زدن  
خاموش مانند غرض که آن شخص چون با بنجار سید و احوال و اوضاع آنها دید و عجب حالی  
اورا پیش آمد و چاره ندید غیر از نیکه بشهر رجوع نمایند چون خواست که رجوع کند آن  
مردم هجوم کردند که مآثر امر شد و مادی خود میدانیم البتة نمیکند از یکم که آنجا بروی  
دی گفت که اینجا که نه بود که مراد دست دارید و خلافت من کنید آنها گفتند که ما در  
کار بے اختیاریم هم تو صلاح کار و حال مانگویی آن شخص گفت بهتر آنست که مرا بسوزانند  
و خاکستر مرا بخورید و آنچنان کردند چون بر این وصیت عمل کردند هم آن شخص بواسطه خود  
که شهر بود رسید و هم ایشان از اوضاع خراب خود خلاص شدند و صفت های نیکای  
در ایشان پدید آمد بخصوص شخصیکه خاکستر دل او خورده بود و سبب بجای او خلیفه شد  
و همان حال که او داشت در دهر ویداکشت و سبب کلفت خود را بهمان شخص دید و  
بیقین دریافت که وطن من شهرست و من در روستا غریب و مسافرم و از و س  
دیگران از ان دیگر بے بهر رسید و همچنین بیرون دتا می رود و بفهم اگر دانا هستی  
ای سید و ای محبوب جانی من این اسما از تست و اسما همه تویی بلکه این  
اسما این تست نه از تو چون صفت عشق ظهور نماید چندان حقائق و معانی ظاهر  
گردد که بعد از هر جلد بگذرد اما فرصت کو که اندکے از ان نوشته آید و عشق مرتبه  
و حد تست و معشوق مرتبه و عاقل مرتبه امکان اول عاشق معشوق پیوند  
و بعد از ان معشوق عشق یکی گردد و نه عاشق ماند و نه معشوق بلکه عشق بود و  
بس که هم معشوق است و هم عاشق طریق سلوک نیست بقدم جذب در ان رفته  
شود ای سید و اسے طالب حق اگر میخواهی که بحق برسی باید که دو چیز اختیار  
کنی یکی محبت بر شد و پیر خود و مرشد و پیر نه آنست که با و رسم مریدی اختیار  
کنند و گویند من مرید او شدم و او پیر نیست و در مردم این حرف شایع است

پیر همان است که او را دانند که محبوب است و محبت با او درست کند و او را در حق  
و سبیل درگاه حق سازند و دل را با او ارتباط کلی واقع شود و هر چه او گوید بکند و  
بر خلاف او نرود و چون این معنی حاصل شود نسبت پیری و مریدی راست گردد  
و احتیاج بچیز دیگر نماند و دم آنکه همیشه بیا و خدا باستی و یا خدا آنست که همیشه در دل  
این معنی داری که غیر خدا هیچ چیز نیست هر چه هست ظهور اوست بلکه عین خود اوست و  
نور اوست چون این خیال همیشه در دل باشد امید است که بحق برسی و با این  
یا و هر چه فرموده است کند و از نا فرموده پشیمان نگماید و انکار از میان بردارد  
و صفات و سیمیه صفات حمیده بدل کند ای دوست کار من نیست غیر از این همه هیچ

؟

در

ی

شکر فراوان و منت بی پایان مر خداوند و جهان را که درین ایام است

و بیمنت انجام این مجموعه رسائل است ضروریه کار آمد حضرت

صوفیه حسب اشارت سرایخ و بشارت فطاحه عبدالاحد حسب

مالک مطیع مجتبی و دلی در مطیع محبوب المطابع میرزا

با اهتمام خنده عصیان مبتلی نشی محبوب علی

بتاریخ ۵ ذی الحجه ۱۳۰۸

هجری نبوی صلعم

طبع شد

فقط

۶۳۵۹